

محل کار	نام کار	عدد کارگران	ساعات		کار انجام یافته		
			ساعات کار يك كارگر	جمع			
مسكو. كارگاه‌های عمده تعمیر لكوموتیو	بارگیری مصالح جهت طول‌خط و نیز بارگیری وسائل یدکی لازم برای تعمیر لكوموتیوها و قطعات واگون‌ها به مقصد پرووا، موروم، آلاتیر و سیزران.	۴۸ ۲۱ ۵	۵ ۳ ۴	۲۴۰ ۶۳ ۲۰	۷۵۰۰ یوط بارگیری و ۱۸۰۰ یوط باراندازی شده است.		
مسكو. تعمیر گاه لكوموتیو های قطارهای مسافربر	تعمیر اساسی جاری لكوموتیوها	۲۶	۵	۱۳۰	جمعا ۱,۵ لكوموتیو تعمیر شده است.		
مسكو. ایستگاه تنظیم تعداد قطارها	تعمیر جاری لكوموتیوها	۲۴	۶	۱۴۴	دو لكوموتیو برای کار حاضر شده و قطعات مورد تعمیر ۴ لكوموتیو پیاده شده است.		
مسكو. شعبه تعمیر واگون	تعمیر جاری واگونهای مسافری	۱۲	۶	۷۲	۲ واگون درجه ۳		
پرووا. كارگاه‌های عمده تعمیر واگون	تعمیر واگون‌ها و تعمیرات جزئی در روز شنبه و یکشنبه	۴۶ ۲۳	۵ ۵	۲۳۰ ۱۱۵	۱۲۰ واگون سرپوشیده و ۲ واگون سرپاز.		
جمع					۲۰۵	۱۰۶۴	زودبهررفته ۴ لكوموتیو و ۱۶ واگون برای کار حاضر شده و ۹۳۰۰ یوط بارگیری و باراندازی شده است.

ارزش کل کار انجام شده طبق دستمزد عادی ۵ میلیون روبل و طبق دستمزد کار فوق العاده یکبار و نیم بیشتر است. شدت کار در مورد بارگیری ۲۷۰ در صد کار کارگران معمولیست. ما بقی کارها نیز دارای همین شدت است. عقب ماندن سفارشات (فوری) که ۷ روز تا سه ماه بطول انجامیده و ناشی از کمبود نیروی کارگری و تعلل در کار بود بر طرف شد. کار با وجود نواقص (بسهولت قابل رفع) وسائل لازم، که بعضی از گروهها را از ۳۰ تا ۴۰ دقیقه مطلق میبرد. انجام می گرفت. هئیت مدیره مأمور رهبری کارها، بزحمت موفق میشد و وظائف جدیدی برای کار پیش بینی کند و شاید در این گفته یکی از استاد کاران پیراندکی مبالغه شده باشد که کاری که در شنبه

کمونیستی انجام گرفته است برابر کاریست که طی يك هفته کارگران غیر آگاه لابلالی انجام میدهند. نظر باینکه در این کارها هواداران صدیق حکومت شوروی نیز شرکت داشتند و افزایش تعداد این قبیل افراد در شنبه‌های آینده انتظار میرود و نظر به اینکه در سایر نقاط نیز مایلند از کارکنان کمونیست راه آهن مسكو-غازان سرمشق بگیرند، لذا من بر اساس اطلاعات واصل از محلها روی جنبه سازمانی این مسئله با تفصیل بیشتری بحث مینمایم. در این کارها در حدود ده در صد کمونیست‌هایی که دائماً در محل کار میکنند شرکت داشتند. مابقی-دارندگان مقامات مسئولیتدار و افراد انتخاب شده بودند، از کمیسر راه گرفته تا کمیسر يك بنگاه و نیز نمایندگان اتحادیه و کارکنان اداره و کمیساریای راه آهن.

شور و شوق و هماهنگی بهنگام کار بیسابقه بود. هنگامیکه کارگران و کارمندان و مدیران ادارات، بدون درستی و چرو بحث طوقه ۴۰ یوطی چرخ لکوموتیو مسافر بری را گرفته و. هائند موران کار دوست، آنها بجای خود می غلطاندند. قلب انسان از این کار کلکتیو از حسن شعف و شادی سرشار میشد و ایمان وی به خلل ناپذیری پیروزی طبقه کارگر راسخ میگردد. درندگان جهانی قادر به اختناق کارگران پیروزمند نخواهند بود و خرابکاران داخلی بیهوده آرزوی دیدن کلچالا را دارند.

در پایان کار حاضرین ناظر منظره بیسابقه ای بودند: صدها نفر کمونیست، خسته ولی در حالیکه برق شادی از چشمانشان ساطع بود، با آهنگ پر شکوه سرود انترناسیونال کامیابی خود را در کار شادباش میگفتند و بنظر میرسید که امواج پیروزمند این سرود ظفر نمون از قرال دیوارها گذشته در فضای مسکوی کارگری طنین افکن میگردد و دایره این امواج وسعت گرفته سراسر روسیه کارگری را میپیاید و خسته ها و لایبالی ها را به تکان می آورد.

۲.۱

پرونده، در تاریخ ۲۰ ماه مه در مقاله ای بقلم رفیق ن. ر. این شگرفترین سر مشق شایسته تقلیده را ارزیابی کرده و تحت همین عنوان چنین نوشته است:

نمونه های این قبیل کارهای کمونیستها نادر نیست. من اطلاع دارم که این قبیل موارد در کارخانه برق و در بخشهای گوناگون راه آهن رخ داده است. در راه آهن نیکلافسکی کمونیستها چندین شب بطور فوق العاده برای بلند کردن لکوموتیوی، که در مجل چرخش به گودال افتاده بود، کار کردند؛ در راه آهن شمال، بهنگام زمستان، تمام کمونیستها و هواخواهان چندین روز یکشنبه برای پاک کردن راه از برف کار کردند؛ حوزه های حزبی بسیاری از ایستگاههای قطارهای باری، بنظور مبارزه علیه دزدی محمولات، گشت های شبانه انجام میدهند. ولی این کار تصادفی بود و سیستماتیک انجام نمی گرفت. رفقای غازانی با اقدام جدیدی دست زده اند که این کار را سیستماتیک و دائمی مینمایند. در قرار این رفقا گفته میشود: «تا پیروزی کامل بر کلچالا و تمام اهمیت کار آنها در همین است. آنها بر روز کار کمونیستها و هواخواهان طی تمام مدت حکومت نظامی یکساعت میافزایند و در عین حال نمونه کار آمر بخش را نشان میدهند.

هم اکنون این سر مشق مورد تقلید قرار گرفته و در آتی هم باید قرار گیرد. جلسه عمومی کمونیستها و هواخواهان در راه آهن آلکساندروفسکی پس از بحث در باره اوضاع جنگ و قرار رفقای غازانی چنین مقرر داشت: (۱) برای کمونیستها و هواخواهان در راه آهن آلکساندروفسکی در شب، معمول گردد. نخستین کار شبانه برای روز ۱۷ ماه مه تعیین میگردد. (۲) از کمونیستها و هواخواهان بریگادهای نمونه و شاخصی تشکیل شود. تا به کارگران نشان دهند چگونه باید کار کرد و با مصالح و ابزار و تغذیه کنونی چه کاری

واقعا میتوان انجام داد. بنا بیکفته رفقای غازانی نمونه آنها تاثیر فراوانی بخشید و برای شبه آینده انتظار شرکت عدده هنگفتی از کارگران غیر حزبی را در کار دارند. هنگامیکه این سطون نوشته میشود در کارگاههای راه آهن آلکساندروفسکی کار فوق العاده کمونیستها هنوز آغاز نشده است؛ همینکه خبر مربوط به کارهایی که در نظر گرفته شده است شایع گردید، توده غیر حزبی بحرکت در آمد و زمزمه آغاز نهاد. از هر طرف این سخنان بگوش میرسید: «ما دیروز خبر نداشتیم و الان ما هم حاضر میشدیم و کار میکردیم»، شبیه آینده حتما خواهیم آمد، تاثیر این نوع کارها بسیار عظیم است.

تمام حوزه های کمونیستی پشت چپه باید از نمونه رفقای غازانی پیروی نمایند. نه تنها حوزه های کمونیستی گره مواصلاتی مسکو، بلکه تمام سازمانهای حزبی روسیه نیز باید این نمونه پیروی کنند. در دهات هم حوزه های کمونیستی باید در وهله اول به زراعت کشتزارهای متعلق به سربازان سرخ پردازند و به خانواده های آنان کمک نمایند.

رفقای غازانی کار خود را در نخستین شبه کمونیستی با خواندن سرود انترناسیونال بیابان رساندند. اگر سازمان کمونیستی سراسر روسیه از این نمونه پیروی کند و آنها بلااتصرف موقع اجرا گذارد، آنگاه جمهوری شوروی روسیه ماههای دشوار آینده را با آهنگ زعد آسای انترناسیونال تمام زحمتکشان جمهوری خواهد گذارند.

رفقای کمونیست دست به کار شوید.

پرونده در تاریخ ۲۳ ماه مه سال ۱۹۱۹ چنین اطلاع داد:

روز ۱۷ ماه مه در راه آهن آلکساندروفسکی نخستین شبه کمونیستی بر گزار گردید. ۹۸ کمونیست و هواخواه طبق قرار صادره در جلسه عمومی ۵ ساعت فوق العاده و مجانی کار کردند و حتی که به آنها داده شد فقط این بود که با پول خود دو باره نهار بخورند و ضمناً با نهار، مثل کارگران کار جسانی، به آنها، باز هم در مقابل پول، ۲۰۰ گرم نان داده شد.

باوجود اینکه تدارک و ترتیب کار ضعیف بود، مع الوصف بهره دهی کار ۲-۳ بار فزونتر از معمول بود.

اینک نمونه های آن:

۵ سوهاتکار در ۴ ساعت ۸۰ میله ساخته اند بهره دهی نسبت به معمول ۲۱۳ در صد است.
۴۰ کارگر معمولی در ظرف ۴ ساعت ۶۰۰ یوط از مصالح قدیمی و ۷۰ فنر واگون هر یک بوزن ۳.۵ یوط و رویه مرفته بوزن ۸۵۰ یوط جمع آوری کردند بهره دهی کار نسبت به معمول ۳۰۰ در صد است.

رفقا این موضوع را چنین توضیح میدهند که کار در مواقع معمولی خسته کننده و ملال آور شده است. ولی در اینجا با میل و اشتیاق کار میکنند ولی اکنون دیگر شرم آور خواهد بود اگر در مواقع معمولی کمتر از شبه کمونیستی کار انجام داده شود.

«اکنون بسیاری از کارگران غیر حزبی برای شرکت در شبته‌های کمونیستی ابراز تمایل مینمایند. بریکادهای لکوموتیو پیشنهاد میکنند در شبته کمونیستی از «گورستان» یک لکوموتیو برداشته شود و تعمیر گردد و بکار انداخته شود. اطلاعات واصله حاکیست که در خط ویزا ما هم از اینقبیل شبته‌های کمونیستی تدارک دیده میشود.»

رفیق آ. دیاجنکو در روزنامه «پراودا» مورخه ۷ ژوئن بحریان کار شبته‌های کمونیستی را شرح میدهد. نخست عمده مقاله او را، که عنوان آن میاد. داشت‌های شبته کمونیستی است. در اینجا نقل میکنیم:

من با سرتمی فراوان با اتفاق رفقا، بنابه تصمیم شعبه حزبی بخش راه آهن آماده بر گزاری «استاز» روز شبته کمونیستی شدم تا موقتاً برای چند ساعتی مغز را استراحت داده و عضلات را به کار اندازم... کاری که در پیش داریم در کارخانه نجاری راه آهن است. وارد کارخانه شدیم، رفقای خود را دیدیم، با هم سلام و علیک کردیم، شوخی کردیم، فیروی خود را تخمین زدیم - جمعا سی نفر بودیم... «هیولائی» در مقابل خود دیدیم که عبارت بود از دیگ بخار سنگینی بوزن ۶۰۰ تا ۷۰۰ پو و این همان چیزی بود که ما میبایست آنرا تعمیر مکان دهیم. یعنی آنرا یک چهارم یا یک سوم ورست. طرف سکوی راه آهن بفلطانییم. در دلها شک راه یافت... ولی دست بکار شدیم: رفقا بطور ساده چند غلطک چوبی در زیر دیگ قرار دادند و دو ریسمان به آن بستند و کار آغاز شد... دیگ بایی میلی تن در داد ولی مع الوصف براه افتاد. قلب ما سرشار از مسرت است زیرا عده ما اندک است... این همان دیگی است که تقریباً دو هفته تمام کارگران غیر کمونیست که تعدادشان سه برابر ما بود آنرا میکشیدند ولی دیگ همچنان بر جای خود میخکوب بود تا اینکه نوبت بهار رسید... یکساعت با تمام قوا و بالاتفاق با فرمان موزون: «یک، دو، سه» رفیق سرگارگر خود کار میکنیم و دیگ همچنان در حال پیشروی است. ولی غفلتاً حادثه‌ای رخ داد، چه شد؟ بناگاه دیدیم که عده‌ای از رفقا بطور خنده آوری بزمین در غلطیدند... این ریسمان بود که بنا بخیانتش کرد... ولی وقفه فقط یک دقیقه بود: بجای ریسمان طناب می بندیم... غروب میشود و هوا کاملاً تاریک میگردد، ولی ما هنوز باید از یک بلندی کوچک هم بگذریم و آنگاه کار بسرعت انجام خواهد گرفت. دستها به شدت درد گرفته است، کف دست از شدت حرارت میسوزد، از روز گرم کلافه شده‌ایم، با تمام قوا دیگ را به جلو میرانیم و کار پیش میرود. در ساعتی در کناری ایستاده‌اند و همینکه موفقیت را می بینند شرمگین شده بی اختیار بسوی طناب رو آور میشوند کمک کن از زود تر میبایست می آمدید! سرباز سرخی سرگرم تماشای کار ما است. وی ساز دستی کوچکی در دست داشته دارد. او چه فکر میکند؟ میگوید اینها چگونه مردمی هستند؟ اینها روز شبته که همه در خانه‌های خود نشسته‌اند چه میخواهند؟ من این معازرا برای او حل میکنم

و میگویم: رفیق! آهنگ مفرحی برای ما بنواز، ما که از فباش کارکنان معمولی نیستیم، ما کمونیستهای واقعی هستیم... می بینی کار زیر دست ما چگونه می جوشد، ما تبدیلی نمیکیم بلکه با تمام قوا میکوشیم، سرباز سرخ با احتیاط ساز خود را بر زمین می نهد و با سرعت هر چه تمامتر بسوی طناب می شتابد...

رفیق او، با صدای دلنشین زیری ترانه انگلیسی خردمندانه را می سراید. ما نیز دم میگیریم و آهنگ این ترانه کارگری با صدای بی در فضا طنین می افکند: «آی چاق سنگین، یک ضربه فرود آر، به پیش، به پیش...»

عضلات به علت نداشتن عادت خسته شدند، شانه‌ها احساس کوفتنی میکنند... ولی فردا روز تعطیل - روز استراحت است و ما وقت داریم خواب سیری بکنیم. مقصد نزدیک است و پس از اندک تزلزلی «هیولائی» ما دیگر تقریباً به سکو رسیده است: تخته‌ها را به چپیده روی سکو قرار دهید و آنوقت بگذار این دیگ بکار افتد. به همان کاری که اکنون مدتها است از وی انتظار دارید: ما مجتعا بسوی اطاق یا باصطلاح «باشگاه» حوزه محلی میرسیم که پلاکات‌ها در و دیوارش را پوشانده، کنار دیوارهایش پر از تفتنگ و فضایش بسیار پر نور است. پس از سرود «انترناسیونال» که بخوبی خوانده شد، جای مطبوعی با درم و حتی فان صرف می کنیم. این مهمانی، که از طرف رفقای محلی ترتیب داده شده است، پس از کار شاق ما فوق العاده بجا است. برادرانه رفقا را بسرود گفته و بحالت ستون صف می بندیم. ترانه‌های انقلاب سکوت نسه شب خیابان بخواب رفته را می شنند. آهنگ موزون گامها به ترانه پاسخ میدهند. رفقا دلاورانه گام بر دارند، «هر چیز ای داغ فقرت خورده» - آهنگ سرود انترناسیونال و کار ما در فضا طنین افکن است.

یکهفته گذشت. دستها و شانه‌های ما استراحت کردند. اینک دیگر ما برای کار شبته به ۹ ورست دورتر جهت واگن سازی میرسیم. این در پرودا است. رفقا خود را بروی بام واگون امریکائی کشانده و با آهنگ پر طنین و دلنشین خود «انترناسیونال» میخوانند. مردم توی قطار گوش میدهند و ظاهراً متعجب‌اند. چرخهای واگنها آهنگ موزونی دارند و ما که موفق نشده‌ایم خود را بالا بکشیم از اطراف واگن امریکائی روی پله‌ها آویزانیم و منظره مسافرین دار جان گذشته را بخود گرفته‌ایم. اینهم ایستگاه و ما به مقصد نزدیکیم. از حیاط طولی میگذریم و رفیق آگ. کیسر با آغوش باز ما را استقبال مینماید.

کار هسته ولی آدم کم است! جمعا سی نفریم ولی باید در ظرف شش ساعت تعمیر متوسط سیزده واگن را تمام کنیم! اینجا چرخهای علامت گذاری شده واگن‌ها کنار هم چیده شده‌اند. نه تنها واگن‌های خالی بلکه یک واگن نفت کش پر نیز هستند. ولی مانعی ندارد. دستاز خواهیم شده رفقا!

شبه‌های کمونیستی

ساراتف، ۵ ژوئن. کمونیست‌های راه آهن، برای اجابت دعوت رفقای مسکو، در جلسه عمومی حزبی مقرر داشتند که: در روزهای شبه برای پیشرفت امور اقتصاد ملی مجانا ۵ ساعت بطور فوق العاده کار کنند.

• • •

من اطلاعات مربوط به شبه‌های کمونیستی را با تفصیل هر چه بیشتر و بطور کامل ذکر کردم، زیرا در اینجا ما بدون شک یکی از مهمترین جوانب ساختمان کمونیستی را مشاهده مینمائیم که مطبوعات ما توجه کافی بدان معطوف نیدارند و ما خود هنوز لرزش کافی بدان نداده‌ایم.

کتر پر گونی سیاسی و بیشتر توجه به واقعیات بسیار ساده ولی حیاتی ساختمان کمونیستی، واقعیاتی که از زندگی گرفته شده و در زندگی بازرسی شده است. این شعار را باید همه ما، نویسندگان، مبلغین، مروجین، سازماندهان ما و غیره بطور خستگی ناپذیری تکرار نمائیم. طبیعی و ناگزیر است که پس از انقلاب پرولتری آنچه در آغاز بیش از همه ما را بخود مشغول میدارد، وظیفه عمده و اساسی یعنی از بین بردن مقاومت بورژوازی، پیروزی بر استثمارگران و برانداختن توطئه آنان است (نظیر توطئه برده داران در باره تسلیم پتروگراد که در آن توطئه همه از باند های سیاه و کادتها گرفته تا منشویک ها و اسارها شرکت جستند (۲۹۰) ولی بسوازات این وظیفه بنوعی بهین درجه ناگزیر وظیفه ای مهتر (و هرچه بیشتر- بیشتر) پیش می آید که عبارتست از ساختمان مثبت کمونیستی و خلافت مناسبات اقتصادی نوین یعنی جامعه نوین.

دیکتاتوری پرولتاریا- همانطور که من بارها و از آنجمله ضمن سخنرانی ۱۲ مارس در جلسه شورای نمایندگان پتروگراد متذکر شده‌ام- تنها و حتی بطور عمده اعمال قهر نسبت به استثمارگران نیست. پایه اقتصادی این اعمال قهر انقلابی و وثیقه قابلیت حیات و کامیابی آن عبارت از اینستکه پرولتاریا نسبت به سرمایه‌داری طراز عالیتری از سازمان اجتماعی کار را عرضه میدارد و عملی میسازد. کنه مطلب در این است سرچشمه نیرو و وثیقه پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در اینست.

سازمان سرواژ کار اجتماعی مبتنی بر انضباطی بود که با تازیان حفظ میشد در حالیکه زحمتکشان در منتهای جهل و ذلت بسر می بردند و غارت میشدند و دستخوش استهزا و آزار مشی ملاک بودند. سازمان سرمایه‌داری کار اجتماعی مبتنی بر انضباطی بود که بزور کرسنگی حفظ میکردید و توده عظیم زحمتکشان، با وجود همه پیشرفت فرهنگ بورژوازی و دموکراسی بورژوازی، حتی در پیشروترین متدین ترین و دموکراتیک ترین جمهوری ها نیز، کماکان توده جاهل و ذلیل، بردگان مزدور یا دهقانان در مانده‌ای بودند که غارت میشدند و دستخوش استهزا و آزار مشی سرمایه‌دار بودند. سازمان کمونیستی کار اجتماعی، که سوسیالیسم نخستین گام بسوی آنست، بر انضباط آزادانه و آگاهانه خود زحمتکشان که هم یوغ ملاکین و هم یوغ سرمایه‌داران را بزیر افکنده اند، مبتنی است و روز بروز بیشتر بر

کار در غلیان است. من باتفاق پنج رفیق با اهرم کار میکنیم. این چرخهای زوجی شصت و هفتاد پوطی به زور بازوان ما و دواهرمی که توسط رفیق مسر کارگره بکار برده میشود با جلدی و چابکی از يك خط به خط دیگر انتقال داده میشوند. يك زوج چرخ برداشته شد، زوج دیگر جای آنرا گرفت. اینک برای همه آنها جا هست و ما این اشیاء قراضه را بسرعت تمام از روی ریل‌ها به انبار اشیاء اسقاط انداخته از سر باز میکنیم... يك، دو، سه، با يك حرکت این اشیاء بوسیله اهرم آهنی دوار بهوا یر تاب میشوند و پس از لحظه‌ای دیگر روی ریل‌ها نیستند. آنجا در تاریکی صدای چکش می‌آید. این، رفقا هستند که مثل زنبور عسل در کنار واگنهای دهباره خود تند و تند کار میکنند. هم نجاری میکنند، هم رنگ کاری میکنند و هم شیروانی میکوبند. کار در غلیان است و ما و رفیق کیسر سرشار از مسرتیم. در این هنگام آهنگران به دست و پنجه ما نیازمند شدند. در يك کوره متحرک میله آهن گذاخته یعنی معور واگن قلابداری که در نتیجه يك تکان ناشیانه‌ای خم شد است قرار دارد. این معور در حالیکه از شدت گداختگی سفید شده و چرکه میبراند روی سطحی چدنی قرار گرفت و در زیر ضربات ماهرانه ما و دید دقیق رفیق آزموده ما شکل عادی خود را بدست می آورد. معور هنوز سرخ و سفید است. ولی بزور بازوان ما سریمه بجای خود میرود و باجرکه در حلقه آهنی خود قرار میگیرد- چند ضربه دیگر و بالاخره در جای خود قرار گرفته است. زیر واگن میرویم. ساختمان این چفت و بستهها و محورها در آنجا اینطورها هم که بنظر میرسد ساده نیست، بلکه سیستم تام و تمامی است از میخ پرچها و فنرهای مارپیچ...

کار در غلیان است. شب تاریکتر و مشعل‌ها فروزانتر میشوند. پایان کار نزدیک است. بخشی از رفقا کنار انبوهی از حلقه‌های چرخها «چبباتمه زده» جای دانی را «سر میکشند». هوا دارای طراوت بهاری است و داس مه نو در آسمان جلوه زیبایی دارد. شوخی، خنده، لطیفه‌های نمکین.

رفیق گ... از کار دست بکش، ۱۳ واگون برایت کافی است! ولی این برای رفیق گ. کم است. جای بیابان رسید، آهنگ ترانه‌های ظفرمند طنین افکنند و ما بسوی در خروج روانه شدیم...

جنبش بنفع پر گزارى شبه‌های کمونیستی، منحصر به مسکونیست. پراوده، در تاریخ ۶ ژوئن چنین اطلاع میدهد:

روز ۲۱ ماه مه در شهر تهور نخستین شبه کمونیستی بر گزار گردید. ۱۲۸ کمونیست در راه آهن کار میکرد. در ظرف ۳.۵ ساعت چهارده واگون بارگیری و باراندازی شد و تعمیر سه لکوموتیو بیابان رسید. در حدود ۲۰ متر مکعب چوب بریده شد و کارهای دیگری انجام گرفت. شدت کار کارگران کار آزموده کمونیست ۱۳ برابر بهره دهی معمولی بود.

سپس در پراوده بتاريخ ۸ ژوئن چنین میخوانیم:

آن مبتنی خواهد شد.
این انضباط نوین از آسمان نازل نشده و در نتیجه نیات حسنه پدید نیامده، بلکه زائیده شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه‌داری و تنها زائیده این شرایط است. بدون این شرایط چنین انضباطی غیر ممکن است. و اما حامل این شرایط مادی یا ناقل این شرایط، طبقه تاریخی معینی است که توسط سرمایه‌داری بزرگ بوجود آمده، مشکل و همبسته شده تعلیم دیده و با فرهنگ گردیده و آبدیده شده است. این طبقه - پرولتاریاست.

دیکتاتوری پرولتاریا، اگر بخواهیم این عبارت را که اصطلاحی لاتینی علمی و تاریخی - فلسفی است بزبان ساده تری بیان کنیم، معنایش چنین است:

فقط طبقه معین یعنی کارگران شهری و بطور کلی کارگران کارخانه‌ها، کارگران صنعتی، قادر است تمام توده زحمتکشان و استثمار شوندگان را در مبارزه برای بزیر افکندن یوغ سرمایه، در جریان خود این بزیر افکندن، در مبارزه بخاطر حفظ و تحکیم پیروزی و در امر استقرار نظام اجتماعی نوین یعنی سوسیالیستی و در سراسر مبارزه در راه محو کامل طبقات، رهبری نماید (بطور حاشیه متذکر می‌شویم که: از لحاظ علمی فرق بین سوسیالیسم و کمونیسم تنها در اینست که کلمه اول بمعنای نخستین مرحله جامعه نویسی است که از درون سرمایه‌داری پدید آمده است و کلمه دوم بمعنای مرحله بعدی و عالیتر آنست).

اشتباه انترناسیونال «برن» یا انترناسیونال زرد (۱۹۰۶) در اینستکه سران آن مبارزه طبقاتی و نقش رهمنون پرولتاریا را فقط در گفتار قبول دارند و می‌ترسند از اینکه تا پایان در این باره بیاندیشند و درست از همان نتیجه گیری ناگزیری که برای بورژوازی بویژه دهشتناک و مطلقاً برای وی ناپذیرفتنی است هراس دارند. آنها از اذعان باین حقیقت بیم دارند که دیکتاتوری پرولتاریا نیز دورانی از مبارزه طبقاتی است که مادامکه طبقات محو نشده اند، جنبه ناگزیر دارد و شکل‌های خود را عوض میکند و پس از برانداختن سرمایه در آغاز جنبه فوق العاده شدید و خود ویژه ای بخود میگیرد. پرولتاریا پس از تصرف قدرت سیاسی مبارزه طبقاتی را قطع نمیکند، بلکه آنرا - تا زمان محو کامل طبقات - ادامه میدهد، ولی البته در شرایط دیگر، به شکل دیگر و با وسایل دیگر.

و اما معنای «محو طبقات» چیست؟ همه کسانی که خود را سوسیالیست می‌نامند، این هدف نهائی سوسیالیسم را قبول دارند، ولی چه بسا همه در معنای آن تعقیب نیورزند. طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که بر حسب جای خود در سیستم تاریخی معین تولید اجتماعی، بر حسب مناسبات خود (که اغلب بصورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسایل تولید، بر حسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنا براین بر حسب شیوه‌های در یافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آنچنان گروه‌هایی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه میتواند، بعزت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کارگروه دیگر را بتصاحب خود در آورد، واضح است که برای محو کامل طبقات باید نه تنها استثمارگران

یعنی ملاکین و سرمایه‌داران را سرتگون ساخت و نه تنها مالکیت آنها را لغو نمود، بلکه باید هر گونه مالکیت خصوصی بروسائل تولید را نیز ملغی ساخت و هم فرقی بین شهروده و هم فرقی بین افراد متعلق به کارجسمی و افراد متعلق به کار فکری را از بین برد. این کار نیست پس طولانی، برای انجام این امر باید در جهت تکامل نیروهای مولده گام بزرگی به پیش برداشت، باید بر مقاومت بقایای کثیر المده تولید کوچک فائق آمد (مقاومتی که اغلب بطور پسیف ابراز میگردد و بسیار سرسخت است و فائق آمدن بر آن بسیار دشوار است)، باید بر نیروی عظیم عادت و جمودی که ناشی از این بقایاست فائق آمد. فرض اینکه تمام «زحمتکشان» بطور یکسانی باین کار قادرند بوجرتین عبارت پردازی یا توهم سوسیالیست عهد دلفیانوسی یا زمان ما قبل مارکس است، زیرا این استعداد فطری نیست، بلکه در جریان تاریخ و فقط در نتیجه شرایط مادی تولید بزرگ سرمایه‌داری پدید می‌آید. این استعداد را در آغاز راهی که از سرمایه‌داری به سوسیالیسم میرود فقط پرولتاریا دارا است. اوست که قادر است وظیفه عظیمی را که بر عهده دارد انجام دهد و علت آن اولاً اینستکه وی نیرومندترین و پیشروترین طبقه جوامع متدین است؛ ثانیاً اینستکه وی در تکامل یافته ترین کشورها، اکثریت اهالی را تشکیل میدهد؛ ثالثاً اینستکه در کشورهای عقب مانده سرمایه‌داری نظیر روسیه اکثریت اهالی به نیه پرولتاریا یعنی با فرادی تعلق دارد که همیشه بخشی از سال را بشیوه پرولتری میگذرانند و همیشه تا حدود معینی فوت خود را از راه کار مزدوری در بنگاههای سرمایه‌داری بدست می‌آورند.

کسانی که میکوشند مسائل مربوط به انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را باستناد عباراتی کلی در باره آزادی، برابری، دموکراسی بطور اعم، برابری دموکراسی کار و غیره حل کنند (کاری که کانوتسکی، مارتنف و سایر قهرمانان انترناسیونال برن یا انترناسیونال زرد، انجام میدهند)، با این عمل فقط طبع خرده بورژوا آمانه، فیلیستر منشانه و بازاری خود را که از لحاظ مسلکی همچون برده ای کشان کشان از دنبال بورژوازی میروند، آشکار می‌سازند. چیزی که میتواند حل صحیح این مسئله را بدست ما بدهد فقط بررسی مشخص مناسبات مخصوصی است که بین طبقه خاصی که قدرت سیاسی را بتصرف خود در آورده است یعنی پرولتاریا و تمامی توده غیر پرولتر و نیز نیه پرولتر اهالی زحمتکش وجود دارد، این مناسبات هم در شرایط هماهنگی موهوم و «آیدیه آل» بوجود نیامده، بلکه در شرایط واقعی مقاومت چون آمیز و متنوع بورژوازی بوجود می‌آید.

اکثریت عظیم اهالی در هر کشور سرمایه‌داری و از آنجمله در روسیه - و اهالی زحمتکش علی‌الخصوص - هزاران بار ستم سرمایه، غارتگری آن و هر نوع هتاک را روی خود و نزدیکانشان آزموده اند. جنگ امپریالیستی یعنی کشتار ده میلیون نفر بخاطر حل این مسئله که سرمایه انگلیسی در غارت جهان اولویت داشته باشد با سرمایه آلمانی - این آزمایش‌ها را فوق العاده حسنت داد، دامنه آنها را وسیع تر کرد و بر عمق آنها افزود و افراد را وادار نمود تا بر آنها وقوف یابند. از اینجاست هواخواهی ناگزیر اکثریت عظیم اهالی و بویژه توده‌های زحمتکشان نسبت به پرولتاریا، برای آنکه پرولتاریا با تهور قهرمانانه و با بی‌امانی انقلابی خود یوغ سرمایه را بزیر میافکند، استثمارگران

را سرنگون میسازد، مقاومت آنانرا در هم میشکند و با خون خود راه را برای ایجاد جامعه نوینی که در آن جانی برای استثمارگران نخواهد بود، هموار میسازد.

هر قدر هم تردید و تزلزل خرده بورژوازی توده های غیر پرولتر و نیه پرولتر اهالی زحمتکش و تمایل آنها برای بازگشت بسوی «نظام» بورژوازی و فرار گرفتن در زیر «بال و پر» بورژوازی، دامنه عظیم و جنبه ناگزیر داشته باشد، باز آنها نمیتوانند برای پرولتاریا که نه تنها استثمارگران را سرنگون میسازد و مقاومت آنانرا در هم میشکند، بلکه همچنین رابطه اجتماعی نوین و عالیتری که انضباط اجتماعی است بر فرار میسازد، اوتوریته معنوی و سیاسی قائل نگردند. این انضباط - انضباط کارکنان آگاه و متحد است که هیچ یوغ و قسرتی را در بالای سر خود نیشناسند مگر قسرت اتحاد خود و پیشاهنگ خود که آگاهتر، متهورتر، همپیوسته تر، انقلابی تر و با استقامت تر است.

پرولتاریا برای اینکه بتواند پیروز گردد و سوسیالیسم را بوجود آورد و تحکیم نماید باید مسئله دوگانه یا دو جانبه ایرا حل کند: اولاً با قهرمانی بیدریغ خود در مبارزه انقلابی علیه سرمایه تمام توده زحمتکشان و استثمار شوندهگان را بسوی خود جلب کند، آنها را متشکل سازد و برای سرنگون ساختن بورژوازی و در هم شکستن کامل هر گونه مقاومتی از طرف وی آنانرا رهبری نماید؛ ثانیاً تمام توده زحمتکشان و استثمار شوندهگان و نیز تمام قشرهای خرده بورژوا را براه ساختمان اقتصادی نوین، براه برقراری رابطه اجتماعی نوین، انضباط نوین، در کار و سازمان نوین کار بکشاند که آخرین کلام علم و تکنیک سرمایه داری را با اتحاد توده ای کارکنان آگاه خالق تولید سوسیالیستی بزرگ پیوند میدهد.

این مسئله دوم از اولی دشوارتر است، زیرا آنرا بهیچوجه نمیتوان با یک قهرمانی که ضمن یک شور و شوق جداگانه بوجود آمده باشد حل نمود، بلکه برای حل آن طولانی ترین، سرسخت ترین و دشوارترین قهرمانی توأم با کار توده ای و روزمره لازم است. ولی این مسئله در عین حال از مسئله اول مهمتر هم هست، زیرا بالاخره عمیقترین منبع نیرو برای پیروزی بر بورژوازی و یگانه وثیقه پایداری و انفکاک ناپذیری این پیروزی ها فقط میتواند شیوه نوین و عالیتر تولید اجتماعی و استقرار تولید بزرگ سوسیالیستی بهوض تولید سرمایه داری و خرده بورژوازی باشد.

* * *

«شبه های کمونیستی» همانا از آنجهت حائز اهمیت تاریخی عظیمی هستند که ابتکار آگاهانه و دلو طلبانه کارگران را در رشته رشد بهره دهی کار و برقراری انضباط نوین در کار و ایجاد شرایط سوسیالیستی در اقتصاد و زندگی، با نشان میدهند.

ای زاکوبی یکی از بورژوا - دموکراتهای قلیل العده آلمان - و حتی صدیچتر بگوئیم: یکی از بورژوا دموکراتهای فوق العاده قادر آلمان که پس از درسهای سالهای ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ به شونیسیم و داسیونال - لیبرالیسم نیبوست، بلکه به سوسیالیسم پیوست، گفته است که اهمیت تاریخی تاسیس یک اتحادیه کارگری از نبرد سادووا (۲۹۲) بیشتر است. این قضاوت عادلانه است. نبرد سادووا مسئله مربوط به اولویت

یکی از دو پادشاهی بورژوازی یعنی اولویت پادشاهی اتریش یا پادشاهی پروس را در امر تاسیس دولت ملی سرمایه داری آلمان حل میکرد. تاسیس یک اتحادیه کارگری گام کوچکی بود فر راه پیروزی جهانی پرولتاریا بر بورژوازی. بهیمنسان هم ما میتوانیم بگوئیم که نخستین شبه کمونیستی که روز ۱۰ ماه مه سال ۱۹۱۹ بتوسط کارگران راه آهن مسکو - غازان در مسکو بر گزار گردید، اهمیت تاریخی از هر یک از پیروزی های هیندنبورگ یا فوش و انگلیسها در جنگ امپریالیستی سالهای ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ بیشتر است. پیروزیهای امپریالیست ها - کشتار میلیونها کارگر بخاطر تامین سود های میلیاردی انگلیس و امریکا و فرانسه و درنده خونی سرمایه داری فنا یابنده و پنه آورده ایست که زنده زنده در حال گندیدن است. شبه کمونیستی کارگران راه آهن مسکو - غازان یکی از عناصر جامعه نوین سوسیالیستی است که رهائی از یوغ سرمایه و جنگ ها را برای تمام خلقهای کره زمین بارمغان می برد.

البته حضرات بورژواها و کوچک ابدالهای آنان، و از آنجمله منشویک ها و اسارها، که عادت کرده اند خود را نماینده «افکار عمومی» بشمرند، امیدهای کمونیست ها را مورد استهزاء قرار میدهند و این امیدها را «درخت باثویاب در گلدان یاسمن» مینامند و به تعداد قلیل شبه های کمونیستی در مقابل موارد کثیر سرقه ها، بیکار نشینی ها، تنزل سطح بهره دهی، ضایع شدن مواد خام، فاسد شدن محصولات و غیره می خندند. ما باین حضرات چنین پاسخ میدهم: اگر روشنفکران بورژوا بجای آنکه معلومات خود را بخاطر احیا قسرت سرمایه داران روسی و خارجی در اختیار آنان قرار دهند، آنرا در اختیار زحمتکشان قرار میدادند، آنگاه انقلاب سریعتر و صلح آمیز تر انجام میگرفت. ولی این پنداری واهیست، زیرا مسئله از راه مبارزه طبقات حل میگردد و اکثریت روشنفکران هم بسوی بورژوازی گرایش دارند. پرولتاریا نه بکمک روشنفکران، بلکه علی رغم مخالفت آنان (لااقل در اکثر موارد) پیروز خواهد شد و روشنفکران اصلاح ناپذیر بورژوا را بر کنار خواهد ساخت. مرددین را اصلاح خواهد کرد، تربیت خواهد نمود و مطیع خود خواهد ساخت و بخش اعظم آنانرا بشتریج بسوی خود جلب خواهد کرد. ذوق و شادی مودیان از دشواریها و ناکامیهای انقلاب، ایجاد سراسیمگی، تبلیغات برای بازگشت به قهقرا - همه اینها اسلحه و شیوه های مبارزه طبقاتی روشنفکران بورژواست. پرولتاریا اجازه نخواهد داد ویرا بدینوسیله بفریبند و اگر کنه مطلب را هم در نظر گیریم، مگر در تاریخ دیده شده است که یک شیوه نوین تولید فوراً بدون ناکامیهای طولانی و اشتباهات و تکرار آنها ریشه بماند؟ نیم قرن پس از سقوط سرواز، هنوز در دهات روسی بقایای سرواز ب میزان زیادی باقی بود. نیم قرن پس از الفا بردگی سیاه بوستان در امریکا، سیاه بوستان در آنجا هنوز اغلب در حالت نیمه بردگی بودند. روشنفکران بورژوا و از آنجمله منشویک ها و اسارها نسبت بخود وفادارند، آنها خاد سرمایه و حافظ استدلال سراپا کاذبانه خویش هستند: قبل از انقلاب پرولتاریا آنها به ما طعنه میزدند و ما را پنداریف میخواندند و پس از این انقلاب از ما طلب میکنند که آثار گذشته را بسرعت پندار آمیزی از بین ببریم!

ولی ما پندار باف نیستیم و بهای واقعی «استدلالات» بورژوازی را میدانیم و نیز میدانیم که آثار گذشته در عادات و اخلاق تا مدت

و منشویک ها و اسارها هستند، مشبه‌های کمونیستی، بر گزار مینمایند و بدون هیچگونه مزدی بطور فوق العاده کار میکنند و با وجود آنکه خسته، رنجور، بیرمق و نیمه گرسنه هستند، سطح بهره دهی کار را بسیار عظیمی بالا میبرند مگر این بزرگترین قهرمانی نیست؟ مگر این آغاز تحولی دارای اهمیت جهانی - تاریخی نیست؟

بهره دهی کار در غایت امر برای پیروزی نظام اجتماعی نوین مهمترین و عمده ترین نکته است. سرمایه‌داری بهره دهی کاری بوجود آورد که در دوران سرواز نظیرنداشت. سرمایه‌داری را میتوان قطعا مغلوب ساخت و قطعا هم مغلوب خواهد شد، زیرا سوسیالیسم بهره دهی نوین و عالیتری را در رشته کار بوجود می آورد. این کاریست پس دشوار و بس طولانی، ولی این کار آغاز گردیده است و این عمده ترین مطلب است. وقتی در شهر گرسنه مسکو در تابستان سال ۱۹۱۹، کارگران گرسنه ایکه چهار سال جنگ امپریالیستی را با وضعی شاق و سپس یکسال و نیم جنگ داخلی را با وضعی از آنهم شاقتر گذرانده اند، توانسته اند این کار خطیر را آغاز نمایند، آنگاه در آتی، هنگامیکه ما در جنگ داخلی پیروز گردیم و صلح را بکف آریم، تکامل به چه صورتی انجام خواهد گرفت؟

کمونیسم عبارتست از بهره دهی عالیتر (نسبت به بهره دهی سرمایه‌داری) کار کارگران داور طلب، آگاه و متحد یک از تکنیک پیشرو استفاده مینمایند. شنبه‌های کمونیستی فوق العاده گرانبها و بشابه آغاز عملی کمونیسم هستند و این پدیده فوق العاده نادرست، زیرا ما در مرحله ای قرار داریم، که در آن فقط نخستین گامها برای انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم برداشته میشود (و این آنچیز است که کاملا بجا و بیورد در برنامه حزبی ما گفته شده است).

کمونیسم در جایی آغاز میشود که از خودگذشتگی و مجاهدت کارگران ساده پدید میگردد، محاهدتی که بر کار شاق فائق می آید و هدفش افزایش میزان بهره دهی کار، حراست هر پوط غله، زغال، آهن و سایر محصولات است که عاید خود کارگران و نزدیکان آنان نشده بلکه عاید دستگان دوره یعنی تمام جامعه من حیث المجموع، عاید دهها و صدها میلیون افرادی میگردد که ابتدا در یک کشور سوسیالیستی و سپس در اتحاد جماهیر شوروی با یکدیگر متحد شده اند. کارل مارکس در «کاپیتال» خود عبارات پر آب و تاب و پر طعنه منشور کبیر بورژوا - دموکراتیک را در باره آزادی و حقوق بشر، تمام این عبارت پردازی در باره آزادی، برابری و برادری بطور اعم را، که چشم خرده بورژواها و فیلیسترهای کلیه کشورها و از آنجمله قهرمانان پلید کنونی، انترناسیونال پلید برن را خیره

میسازد، بیاد استهزا میگیرد. مارکس در مقابل این اعلامیه های مطمئن حقوق، مسئله ساده و جزئی و عملی و روز مره ایرا که بتوسط پرولتاریا مطرح شده است، قرار میدهد: تقلیل روز کار از طرف دولت، این یکی از نمونه های تیبیک چنین شیوه طرح مسئله است. هر قسر مضمون انقلاب پرولتری بیشتر گسترش می یابد، بهمان نسبت هم تمام اصابت نظر و تمام ژرفای این تذکر مارکس با وضوح و بداهت بیشتری در برابر ما متظاهر میگردد. فرق فرمول های کمونیسم واقعی با عبارت پردازی پرطمطراق و ظریف و مطمئن کائوتسکی ها، منشویک ها و اسارها و «اخوان» گرامی آنان در برن، همانا در اینستکه آنها همه چیز را به شرایط کار منحصر میسازند. کمتر

زمان معینی پس از انقلاب، ناگزیر بر جوانه های نو تفوق خواهند داشت. هنگامیکه جوانه نو بیرون می آید، کهنه همیشه چند زمانی نیرومندتر از آن میماند و این امر خواه در طبیعت و خواه در زندگی اجتماعی همواره چنین است. دستخوش استهزا، قرار دادن ضعف جوانه های نو، شکایت مبتذل روشنفکرانه و فظاثر آن، همه اینها در ماهیت امر شیوه های مبارزه طبقاتی بورژوازی علیه پرولتاریا و دفاع از سرمایه‌داری در مقابل سوسیالیسم است. ما باید جوانه های نو را بدقت مورد بررسی قرار دهیم و نهایت توجه را نسبت به آنها مبذول داریم، بر شد آنها هر گونه کمک کنیم و از این جوانه های ضعیف پرستاری نائیم. برخی از آنها ناگزیر تلف خواهند شد. نمیتوان تضمین نمود که همانا مشبه‌های کمونیستی، نقش بویژه مهمی را ایفا خواهند کرد. مطلب در این نیست. مطلب برسر پشتیبانی از کلیه جوانه های نوست، که خود زندگی از بین آنها آن جوانه های را که قابلیت حیاتشان از همه بیشتر است دستچین خواهد نمود. اگر دانشمند ژاپنی، برای آنکه بافرااد کمک کند تا بر بیماری سفلیس غلبه نمایند، شکیبانی آنرا داشت که ۶۰۵ ماده داروئی را مورد آزمایش قرار دهد تا ششصد و شصت داروئی را که تقاضای معینی را ارضا میکند بدست آورد، آنوقت کسانیکه میخواهند مسئله دشوارتری را حل نمایند یعنی بر سرمایه‌داری غلبه کنند باید بعد کافی پافشاری داشته حد ها و هزارها شیوه و طریقه و وسیله مبارزه را بیازمایند تا سودمندترین آنها را تعیین نمایند.

مشبه‌های کمونیستی، از آنجهت دارای اهمیت هستند که کارگرانی آنها را شروع کرده اند که بهیچوجه شرایط فوق العاده مساعدی نداشته، بلکه کارگرانی با تخصص های گوناگون و از آنجمله کارگران بدون تخصص و کارگران معمولی بودند که در شرایطی عادی یعنی در شاقترین شرایط قرار داشتند. ما همه، علت اساسی تنزل سطح بهره دهی کار را که تنها منحصر بروسیه نبوده، بلکه در سراسر جهان مشاهده میشود، بخوبی میدانیم: ویرانی و فقر، خشم و فرسودگی، که جنگ امپریالیستی موجب آن بوده است، بیماری و کم غذایی. علت اخیر از لحاظ اهمیت خود جای اول را احراز میکند. گرسنگی - اینست علت و اما برای از بین بردن گرسنگی باید سطح بهره دهی کار را خواه در زراعت، خواه در حمل و نقل و خواه در صنایع ارتقا داد، لذا در اینجا یکتوع دور و تسلسل بوجود می آید: برای اینکه بتوان سطح بهره دهی کار را بالا برد، باید از گرسنگی نجات یافت و اما برای نجات از گرسنگی باید سطح بهره دهی کار را بالا برد.

میدانیم که اینقبیل تضادها در جریان عمل از راه گسیختن این دور و تسلسل، از راه تحول در روحیه توده ها، از راه ابتکار قهرمانانه گروههایی از افراد یعنی از راه ابتکاری که زمینه این تحول چه بسا نقش قاطع ایفا میکند، بر طرف میگردد. کارگران معمولی مسکو و کارکنان راه آهن مسکو (البته منظور اکثریت آنهاست، نه یککشت معامله کر و اهل اداره و از این نوع گارد سفیدها) - زحمتکشانی هستند که در شرایط بینهایت دشواری بسر میبرند کم غذایی آنها همیشگی است و اکنون در آستان برداشت محصول جدید، در شرایط وخامت عمومی وضع خوار بار، بکلی در گرسنگی بسر میبرند. و آنوقت این کارگران گرسنه که در احاطه تبلیغات ضد انقلابی کین توزانه بورژوازی

در باره «دموکراسی کاره، آزادی، برابری، برادری، «حاکمیت خلق» و هكذا یا و سرانی کنید: کارگر و دهقان آگاه زمان ما شیادی روشنفکر بورژوا را در این عبارات قلبیه با همان سهولتی تشخیص میدهد که یک مرد مجرب دنیا دیده، بعضی مشاهده سیما و ظاهر بی غشسته «آراسته فلان» آقای نجیب، قورا و بدون اشتباه میگوید: «باحتمال قوی، شاید است».

کتر عبارات مطمئن و بیشتر کار ساده و روز مره و دلسوزی برای یک یوط غله و یک یوط زغال بیشتر باید دلسوزی کرد که این یک یوط غله و یک یوط زغال مورد نیاز کارگر گرسنه و دهقان زنده پوش و برهنه از طریق معاملات سوداگرانه، یعنی بشیوه سرمایه داری، فراهم نشده، بلکه با کار آگاهانه، دلو طلبانه، فداکارانه و قهرمانانه زحمتکشانه ساده، نظیر کارگران معمولی و کارکنان راه آهن مسکو-غازان، فراهم گردد.

ما باید همه باین حقیقت معترف باشیم که آثار شیوه بر خورد بورژوازی-روشنفکرانه و عبارت پردازانه نسبت به مسائل انقلاب در همه جا و از آنجمله در صفوف ما در هر گام بروز مینماید. مثلاً مطبوعات ما علیه این بقایای پوسیده گذشته پوسیده بورژوا دموکراتیک کم نبرد میکنند و از جوانه های ساده، سر بزیر و روز مره، ولی جاندار کمونیسیم واقعی کم پشتیبانی مینمایند.

وضع زنان را در نظر بگیرید. هیچ حزب دموکراتی در جهان در هیچیک از پیشروترین جبهه های بورژوازی در این زمینه طی ده ها سال یکصدم آنچه را که ما در همان نخستین سال حکومت خود انجام دادیم، انجام نداده است. ما از قوانین رذیلاانه مربوط به نا برابری زنان در حقوق و از قیودات طلاق و فورمالیته بازیهای کشیفی که با آن همراه است، از قانون مربوط به برسیست نشناختن اطفالی که از مادران بی شوهر بدنیآ آمدند و از قانون مربوط به تجسس پسران آنها و غیره بتمام معنی کلمه سنگ روی سنگ باقی نگذارده ایم. همان قوانینی که بقایای آنها، به سر شکستگی و تنگ بورژوازی و سرمایه داری، در کلیه کشورهای متدین بسیار زیاد است. ما هزار بار حق داریم به کرده های خود در این رشته بیالیم. ولی هر قدر ما زمین را از آل و آشغال های قوانین و مؤسسات کهنه بورژوازی تمیزتر ساختیم، بهمان نسبت بر ما واضحتر گردید که این تمیز کردن زمین فقط بمنظور ساختمان بوده، ولی هنوز خود ساختمان نیست.

زن، علی رغم تمام قوانین رهائی بخش، هنوز کماکان کنیز خانگی باقیانده است، زیرا خرده کاریهای خانه داری ویرا تحت فشار قرار میدهد. مختنق میکند، خرفت میسازد، خوار مینماید، اسیر مطبوع و بچه داری میسازد و یا کاری که مطلقاً فاقد هرگونه بهره دهی بوده بیسقدار، عصبانی کننده، منگ کننده و ذلت آوراست، دسترنج او را بهتر میدهد. رهائی واقعی زن و کمونیسیم واقعی تنها در آنجا و در آنزمان آغاز میگردد که مبارزه پردامنه ای (تحت رهبری پرولتاریای صاحب قدرت دولتی) علیه این خرده کاری خانه داری آغاز گردد یا عبارت صحیحتر به تجدید سازمان پردامنه این خانه داری بر بنیاد اقتصاد بزرگ سوسیالیستی پرداخته شود.

آیا ما در عمل باین مسئله که از نظر تئوریک برای هر کمونیستی مسلم است توجه کافی معطوف مینماییم؟ البته نه. آیا ما از جوانه های

کمونیسیم که هم اکنون در این رشته وجود دارد، مواظبت کافی بعمل می آوریم؟ باز هم نه و نه. نهار خوریهای عمومی، شیر خوارگاهها، کودکانستانها- اینهاست نمونه های این جوانه ها و اینهاست آن وسائل ساده و روز مره ای که مستلزم هیچ گونه عبارت پردازانی پر طعتراق و پر آب و تاب و مطمئن نبوده و عملاً قادر است زن را رها سازد و عملاً قادر است از نا برابری وی با مرد از لحاظ نقش وی در تولید اجتماعی و در زندگی اجتماعی بکاهد و این نا برابری را تا بود سازد. این وسائل تازه نگین ندارند و (مانند تمام مقدمات مادی سوسیالیسم بطور کلی) بوسیله سرمایه داری بزرگ بوجود آمده اند، ولی این وسائل در دوران سرمایه داری اولاً جنبه قادر داشتند و ثانیاً- که نکته بویژه مهمی است- یا بنگاههای سوداگرانه ای بودند واجد تمامی بدترین جوانب معامله گری، سودورزی، فریب و تقلب و یا عبارت بودند از «آکروباسی امور خیریه بورژوازی» که بهترین کارگران بحق و بجا نسبت به آن نفرت و انزجار داشتند.

شک نیست که تعداد این مؤسسات در کشور ما بمراتب بیشتر شده است و این مؤسسات شروع به تغییر خصالت خود نموده اند. شک نیست که در بین زنان کارگر و دهقانان چندین بار بیش از آنچه که خبر داریم افراد دارای قریحه سازماندهی وجود دارند، که قادرند بدون اینهمه عبارت پردازانی، دوندگیهای بیجا، جار و جنجال و پر گوئی در باره نقشه و سیستم و غیره، که «روشنفکران» فوق العاده بخود مغرور یا «کمونیستهای» زودرس بدان «مبتلا هستند»، کارهای عملی را با شرکت دادن عدد زیادی کارکن و عده ای از آنها زیاد تر مصرف کنند، رو براه سازند، ولی ما چنانکه باید و شاید از این جوانه های شجره نو پرستاری نمیکنیم.

به بورژوازی بنگرید، ببینید چه خوب میتواند هر چه را که برایش لازمست بوسیله اعلان یتخش کنده چگونه بنگاههایی که در نظر سرمایه داران «نمونه» هستند در میلیونها نسخه از روزنامه های آنان مورد تمجید قرار میگیرند و چگونه مؤسسات «نمونه» بورژوازی بموضوعی برای غرور ملی تبدیل میگردند! چراند ما بهیچوجه یا تقریباً بهیچوجه در فکر این نیستند که بهترین نهارخانه های اجتماعی یا شیر خوارگاهها را توصیف نمایند و یا اندرزهای همه روزه خود کاری کنند که برخی از آنها به مؤسسات نمونه وار تبدیل شوند. آنها را معرفی نمایند و به تفصیل این مطلب را شرح دهند که در پرتوکار نمونه وار کمونیستی چقدر در نیروی کار انسانی صرفه جوئی میشود، چقدر برای مصرف کنندگان وسائل راحتی فراهم میگردد، چقدر محصول پس انداز میشود، چگونه زنان از قید بردگی خانگی رها میگردند و چقدر شرایط بهداشتی بهبودی می پذیرد و چگونه پس از حصول این نتایج میتوان آنها در سراسر جامعه و در بین تمام زحمتکشانشان بسط داد.

تولید نمونه وار، شنبه های کمونیستی نمونه وار، دلسوزی و باوجدانی نمونه وار بهنگام تهیه و توزیع هر یوط غله، نهارخانه های نمونه وار، نظافت نمونه وار فلان خانه کارگری و فلان کوی- همه این کارها باید ده بار بیش از اکنون مورد توجه و مراقبت چراند ما و نیز هر سازمان کارگری و دهقانی ما قرارگیرد. همه اینها جوانه های کمونیسیم اند

و پرستاری از این جوانانها وظیفه همگانی و درجه اول ماست. هر اندازه هم که وضع خوار بار و تولیدی ما دشوار باشد، باز طی این دوران ۱۸ ماهه حکومت بلشویکی پیشروی در سراسر جبهه امری مسلم است: میزان تدارك غله از ۳۰ میلیون پو پ (از اول ماه لوت ۱۹۱۷ تا اول لوت ۱۹۱۸) به ۱۰۰ میلیون پو پ رسیده است (از اول لوت ۱۹۱۸ تا اول ماهه ۱۹۱۹): صیفی کاری افزایش یافته است، میزان کسرت غله کاهش پذیرفته، حمل و نقل راه آهن، با وجود دشواریهای عظیم تهیه سوخت، روبه بهبودی نهاده است و هکذا. بر روی این زمینه عمومی و با کمک قدرت دولتی پرولتری، جوانانهای کمونیسم نخواهند خشکید، بلکه نشو و نما خواهند یافت و به کمونیسم کامل بدل خواهند شد.

باید در معنای «شبه های کمونیستی» بخوبی تعمق ورزید تا از این ابتکار عظیم تمام درسهای عملی فوق العاده مهمی را که از آن ناشی میگردد، آموخت.

پشتیبانی همه جانبه از این ابتکار درس اول و عمده است. استعمال کلمه «کمون» در کشور ما با سهولت بیش از حدی رایج شده است. هر بنگاهی که توسط کمونیست ها یا با شرکت آنان برآه میافتد در اکثر موارد بلافاصله «کمون» اعلام میگردد و ضمناً اغلب این نکته فراموش میشود که یک چنین عنوان پرافتخاری را باید از طریق کار طولانی و سرسخت تحصیل نمود، آنرا باید با احراز موفقیت عملی ثابت شده در رشته ساختمان واقعا کمونیستی تحصیل کرد. بدینمناسبت معتقدیم من تصمیمی که به فکر اکثریت اعضا کمیته اجرائیه مرکزی رسیده و حاکی از لغو فرمان شورای کیسرهای ملی در قسمت مربوط به عنوان «کمون های مصرف» (۲۹۳) است، کاملاً صحیح میباشد. بگذار عنوان آنها ساده تر باشد. ضمناً تقصیر تارسانی ها و نقصانهای نخستین مراحل کار سازمانی نوین دیگر بگردن «کمون ها» نبوده، بلکه (همانگونه که در واقع هم باید باشد) بگردن کمونیست های بد خواهد بود. بسی سود مند بود هر آینه کلمه «کمون» را از استعمال رایج خارج میساختند و غمغن میکردند که این کلمه هر جا که پایش افتاد بکار برده شود و یا این عنوان را تنها برای آن کمونهای واقعی قابل شوند که استعداد و توانائی خود را در مرتب نمودن کارها بشیوه کمونیستی، واقعا در جریان عمل به ثبوت رسانده اند (و تمام اهالی محل متفق القول آنرا تصدیق کرده اند). ابتدا استعداد خود را برای کار بی مزد بفتح جامعه، بفتح همه زحمتکشان، استعداد خود را برای «کار بشیوه انقلابی»، برای ارتقا سطح بهره دهی کار و مرتب کردن نمونه وار کارها ثابت کن و آنگاه برای دریافت عنوان پرافتخار «کمون» دست دراز کن!

شبه های کمونیستی از این لحاظ استثنا بس گرانبهایی هستند زیرا در این مورد کارگران معمولی و کارگران راه آهن مسکو - غازان ابتدا عملاً نشان دادند که قادرند مانند یک کمونیست کار کنند و آنگاه به ابتکار خود عنوان «شبه های کمونیستی» دادند. باید کوشید و باین نائل آمد که در آینه نیز این کار بهمین منوال باشد و هر کس که از این ببعده بنگاه، مؤسسه یا کار خود را کمون بنامد ولی صحت آنرا ضمن انجام یک کار شاق و احراز موفقیت عملی در

جریان یک کار طولانی و دادن سازمان نمونه وار و واقعا کمونیستی به کار ثابت نکرده باشد، بیرحمانه مورد استهزا قرار گیرد و بعنوان شارلاتان و پیاوه گوسوا گردد.

ابتکار عظیم «شبه های کمونیستی» باید از لحاظ دیگر یعنی برای تصفیه حزب نیز مورد استفاده قرار گیرد. در نخستین روزهای پس از انقلاب، هنگامیکه بسیاری از افراد «شریف» و دارای روحیه عامیگری روش بسیار خائفانه ای داشتند، هنگامیکه روشنفکران بورژوا و از آنجمله البته منشویک ها و اسارها یکسره بخرابکاری مشغول بودند و در آستان بورژوازی چاکری میکردند، این امر که عمده ای ماجراجو و عناصر مودی دیگر خود را بعزب حاکمه وارد می ساختند، امری کاملاً احتراز ناپذیر بود. هیچ انقلابی بدون این نبوده و نمیتواند باشد. تمام مطلب بر سر آنستکه حزب حاکمه متکی بر طبقه سالم و نیرومند قادر به تصفیه صفوف خویش باشد.

ما از این لحاظ مدتهاست کار را شروع کرده ایم. باید آنرا بلاانحراف و بدون خستگی ادامه داد. بسیج کمونیست ها برای جنگ از این لحاظ بما کمک کرد: ترسوها و فرومایگان از حزب گریختند، راهشان باز و جاده دراز! یک چنین کاهش شماره اعضا حزب افزایش عظیم نیرو و وزن آنست. باید با استفاده از ابتکار «شبه های کمونیستی» کار تصفیه را ادامه داد یعنی فقط پس از یک «آزمایش» یا «استاز» مثلاً ۶ ماهه که عبارت از «کار بشیوه انقلابی» باشد افراد را بعزب پذیرفت. عین همین آزمایش را نیز باید در مورد کلیه آن اعضا حزب که پس از ۲۵ اکتبر سال ۱۹۱۷ بعزب وارد شده و با کارها یا خدمات خاصی قابل اعتماد بودن و وفاداری و توانائی خود را برای کمونیست بودن ثابت نکرده اند، خواستار شد.

تصفیه حزب که در عین حال با توقعات روز افزون وی در مورد کار واقعا کمونیستی همراه باشد، دستگاه حاکمت دولتی را بهبود خواهد بخشید و پیوستن قطعی دهقانان را به پرولتاریای انقلابی فوق العاده تسریع خواهد نمود.

شبه های کمونیستی، ضمناً خصالت طبقاتی دستگاه حاکمت دولتی را بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا با فروغ بس خیره کننده ای روشن ساخت. کمیته مرکزی حزب نامه ای در باره «کار به شیوه انقلابی» مینویسد این اندیشه از طرف کمیته مرکزی حزب مرکب از ۱۰۰ - ۲۰۰ هزار عضو مطرح شده است (تصور میکنیم که پس از تصفیه جدی یک چنین تعدادی باقی بماند، زیرا اکنون عمده پیش از این است).

اندیشه مزبور مورد استقبال کارگران متشکل در اتحادیه ها قرار گرفت. تعداد آنها در روسیه و در اوکراین به ۴ میلیون میرسد. اکثریت عظیم آنها طرفدار حاکمت دولتی پرولتری، طرفدار دیکتاتوری پرولتاریا هستند. ۲۰۰۰۰۰ و ۴۰۰۰۰۰۰ - اینست رابطه بین «چرخهای دندانه دار»، هر آینه بتوان چنین اصطلاحی را بکار برد. سیس دهها میلیون دهقان وجود دارند که به سه گروه عمده تقسیم میشوند: پرعمه ترین و نزدیکترین آنان به پرولتاریا - نیبه پرولترها یا تهیدستان؛ سیس دهقانان میانه حال و سر انجام گروه بسیار کم عمده کولالاها یا بورژوازی روستائی.

تا زمانیکه امکان دادوستد غله و معامله گری در شرایط فعلی وجود دارد، دهقان کماکان نیبه زحمتکش و نیبه معامله گر باقی میماند

همه به پیکار علیه دنیگین!

(نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب))

روسیه به سازمانهای حزبی)

رفقا! یکی از بهرانیترین و بااحتمال قوی حتی بهرانیترین لحظات انقلاب سوسیالیستی در رسیده است. مدافعین استوارگران و ملاکان و سرمایه‌داران، اعم از مدافعین روسی و خارجی (و در وهله اول مدافعین انگلیسی و فرانسوی) تا پای جان تلاش میورزند حاکمیت یفاگران دسترنج خلق یعنی حاکمیت ملاکان و استوارگران را در روسیه احیا کنند و بدینوسیله حاکمیتشان را، که در سراسر جهان در حال سقوط است، تحکیم نمایند. نقشه سرمایه‌داران انگلیسی و فرانسوی که میخواستند لوکرائین را با سیاهیان خود تصرف کنند، عقیم ماند؛ پشتیبانی آنها از کلچاک در سبیری نیز به ناکامی گرائید؛ ارتش سرخ، بکمک کارگران اورال که یکسره بپا خاسته‌اند، قهرمانانه در اورال پیشروی مینماید و برای رها ساختن سبیری از زیر یوغ و درنده خوئی بیسابقه مالک‌الرقابان آنجا، یعنی سرمایه‌داران، به سبیری نزدیک میگردد. سرانجام نقشه امپریالیستهای انگلیسی و فرانسوی برای تصرف پتروگراد از طریق یک توطئه ضد انقلابی که در آن سلطنت طلبان روسی و کادتها و منشویکها و اس‌ارها و از آنجمله اس‌ارهای چپ شرکت داشتند، نیز عقیم ماند.

اکنون سرمایه‌داران خارجی تا پای جان تلاش میورزند یوغ سرمایه را احیاء کنند و اینکار را میخواهند از طریق هجوم دنیگین انجام دهند. که بوی نیز همانگونه که زمانی به کلچاک کمک میکردند، از لحاظ تامین افسر، آذوقه و پوشاک، مهمات، تانک و غیره و غیره، کمک نموده‌اند.

تمام قوای کارگران و دهقانان و تمام قوای جمهوری شوروی باید در این راه متمرکز شود که هجوم دنیگین دفع گردد و بدون متوقف شدن تعرض پیروز مندان ارتش سرخ در جبهه اورال و سبیری، پیروزی بر وی حاصل آید. چنین است.

وظیفه اساسی لحظه حاضر

کلیه کمونیستها مقدم بر همه و بیش از همه، کلیه هواخواهان آنان، کلیه کارگران و دهقانان شرافتمند، کلیه کارکنان شوروی باید بشیوه جنگی کمر بربندند و کار خود، مساعی خود و هم خود را بعد اکثر با وظیفه بلاواسطه جنگ، یعنی دفع سریع هجوم دنیگین، هماهنگ سازند و از هر گونه فعالیت دیگر خود بکاهند و به پیروی از این وظیفه آنرا تغییر دهند.

جمهوری شوروی از طرف دشمن معاصر شده است. این جمهوری باید نه در گفتار، بل در کردار اردوگاه جنگی واحدی باشد.

(و این امر تا مدت زمان معینی در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تاگزیر است). وی، بعنوان معامله‌گر، نسبت به ما و دولت پرولتری خصومت می ورزد و مایلست با بورژوازی و جاگران وفاداری، حتی با شر منشویک یا ب. جرنیکف اس‌ار، که از آزادی داد و ستد غله طرفداری میکنند، سازش نماید. وی دهقان بعنوان فرد رنجبر دوست دولت پرولتری و وفادار ترین متمق کارگر در مبارزه علیه ملاک و سرمایه‌دار است. دهقان بعنوان فرد زحمتکش، با توده عظیم چندین میلیونی خود از آن بهاشین، دولتی که تحت سرپرستی گروه صد یا دوپست هزار نفری پشاهنگ پرولتری کمونیستی است و خود مرکب از میلیونها پرولتر متشکل است، پشتیبانی مینماید.

دولتی از این دموکراتیک تر، بمعنای واقعی کلمه، و دارای پیوندی از این محکمتر با توده‌های زحمتکش و استوار شونده هنوز درجهان وجود نداشته است.

همانا یک چنین کار پرولتری که عنوان آن مشبه‌های کمونیستی است و بوسیله آنها بموقع اجرا گذارده میشود، موجب تحکیم قطعی احترام و علاقه دهقانان نسبت به دولت پرولتری است. یک چنین کاری... و فقط چنین کاری است که دهقان را به حقانیت ما، به حقانیت کمونیسم قطعا معتقد میسازد و ویرا طرفدار از خود گذشته ما مینماید و این امر کار را به غلبه کامل بر دشواریهای خواربار، به پیروزی کامل کمونیسم بر سرمایه‌داری در مورد مسئله تولید و توزیع غله و تحکیم بی چون و چرای کمونیسم منجر میسازد.

۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹

در ژوئیه سال ۱۹۱۹ بصورت جزوه

چداگانه ای بامضا: ن. لنین در مسکو بچاپ رسید

و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم

روسی، جلد ۲۹، ص ۲۷۷-۴۰۰

کمک نمیکرد، مدتها بود که آنها از پای در آمده بودند. فقط کمک آنتانت است که آنها را به نیرو مبدل میسازد. ولی آنها با این وجود محبوبند خلق را بفریبند و خود را گاهگاه «دموکراسی»، «مجلس مؤسسان»، «حاکمیت خلق» و غیره وانمود سازند. منشویک‌ها و اس‌ارها بطیب خاطر باین فریب تن در میدهند.

اکنون حقیقت مربوط به کلچاک (که دنیکیان نسخه ثانی اوست) کاملاً آشکار شده است. تیرباران دهها هزار کارگر، تیرباران حتی منشویک‌ها و اس‌ارها، شلاق زدن دهقانان تمامی یک شهرستان، تازیانه زدن زنان در ملاء عام، لجام گسیختگی کامل افسران و زادگان ملاکان، غارتگری بی پایان، چنین است حقیقت مربوط به کلچاک و دنیکیان. حتی در بین منشویک‌ها و اس‌ارها، که خود به کارگران خیانت ورزیده‌اند و از کلچاک و دنیکیان طرفداری میکردند، بیش از پیش افرادی یافت میشوند که مجبورند این حقیقت را اعتراف نمایند.

باید مستحضر ساختن خلق را از این حقیقت در رأس فعالیت تبلیغی و ترویجی قرار داد. باید توضیح داد که یا کلچاک و دنیکیان و یا حکومت شوروی، حکومت (دیکتاتوری) کارگران؛ حد وسطی وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد. باید بویژه از گواهی افراد غیر بلشویک‌ها، اس‌ارها و غیر حزبیهای که نزد کلچاک یا دنیکیان بوده‌اند، استفاده نمود. بگذار هر کارگر و هر دهقان بداند مبارزه بر سر چیست و در صورت پیروزی کلچاک یا دنیکیان چه چیزی در انتظار او خواهد بود.

کار در بین بسیج شوندهگان

یکی از مطالب عمده ایکه اکنون باید مورد توجه ما قرار گیرد کار در بین بسیج شوندهگان برای کمک به امر بسیج و نیز کار در بین بسیج شدگانست. کمونیست‌ها و هواخواهان آنان در کلیه نقاط تجمع بسیج شدگان یا در نقاطیکه یادگانها و بویژه گردانهای ذخیره وجود دارند و غیره، باید یکسره آماده کار شوند. همه آنها بدون استثناء باید متحد شده، عمدهای همه روزه و عمدهای مثلاً ۴ یا ۸ ساعت در هر هفته برای کمک به امر بسیج و در بین بسیج شدگان و سربازان یادگان محلی، البته در نهایت تشکل، بکار پردازند و برای هر یک از طرف سازمان حزبی محل و مقامات نظامی کار متناسبی تعیین گردد.

اهالی غیر حزبی یا کسانیکه به حزب کمونیست تعلق ندارند البته نمیتوانند بر پایه مسلکی علیه دنیکیان یا کلچاک فعالیت نمایند. ولی معاف داشتن آنها بر روی این اساس از هر گونه کاری بهیچوجه مجاز نیست. باید هرگونه وسائلی را تفحص نمود تا تمام اهالی یکسره (و در نوبت اول افراد متولتر، خواه در شهر و خواه در ده) موظف باشند حصه کار خود را، بنحوی از انعام، برای کمک به امر بسیج یا بسیج شدگان انجام دهند.

از زمره اقدامات خاصی که بمنظور کمک انجام میگردد باید یاری به تعلیم هر چه سریعتر و بهتر بسیج شدگان باشد. حکومت شوروی کلیه افسران و درجه داران سابق و غیره را بارتش میخواند.

تمام کار همه مؤسسات را باید با جنگ دمساز نمود و بشیوه جنگی ترتیبات جدیدی به آن داد!

اصل رهبری جمعی برای حل و فصل امور دولت کارگران و دهقانان ضروریست. ولی هرگونه زیاده روی در رهبری جمعی، هرگونه تعریف آن، که منجر به کاغذ بازی و سلب مسئولیت گردد، هرگونه تبدیل مؤسسات مبتنی بر رهبری جمعی به یرگوخانه در حکم بزرگترین بلاهاست که باید بهر قیمتی شده، با سرعتی هر چه بیشتر و بدون فروگذاری از هیچ اقدامی، به آن پایان بخشید.

رهبری جمعی نه از لحاظ تعداد اعضاء هیئت و نه از لحاظ اداره عملی امور نباید از یک حد اقل مطلقاً ضروری فراتر رود، باید «تطق و خطابه» ممنوع گردد و در تبادل افکار نهایت سرعت بعمل آید بطوریکه این تبادل افکار منحصر شود به استحضار از امور و پیشنهادهای عملی دقیق.

هر بار که ولو کوچکترین امکانی وجود داشته باشد، رهبری جمعی باید به کوتاهترین بحث و مذاکره فقط در اطراف مهمترین مسائل در هیئتی دارای حد اقل اعضاء ممکنه محدود گردد و اداره عملی هر مؤسسه، بنگاه، کار و وظیفه باید به رفیق واحدی سپرده شود که به پایداری، قطعیت، تهور و قابلیت اداره کارهای عملی مشهور و مورد حد اکثر اعتماد باشد. رهبری جمعی در هر مورد و در هر اوضاع و احوالی بدون استثناء باید با تعیین کاملاً دقیق مسئولیت شخصی هر فرد در برابر کار دقیقاً معین، توأم باشد. بی مسئولیتی که با استناد به رهبری جمعی پرده پوشی میشود، خطرناکترین بلا نیست که همه کسانی که در کار رهبری عملی جمعی دارای تجربه فراوان نیستند در معرض تهدید قرار میدهد و در امور جنگی غالباً کار را ناگزیر به فلاکت، آشفتنی، سراسیمگی، فسرت چندگانه و شکست میکشاند.

بلای دیگر که کمتر از این خطرناک نیست، شتابزدگی سازمانی یا طرح بافی در رشته سازمانی است. تجدید سازمان کار، که برای جنگ ضروریست، بهیچوجه نباید موجب تجدید سازمان مؤسسات و بطریق اولی تاسیس عجولانه مؤسسات جدید گردد. این امر مطلقاً ناپذیرفتنی است و فقط موجب آشفتنی میگردد. تجدید سازمان کار باید عبارت باشد از تعطیل موقت مؤسساتی که ضرورت مطلق ندارند و یا تقلیل آنها بمیزان معین. ولی تمام کار کمک بامور جنگی باید تماماً و منحصرراً از طریق مؤسسات نظامی که هم اکنون موجودند، از طریق اصلاح، تحکیم، توسعه و پشتیبانی از آنها انجام گیرد. تشکیل کمیته‌های دفاع، یا «کمیته‌های انقلابی» مخصوص (کمیته‌های انقلابی یا کمیته‌های جنگی-انقلابی) اولاً فقط بطور استثناء؛ ثانیاً تنها با تصویب مقامات نظامی مربوطه یا مقامات عالیله شوروی و ثالثاً با اجرای حتی شرط مذکور مجاز است.

توضیح حقیقت مربوط به کلچاک

و دنیکیان برای خلق

کلچاک و دنیکیان دشمنان عمده و یگانه دشمنان جدی جمهوری شوروی هستند. اگر آنتانت (انگلستان، فرانسه و امریکا) به آنها

حزب کمونیست و به پیروی از وی همه هواخواهان و همه کارگران باید کمک دولت کارگری-دهقانی شتافته، اولاً برای دستگیر ساختن افسران و درجه داران سابق و غیره که از معرفی خود سر باز میزنند، هر گونه مساعدت نمایند و ثانیاً تحت کنترل سازمان حزبی و در جنب آن، گروههایی از افرادی که از لحاظ تئوریک یا پراتیک (مثلاً شرکت در جنگ امپریالیستی) امور جنگی را آموخته و قادرند به سهم خود فایده‌ای برسانند، تشکیل دهند.

کار در بین فراریان جنگ

در این لواخر در مبارزه علیه فراریان جنگ تحول آشکاری رخ داده است. در عده‌ای از استانها فراریان دسته دسته شروع به بازگشت به ارتش نموده و بدون اغراق سیل آسا بسوی ارتش سرخ رو آور شده‌اند. علت این امر اولاً کار ماهرانه تر و سیستماتیک‌تر رفقای حزبی و ثانیاً پی بردن روز افزون دهقانان باین حقیقت است که کلچاک و دنیکیان نظاماتی بدتر از نظامات تزاری، یعنی بردگی کارگران و دهقانان و تازیانه و غارتگری و هتاکی افسران و جوجه اشرافیان را احیاء میکنند.

بدیننسبیت باید همه جا و با تمام قوا برای کار در بین فراریان و برای عودت فراریان به ارتش همت ورزید. این یکی از نخستین و مبرمترین وظائف است.

ضمناً امکان تأثیر در فراریان از راه افناع و توفیق در این امر نشان میدهد که دولت کارگری، بر خلاف دولت ملاکین و سرمایه‌داران، روشش نسبت به دهقانان بکلی روش خاصی است. برای این دو نوع دولت یگانه منبع برقراری انضباط فشار تازیانه و فشار گرسنگی است. ولی برای دولت کارگری یا دیکتاتوری پرولتاریا منبع دیگری برای برقراری انضباط وجود دارد و آن افناع دهقانان بتوسط کارگران و اتحاد رفیقان آنهاست. وقتی انسان از کسانیکه خود به چشم دیده‌اند میشنود که چگونه در فلان استان (مثلاً در استان ریازان) هزاران فراری دلوطلبانه باز میگرددند و پیامی که در میتینگها به «رفقای فراری» خطاب میشود گاه مورد چنان استقبالی قرار میگیرد که به وصف نمیتواند، آنوقت رفته رفته این موضوع برایش روشن میشود که چقدر نیرو در این اتحاد رفیقانه کارگران و دهقانان وجود دارد که هنوز مورد استفاده ما قرار نگرفته است. دهقان به خرافه‌ای عقیده دارد که او را بدنبال سرمایه‌دار، بدنبال افسار و بدنبال «آزادی دادوسته» میکشاند، ولی وی دارای شعوری هم هست که او را پیش از پیش بسوی اتحاد با کارگر میکشاند.

کمک مستقیم به ارتش

ارتش ما پیش از هر چیز به تدارکات یعنی به لباس، کفش، اسلحه و مهمات نیازمند است. در کشور ویران شده باید مساعی عظیمی برای رفع این نیازمندی ارتش بکار برد و فقط کمکی که راهزنان،

یعنی سرمایه‌داران انگلیس، فرانسه و امریکا سخاوتمندانه به کلچاک و دنیکیان مینول میدارند، آنها را از ورشکستگی ناگزیر ناشی از نقصان تدارکات نجات می بخشد.

هر اندازه هم که روسیه ویران باشد، باز هنوز منابع بسیار و بسیار فراوانی وجود دارد که ما هنوز از آنها استفاده نکرده‌ایم و اغلب نتوانسته‌ایم استفاده نمائیم. هنوز انبارهای کشف نشده یا وارسی نشده زیادی از اموال نظامی و امکانات تولیدی فراوانی وجود دارد که در استفاده از آنها قصور شده است و علت آن قسمتی کارشکنی آگاهانه مأمورین دولتی و قسمتی کاغذ بازی و تشریفات اداری و ندانم کاری و ناشیکری و بطور کلی تمام آن معاصی گذشته است که با چنین ناگزیری و شقاوتی وبال کردن هر انقلابیست که «پیشی» بسوی نظام اجتماعی نوین انجام میدهد.

کمک مستقیم به ارتش از این لحاظ دارای اهمیت خاصی است. مؤساتی که امور ارتش را اداره مینمایند احتیاج خاصی به «دروتازه شدن»، به کمک و به ابتکار دلوطلبانه و مجدانه و قهرمانانه کارگران و دهقانان محل دارند.

باید تمام کارگران و دهقانان آگاه و تمام رجال شوروی را در مقیاس هر چه وسیعتر باین ابتکار فرا خواند، باید در نقاط گوناگون و در شئون مختلف کار شکلهای متنوع کمک بارتش را از این لحاظ آزمایش نمود. «کار بشیوه انقلابی» در اینجا بمراتب کمتر از رشته‌های دیگر انجام میگیرد و حال آنکه احتیاج به «کار به شیوه انقلابی» در این رشته بمراتب شدید تر است.

جمع آوری اسلحه از اهالی یکی از اجزاء ترکیبی این کار است. اینکه در کشوری که چهار سال جنگ امپریالیستی و سپس دو انقلاب خلقی دیده مقادیر بسیار زیادی اسلحه نزد دهقانان و بورژوازی پنهان است، یک امر طبیعی و وضعی است که بطور ناگزیر پدید آمده است. ولی اکنون که دنیکیان به تهاجم مخوفی دست زده است، باید علیه این اوضاع با تمام قوا مبارزه نمود. هر کس اسلحه‌ای را پنهان یا به پنهان کردن آن کمک نماید برضد کارگران و دهقانان مرتکب بزرگترین تبهکاری شده است و مستوجب تیربارانست، زیرا موجب هلاک هزاران تن از بهترین افراد ارتش سرخ میگردد که علت هلاک آنها اغلب فقط کمبود اسلحه در جبهه‌ها است.

رفقای پتروگرادی پس از یک تجسس پردانه که در نهایت شکل انجام گرفت توانستند هزاران تفنگ کشف نمایند. باید کاری کرد که بقیه روسیه نیز از پتروگراد عقب نماند و بهر قیمتی شده به آن برسد و بر آن سبقت جوید.

از سوی دیگر تردیدی نیست که تفنگها را بیش از همه دهقانانی پنهان مینمایند که غالباً دارای هیچگونه نیت سوئی نبوده، بلکه صرفاً در نتیجه بی اعتمادی کهن خود نسبت به هرگونه «دستگاه دولتی» و غیره اینکار را انجام میدهند. ما که توانسته‌ایم از راه افناع، تبلیغات استادانه و بر خورد صحیح به مسئله، کارهای زیاد و بسیار زیادی (در بهترین استانها) برای بازگشت دلوطلبانه فراریان به ارتش سرخ انجام دهیم، پس تردیدی نیست که میتوانیم کارهای زیاد و شاید از آنهام زیادتری برای استرداد دلوطلبانه اسلحه انجام دهیم و باید انجام دهیم.

کارگران و دهقانان! تفتنگهای پنهان شده را بیابید و به ارتش تحویل دهید! با این عمل خود را از قتل عام و تیربارانها و غارتگری و تازیانه‌هایی که کلچاک و دژیکین همگان را بدان دچار می‌سازند نجات خواهید داد!

تقلیل کارهای غیر نظامی

برای انجام حتی بخشی از آن کارهایی که در دستور قبلی باختصار شرح داده شد کارکنان تازه و تازه‌تری لازمند که ضمناً از معتدترین، وفادارترین و باانرژی‌ترین کمونیستها باشند. ولی وقتی همه از کمبود و فرسودگی چنین کارکنانی شکایت دارند، از کجا میتوان آنها را پیدا کرد؟

تردید نیست که این شکایتها در موارد بسیاری صحیح است. اگر کسی بدقت حساب میکرد که چه قشر نازکی از کارگران پیشرو و کمونیستهایی که از پشتیبانی و هواخواهی توده کارگران و دهقانان برخوردار بودند، طی ۲۰ ماه اخیر روسیه را نداره کرده‌اند، این امر بنظرش بکلی تصور ناپذیر می‌آمد و حال آنکه طی این مدت ما با موفقیت عظیمی به اداره امور کشور و ایجاد سوسیالیسم مشغول بودیم و بر دشواریهای بیسابقه‌ای فائق می‌آمدیم و دشمنانی را که از هر سو سر بلند کرده و مستقیم یا غیر مستقیم با بورژوازی موبوط بودند مغلوب می‌ساختیم. ما اکنون دیگر کلیه دشمنان را بجز یکی مغلوب نموده‌ایم و آن: آنتانت یا بورژوازی امپریالیستی جهانی مقتدر انگلستان، فرانسه و امریکاست. ضمناً یک دست این دشمن یعنی کلچاک را هم خورد کرده‌ایم و اکنون فقط دست دیگر وی یعنی دژیکین ما را تهدید مینماید.

نیروی کارگری نوینی برای اداره امور کشور و برای اجرای وظائف دیکتاتوری پرولتاریا بسرعت در وجود آن جوانان کارگر و دهقانی نشو و نما مینماید که با صداقت و حرارت و فداکاری تمام به تحصیل مشغولند، تأثیرات جدیدی را که نظام نوین در آنها می‌بخشد هضم مینمایند، جامه خرافات کهنه سرمایه‌داری و بورژوازی-دموکراتیک را از خود دور می‌سازند و کمونیستهایی در میان خود می‌پروراندند که در معکس از کمونیستهای نسل قدیم هم برترند.

ولی هر قدر این قشر جدید بسرعت رشد نماید، هر قدر بسرعت علم آموزد و در آتش جنگ داخلی و مقاومت سبانه بورژوازی به نضج خود برسد، باز نمیتواند برای ماههای نزدیک کارکنان آماده‌ای جهت اداره امور کشور در اختیار ما بگذارد. و حال آنکه سخن بویژه بر سر ماههای نزدیک، بر سر تابستان و پائیز سال ۱۹۱۹ است، زیرا مبارزه علیه دژیکین امریست که باید بیدرنگ بدان فیصله بخشید.

برای آنکه بتوان جهت تشدید فعالیت جنگی، عده زیادی کارکنان آماده در یافت نمود، باید یکسلسله از رشته‌ها و مؤسساتی را که بکارهای اداری غیر نظامی مشغولند و یا به‌بارت صحیحتر مستقیماً با امور نظامی و اداری مشغول نیستند تقلیل داد، باید تمام مؤسسات و بناگاهانی را که وجودشان ضرورت فطری ندارد، در این جهت

(یعنی در جهت تقلیل) تجدید سازمان نمود. برای مثال بخش علمی و فنی شورای عالی اقتصاد ملی را در نظر میگیریم. این مؤسسه مفیدترین مؤسسه ایست که برای ساختمان کامل سوسیالیسم و محاسبه و توزیع صحیح تمام نیروهای علمی و فنی ضرورت دارد. ولی آیا چنین مؤسسه‌ای ضرورت قطعی دارد؟ البته نه. دادن افرادی بوی که میتوانند و باید بیدرنگ برای انجام کار کمونیستی مبرم و بیحد ضروری در ارتش و مستقیماً جهت ارتش مورد استفاده قرار گیرند، در لحظه حاضر علمی صرفاً تبهکارانه است. تعداد این نوع مؤسسات و شعب آنها در مرکز و در نقاط اطراف چندان کم نیست. ما ضمن مجاهدت در راه عملی ساختن کامل سوسیالیسم، نمیتوانستیم بلافاصله دست بکار تأسیس چنین مؤسسه‌ای نشویم. ولی اگر در برابر تهاجم مخوف دژیکین نتوانیم صغوف خود را چنان تجدید آرایش دهیم که هسته آنچه که وجودش ضرورت فطری ندارد موقتاً متوقف گردد و تقلیل یابد، افرادی سفیه یا تبهکار خواهیم بود.

ما باید دچار سراسیمگی و شتابزدگی سازمانی نشده و هیچیک از مؤسسات را نه تجدید سازمان دهیم و نه بکلی به بندیم و نه به تأسیس مؤسسات نوین - که بهنگام کار عجلانه بسیار زیانبخش است - دست بزنیم. ما باید هسته آن مؤسسات و شعبی را که وجودشان ضرورت فطری ندارد در مرکز و در نقاط اطراف برای سه، چهار تا پنج ماه تعطیل نماییم و یا، اگر بهیچوجه نتوان آنها را موقتاً تعطیل نمود، کار آنها را برای یک چنین مدتی (تقریباً) تقلیل دهیم و این تقلیل را به حد اکثر میزان ممکن برسانیم بطوریکه تنها حد اقل کاری که قطعاً ضرورت دارد باقی بماند.

از آنجا که هدف عده ما اینستکه فوراً عده زیادی کمونیست یا هواخواه سوسیالیسم، از کمونیست‌ها و هواخواهان آماده، با تجربه، وفادار و آزموده، برای امور جنگی تهیه نماییم، لذا میتوانیم باین مخاطره تن در دهیم که بسیاری از مؤسساتی را که شدیداً تقلیل می‌یابند (یا شعب این مؤسسات را) برای مدتی حتی بموت یک کمونیست باقی گذاریم و آنها را به کارکنان صرفاً بورژوا

بسیاریم. این مخاطره عظیم نیست، زیرا مطلب تنها برسر آن مؤسساتیست که ضرورت فطری ندارند، تضعیف فعالیت این مؤسسات (که نیسی از کار آنها تعطیل شده است) زیان خواهد رساند، ولی این زیان بزرگ نخواهد بود و ما را بهیچوجه دچار فنا نخواهد ساخت. و حال آنکه کمبود نیرو برای تقویت امور جنگی و آنها برای تقویت بیدرنگ و هنگامت آن، ممکنست ما را دچار فنا سازد. این مطلب را باید بنحو روشن درک نمود و از آن تمام نتایج لازم را گرفت.

اگر هر رهبر اداره یا شعب آن در استانها و شهرستانها و غیره و هر حوزه کمونیست‌ها بدون اتلاف یک دقیقه وقت، در برابر خود این مسئله را مطرح نماید که: آیا وجود فلان مؤسسه یا فلان شعبه ضرورت فطری دارد یا نه؟ و آیا، در صورت تعطیل موقت آن یا تقلیل کار آن بهیچان نه دهم و برجای گذاردن آن بموت یک کمونیست دچار فناخواهیم شد یا نه؟ و اگر پس از طرح این مسئله به تقلیل سریع و قطعی کار آن و جمع کردن کمونیست‌ها (و معاونین قطعاً مورد اعتماد آنان از بین هواخواهان یا غیر حزبیها) پرداخته

و مجلس مؤسسان و مضمون واقعی این نویدها یعنی کلچاک چیست. تشدید نمائیم.

تضعیف تعرض در جبهه اورال و در جبهه سبیری معنایش خیانت به انقلاب و خیانت به امر رهائی کارگران و دهقانان از زیر یوغ کلچاک است.

بهنگام کار در آن مناطق مجاور جبهه که تازه آزاد گشته‌اند، باید بخاطر دانت که وظیفه اصلی در آنجا آنستکه نه تنها اعتماد کارگران، بلکه همچنین اعتماد دهقانان نیز بسوی حکومت شوروی جلب شود و ماهیت حکومت شوروی، که حکومت کارگران و دهقانان است در جریان عمل برای آنان توضیح داده شود و فوراً مشی صحیح، که حزب بر اساس تجربه کار بیست ماهه معین نموده است، در پیش گرفته شود. ما نباید در اورال اشتباهاتی را که گاهی در ولیکاروسی رخ میداد و اکنون بسرعت از آن‌ها دوری میجوئیم، تکرار نمائیم. در منطقه مجاور جبهه پیرامون پتروگراد و در آن منطقه عظیم مجاور جبهه که با این سرعت و با این طرز هولناک در لوکرائین و در جنوب گسترش یافته است، باید همه چیز با وضع جنگ ههنگام گردد و همه کارها، همه مساعی و همه نیات تماماً تابع جنگ و فقط جنگ شود. در غیر اینصورت دفع تهاجم دنیکن ممکن نیست. این مطلب روشن است و آنرا باید بروشنی درک نمود و کاملاً بموقع اجرا گذارد. ضمناً خصوصیت ارتش دنیکن و فور تعداد افسران و قزاقان است، اینها عناصری هستند که چون نیروی توده‌ای در پشت خود ندارند، لذا برای تاخت و تازهای سریع، ماجراجویی و اقدامات دیوانه سرانه بمنظور ایجاد سراسیمگی و انهدام بخاطر انهدام، بسیار مستعدند. در مبارزه علیه این دشمن منتها درجه انضباط نظامی و هشیاری نظامی لازمست. غافل ماندن یا دستپاچه شدن بمعنای از دست دادن همه چیز است. هر يك از کارکنان مسئول حزبی یا ادلری باید این مطلب را در نظر بگیرند.

انضباط نظامی خواه در امور جنگی و خواه در هر کاری! هشیاری و سختگیری نظامی و پیگیری قطعی در اتخاذ کلیه تدابیر احتیاطی!

روش نسبت به کارشناسان نظامی

توطئه عظیمی که در کراسنایا گورکا آفتابی شد و هدفش تسلیم پتروگراد بود، مجدداً موضوع کارشناسان نظامی و مبارزه علیه ضد انقلاب را در پشت جبهه با ابرام خاصی مطرح ساخت. شکی نیست که وخامت وضع خواربار و اوضاع جنگی، بطور ناگزیر موجب تشدید تلاشهای ضد انقلابیون گردیده و در آتیۀ نزدیک نیز موجب آن خواهد گردید (در توطئه پتروگراد، اتحادیه رستاخیزه، یعنی هم کادتها، هم منشویک‌ها و هم اس‌ارهای راست شرکت داشتند؛ اس‌ارهای چپ هم جداگانه، ولی بهر حال شرکت داشتند). و نیز شکی نیست که در آتیۀ نزدیک کارشناسان نظامی هم مثل کمولاها، روشنفکران بورژوا، منشویک‌ها و اس‌ارها عده فرلوانی خائن از بین خود بیرون خواهند داد، ولی اشتباه چیران ناپذیر و سست عنصری غیر قابل بخشایشی است، هرآینه بخاطر این امر موضوع تغییر میانی سیاست نظامی ما مطرح گردد. صدها و صدها کارشناس نظامی بما خیانت میکنند

شود، آنوقت ما خواهیم توانست در کوتاهترین مدت صدها نفر برای کار در شعب سیاسی ارتش بعنوان کمیسر و غیره تهیه نمائیم. در اینصورت ما شانس جدی داریم دنیکن را بهمانگونه مغلوب سازیم که کلچاک نیرومند تر از او را مغلوب ساختیم.

کار در منطقه مجاور جبهه

منطقه مجاور جبهه در جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه طی هفته‌های اخیر بی اندازه وسعت یافته و با سرعت فوق العاده‌ای تغییر نموده است. این کیفیت مبشر یا ملازم لحظه قطعی جنگ و نزدیک شدن فرجام آنست.

از یکطرف منطقه عظیم مجاورجبهه در پری اورال و اورال، در نتیجه پیروزی‌های ارتش سرخ و از هم پاشیدن نوای کلچاک و رشد انقلاب در نواحی تحت اشغال کلچاک، جزء منطقه مجاور جبهه ما گردیده است. از طرف دیگر منطقه‌ای از اینهم وسیعتر در پیرامون پتروگراد و در جنوب، در نتیجه شکست‌های ما و نزدیک شدن فوق العاده دشمن به پتروگراد و هجوم به لوکرائین و مرکز روسیه از سمت جنوب، به منطقه مجاور جبهه مبدل شده است.

کار در مناطق مجاور جبهه اهمیت بسیار فرلوانی کسب می‌نماید. در پری اورال، که ارتش سرخ در آنجا سربعاً به پیش می‌رود بین کارکنان ارتش یعنی کمیسرها و اعضاء شعب سیاسی و غیره و سپس بین کارگران و دهقانان محل این تمایل طبیعی بوجود می‌آید که در نقاط تازه تصرف شده برای انجام کارهای شوروی ثمر بخش باقی بمانند و هر قدر خستگی از جنگ شدیدتر و ویرانی‌هایی که کلچاک بهار آورده است صعب‌تر باشد، بهمان نسبت هم این تمایل طبیعی‌تر است. ولی هیچ چیز خطرناکتر از ارضاء این تمایل نیست. این عمل خطر اینرا دارد که تعرض را تضعیف و دچار مانع سازد و شانس کلچاک را برای اینکه باز بتواند کمر راست نماید افزایش دهد. چنین عملی از طرف ما صرفاً در حکم ارتکاب تبهکاری در قبال انقلاب خواهد بود.

بهیچوجه حتی يك نفر کارکن اضافی هم نباید از ارتش خلوری برای کارهای محلی برداشته شود! (۱) بهیچوجه نباید تعرض را تضعیف کرد! یگانه شانس برای پیروزی کامل عبارتست از شرکت همگانی اهالی ساکن پری اورال و اورال، که مزه مصائب دهشتناک «دموکراسی» کلچاک را چشیده‌اند و نیز ادامه تعرض در جبهه سبیری تا پیروزی کامل انقلاب در سبیری.

بگذار کارهای ساختمانی در پری اورال و اورال بتعمیق افتد، بگذار این کارها با نیروهای صرفاً محلی جوان و بی تجربه و ضعیف، کندتر انجام گیرد. ما در نتیجه این امر دچار فنا نخواهیم شد. ولی از تضعیف تعرض در جبهه اورال و در جبهه سبیری ما دچار فنا خواهیم شد. ما باید این تعرض را بکمک نوای کارگران قیام کننده اورال و دهقانان پری اورال، که اکنون دیگر خود به تجربه دیده‌اند که معنای نویدهای مایسکی منشویک و جرنف اس‌ار در

(۱) بدون احتیاج مبرم اصولاً نباید از آنها بر داشت و برای اینکار باید از استانهای مرکزی به آنجا منتقل نمود!

اگر برخی از ارگانهای حزبی نسبت به کارشناسان نظامی روش نا درستی در پیش گیرند (همانگونه که چندی پیش در پتروگراد دیده شد) یا اگر در پاره‌ای موارد «انتقاد» از کارشناسان نظامی به مانع مستقیم استفاده سیستماتیک و مداوم از آنان تبدیل گردد، حزب فوراً به رفع آن می‌پردازد و این اشتباهات را بر طرف خواهد نمود. وسیله عمده و اساسی رفع این اشتباهات عبارتست از تشدید فعالیت سیاسی در ارتش و در بین بسیج شونده‌گان، تشدید فعالیت کمیسرها در ارتش، بهبود کادر این کمیسرها، ارتقاء سطح معلومات آنها، موظف ساختن آنها با اجرای عملی آنچیزیکه برنامه حزب خواستار آنست و در موارد بسیار زیادی بهیچوجه بعد کافی عملی نمیگردد یعنی: «تمرکز کنترل همه جانبه» کادر فرماندهی (ارتش) در دست طبقه کارگر. انتقاد کارشناسان نظامی از کنار و کوشش برای اصلاح کار «بیک طرفه العین» کاریست فوق العاده سهل و بهمین جهت بی ثمر و زیانبخش. تمام کسانیکه از مسئولیت سیاسی خود آگاهند، تمام کسانیکه از نواقص ارتش ما رنج میبرند، باید به صفوف ارتش به پیوندند و بعنوان سرباز سرخ یا فرمانده، رهبر سیاسی یا کمیسر کارکنند بگذار هرکس در داخل سازمان نظامی برای بهبود آن کار کند، هر عضو حزب بر حسب استعداد خود برای خودجاییدا خواهد کرد.

حکومت شوروی مدتهاست حداکثر توجه را باین امر معطوف داشته است که کارگران و بسی دهقانان و بالاخص کمونیست‌ها بتوانند فن جنگ را بنحو جدی بیاموزند. این کار در یکرشته از مؤسسات و ادارات و در کلاسهای مخصوص انجام میگیرد، ولی انجام آن هنوز بهیچوجه و بهیچوجه کافی نیست. ابتکار شخصی و انرژی شخصی در این مورد هنوز باید خیلی کار انجام دهد. بویژه کمونیست‌ها باید تیراندازی با مسلسل و توپخانه و هدایت ماشینهای زره پوش را مجدانه بیاموزند، زیرا در این رشته عقب ماندگی ما محسوس تر و تفوق دشمن با عمده کثیر افسران هنگفت تر است، در اینجا ممکنست یک کارشناس نظامی غیر قابل اعتماد زیان بزرگی بیا وارد سازد و لذا نقش کمونیست‌ها در اینجا بینهایت عظیم است.

مبارزه علیه ضد انقلاب در پشت جبهه

حائند ژوئیبه سال گذشته ضد انقلاب در پشت جبهه و در بین ما سر بلند میکند.

ضد انقلاب مغلوب شده ولی بهیچوجه نابود نگردیده است و لذا معلومست که از پیروزیهای دژیکین و تشدید نیازمندی به خواربار استفاده مینماید و اما از پی ضد انقلاب علنی و آشکاره از پی سازمان باند سیاه و کادتها، که بعلت داشتن سرمایه و ارتباط مستقیم با امپریالیسم آنتانت و پی بردن به ناگزیری دیکتاتوری و توانایی عملی ساختن آن (بشیوه کلچاک) نیرومندند. مانند همیشه عناصر مردد و سست عنصریکه کردار خود را با گفتار پرده پوشی مینمایند، یعنی منشویکها، اسارهای راست و اسارهای چپ گام بر میدارند هیچگونه پندار باطلی در این پاره نباید داشت! ما از محیط نیرو دهنده‌ای که محرک اقدامات ضد انقلابی، طغیانها و توطئه‌ها و غیره است اطلاع داریم و خیلی هم خوب اطلاع داریم. این محیط

و خیانت خواهند کرد و ما آنها را کشف و تیرباران خواهیم کرد، ولی هزارها و دهها هزار کارشناس نظامی هم بطور سیستماتیک و طی مدتی بسی طولانی برای ما کار میکنند، که بدون وجود آنان ارتش سرخ، ارتشی که در دوران مشحون از خاطرات منفور پارتیزان مآبی بوجود آمد و توانست به پیروزیهای درخشانی در خاور نائل آید، نمیتوانست تأسیس گردد. افراد با تجربه‌ایکه در رأس ادارات نظامی ما قرار دارند بحق و بجای متذکر میگردند که در هر جا سیاست حزب در مورد کارشناسان نظامی و ریشه کن ساختن پارتیزان مآبی مؤکدتر از همه اجرا شده است، در هر جا انضباط محکمتر از همه است، در هر جا فعالیت سیاسی در بین واحدهای ارتش و فعالیت کمیسرها یا حداکثر مواظبت انجام میگیرد. در آنجا تعداد طالبین خیانت در بین کارشناسان نظامی رویهمرفته از همه کمتر است و برای چنین طالبینی هم امکان اجرای نیت از همه کمتر است. در آنجا وافرنگی در ارتش وجود ندارد، انتظام و روحیه آن بهتر و پیروزی در آنجا بیشتر است. پارتیزان مآبی، آثار آن، بازمانده‌های آن و بقایای آن بمراتب پیش از کلیه خیانت‌های کارشناسان نظامی، خواه ارتش ما و خواه ارتش اوکرائین را دچار مصیبت، شیرازه گسیختگی، شکست، فلاکت، تلفات انسانی اذلاق لوازم و مهمات جنگی نموده است. برنامه حزبی ما، خواه در مورد موضوع عمومی کارشناسان بورژوا و خواه در مورد موضوع خصوصی مربوط به یکی از انواع آنها، یعنی کارشناسان نظامی، با دقت کاملی سیاست حزب کمونیست را معین نموده است. حزب ما «برضد فکر خود پسنده و باصطلاح رادیکال، ولی در واقع جاهلانهایکه بنا بر آن گویا زحمتشان قادرند بدون کارآموزی در نزد کارشناسان بورژوا، بدون استفاده از آنها و بدون گذراندن یک مکتب طولانی کار در کنار آنان، بر سرمایه‌داری و نظام بورژوازی فائق آیند، بی امان مبارزه میکنند و خواهد کرد، بدیهیست که حزب در عین حال «نسبت باین قشر بورژوازی کوچکترین گذشت سیاسی نمیکند و «هر گونه سوء قصد ضد انقلابی ویرا بی امان در هم میکوبد و خواهد کوبید. طبیعی است که هنگام وقوع چنین «سوء قصدی» یا هنگامیکه وقوع آن کمابیش احتمال میرود، برای «در هم کوبیدن بی امان» آن صفاتی لازمست که با آن آهسته کاری و روحیه احتیاط کار یک دانش آموز یعنی صفاتی که یک «مکتب طولانی» آنها را ایجاب نموده و در افراد پرورش میدهد، فرق دارد. تضاد بین روحیه افرادی که «در مکتب طولانی کار در کنار» کارشناسان نظامی بکار مشغولند و روحیه افرادی که سرگرم اجرای وظیفه مستقیم «در هم کوبیدن بی امان سوء قصد ضد انقلابی» کارشناسان نظامی هستند، ممکنست بسهولت کار را به اصطکاک و تصادم منجر سازد و منجر هم نیسازد. عین همین مطلب شامل نقل و انتقال‌های ضروری کارشناسان و گاه در مورد تغییر مکان عمده زیادی از آنان نیز هست، که فلان یا بهمان سوء قصد ضد انقلابی و بویژه توطئه‌های بزرگ موجب آن میگردد، ما این اصطکاکات و تصادمات را از طریق حزبی رفع میکنیم و خواهیم کرد و از کلیه سازمانهای حزب نیز همین را طلب مینمائیم و اصرار داریم که کوچکترین زیانی به کار عملی وارد نیاید و در اتخاذ تدابیر ضروری کوچکترین دفع الوقتی نشود و در اجرای اصول مقرر سیاست نظامی ما اندک تزلزلی راه نیاید.

عبارتست از محیط بورژوازی، روشنفکران بورژوا و در دهات کولاکها و در همه جا: جماعت «غیر حزبی» و سپس اسارها و منشویکها. باید نظارت بر این محیط را سه بار و ده بار شدیدتر کرد. باید هشیاری را ده برابر ساخت زیرا سوء قصدهای ضد انقلاب از طرف این عناصر همانا در لحظه حاضر و در آینده نزدیک مطلقاً ناگزیر است. بر این زمینه تلاشهای مکرر برای انفجار پلها و بر پا نمودن اعتصاب و انواع عملیات جاسوسی و غیره نیز امری طبیعی است. باید بدون استثناء در کلیه مراکزیکه محیط نیرو دهنده ضد انقلابیون ولو اندک امکانی برای «پناهندگی» داشته باشد، هرگونه اقدامات احتیاطی، اقداماتی بسیار مجدانه، سیستماتیک، مکرر، پرحاشیه و ناگهانی بعمل آورد.

در مورد منشویکها و اسارهای راست و چپ باید آخرین تجربیات را در نظر گرفت. در «حول و حوش» آنها، یعنی در بین کسانیکه بسوی آنها گرایش دارند، بدون شك تمایل دوری از کلچاک و دنیکین و نزدیکی به حکومت شوروی مشهود است. ما این تغییر را در نظر گرفته‌ایم و هر بار که در يك مورد واقعی بروز نموده است از جانب خود گامی برای استقبال آن برداشته‌ایم. ما این سیاست خود را بهیچوجه تغییر نخواهیم داد و شکی نیست که تعداد «کوچ نشینی» از اردوگاه منشویکی و اساری متقابل به کلچاک و دنیکین، به اردوگاه منشویکی و اساری متقابل به حکومت شوروی بطور کلی افزایش خواهد یافت.

ولی در لحظه حاضر دموکراسی خرده بورژوازی که اسارها و منشویکها در رأس آن قرار دارند و مانند همیشه سست عنصر و مردداست، بینی خود را بسمت باد گرفته و بسمت دنیکین فاتح متقابل است. این مطلب بویژه در مورد «پیشوایان سیاسی» اسارهای چپ و منشویکها (نظیر مارتف و شرکاء) و اسارهای راست (نظیر چرنف و شرکاء) و بطور کلی «گروههای مطبوعاتی» آنان صدق میکند که اعضاء آنها، علاوه بر علل دیگر، از ورشکستگی کامل سیاسی خود سخت آزرده شده‌اند و بدینجهت «اشتیاق» تقریباً علاج ناپذیری به عملیات ماجراجویانه علیه حکومت شوروی دارند.

نباید خود را دستخوش فریب گفتارها و ایده‌نولوزی سران آنان و شرافت شخصی یا سالوسی آنان ساخت. این امر برای بیوگرافی هر يك از آنها مهم است، ولی از نقطه نظر سیاست یعنی مناسبات بین طبقات و بین میلیونها افراد، حائز اهمیت نیست. مارتف و شرکاء «از طرف کمیته مرکزی» بالحنی «مطمن» فعالینه خود را تقبیح مینمایند و آنها را باخراج از حزب تهدید میکنند (دائماً تهدید میکنند!) ولی با این عمل بهیچوجه نمیتوان این واقعیت را پوشیده داشت که چنین «فعالینی» در بین منشویکها از هر جا نیرومندترند و پشت سر آنها پنهان شده و فعالیت خود را بنوع کلچاک و دنیکین انجام میدهند. ولسکی و شرکاء وی آوکسنتیف، چرنف و شرکاء را تقبیح مینمایند ولی این عمل بهیچوجه مانع آن نیست که افراد اخیر از ولسکی نیرومندتر باشند و نیز مانع آن نیست که چرنف بگوید: «اگر ما همین حالا بلشویکها را سرنکون نسازیم، پس چه کسی و چه وقت آنها را سرنکون خواهد ساخت». اسارهای چپ میتوانند «مستقلاً» و بدون هیچگونه بند و بست با ارتجاع و

با چرنفها «کار کنند»، ولی در عمل آنها نیز از همان نوع متحدین دنیکین و پیاده‌های عرصه شطرنج او هستند، نظیر مرحوم مورلویف اسار چپ و سر فرمانده سابق که بنا بر انگیزه‌های «سلکی» خط چپه را بروی چکوسلواکیها و کلچاک گشود.

مارتف، ولسکی و شرکاء خود را «بالاخره» از هر دو طرف پیکار می‌شمرند و خویششان را قادر به ایجاد «طرف سوم» میدانند. این تمایل، حتی اگر صادقانه هم باشد، پندار واهی دموکرات خرده بورژوازیست که، پس از گذشت ۷۰ سال از سال ۱۸۴۸ء هنوز هم القباء را نیاموخته یعنی نمیداند که آنچه در محیط سرمایه‌داری ممکنست یا دیکتاتوری بورژوازیست و یا دیکتاتوری پرولتاریا و هیچگونه شق ثالثی نمیتواند وجود داشته باشد. بقرار معلوم مارتف و شرکاء این پندار واهی را با خود بگور خواهند برد. این کار به خودشان مربوط است. و اما آنچه بما مربوطست اینستکه بخاطر داشته باشیم که در جریان عمل نوسان اینقبیل افراد امروز بسوی دنیکین و فردا بسوی بلشویکها امر ناگزیر است. و امروز باید کار همین روز را انجام داد.

وظیفه ما اینست که مسئله را صریح طرح نماییم. چه چیزی بهتر است؟ دستگیر ساختن و زندانی نمودن و حتی گاه تیرباران صدها خائن از بین کادتها، غیر حزبیها، منشویکها و اسارها، که (برخی مسلحانه، برخی از راه توطئه و برخی دیگر، مانند کارکنان منشویکی چاپخانه‌ها و راه آهن، از طریق تبلیغات بضد بسیج) علیه حکومت شوروی یعنی به طرفداری از دنیکین بپا می‌خیزند بهتر است؟ یا اینکه کشاندن کار بجائی که کلچاک و دنیکین بتوانند دهها هزار کارگر و دهقان را قتل عام کنند، تیرباران نمایند و به قصد کشت قازیانه بزنند؟ انتخاب یکی از این دو راه دشوار نیست.

مسئله بدینسان و تنها بدینسان مطرح است. از کسیکه تا کنون باین مطلب پی نبرده و مستعد آنستکه به سبب «غیر عادلانه بودن» چنین تصمیمی ندیده و زاری سردهد، باید دست شست و ویرا در معرض استهزاء و رسوائی هام قرار داد.

بسیج یکسره اهالی برای جنگ

جمهوری شوروی دزیست در محاصره سرمایه جهانی. حق استفاده از آن را بعنوان پناهگاهی بر ضد کلچاک، و بطور کلی حق زندگی در آنرا ما فقط برای کسی میتوانیم قائل باشیم که فعالانه در جنگ شرکت ورزد و مجدانه بما کمک نماید. از اینجاست که ما حق داریم و موظفیم تمامی اهالی را برای جنگ بسیج نماییم: برخی را برای عملیات جنگی بمعنای مستقیم آن و برخی دیگر را برای انواع فعالیت کمکی در راه جنگ.

اجرای کامل این امر مستلزم وجود يك سازمان ایده‌آل است. ولی از آنجا که سازمان دولتی ما بسی از حد کمال دوراست (و این امر هم، بادر نظر گرفتن جوانی آن، تازگی آن و دشواریهای فوق العاده ایکه در راه تکامل آن وجود دارد، بهیچوجه شکفت آورنیست)، لذا هر آینه ما در این رشته بمقیاسی وسیع فوراً به

کمونیستی، معمول دارند و هر هفته چندین ساعت بدون مزد کار کنند و ضمناً بهره دهی کار را بطور بیسابقه و چندین بار بیش از میزان معمولی افزایش دهند. این عمل آنها ثابت میکند که هنوز کارهای بسیار و بسیاری میتوان انجام داد. و ما باید این کارهای بسیار را انجام دهیم. آنوقت پیروز خواهیم شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست (ب) روسیه

تاریخ نگارش حداکثر تا روز
۳ ژوئیه سال ۱۹۱۹ بوده است.

در تاریخ ۹ ژوئن سال ۱۹۱۹
در شماره ۴ «بولتن اطلاعاتی کمیته مرکزی
حزب کمونیست (ب) روسیه» به چاپ رسید.

و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم،
جلد ۲۹، ص ۴۰۲-۴۱۹.

مبارزه در راه عملی ساختن يك چیز کامل یا حتی به عملی ساختن چیزی بسیار دامنه دار بردازیم، مرتکب زیانبخشنترین طرح بافی‌های سازمانی شده‌ایم.

ولی برای نزدیک شدن به ایده‌آل در این رشته کارهای زیادی میتوان انجام داد و حال آنکه «ابتکار» فعالین حزبی و کارکنان شوروی ما در این رشته بهیچوجه و بهیچوجه کافی نیست.

در اینجا کافیتست این مسئله را مطرح و توجه رفقا را بدان معطوف نمود. به هیچگونه دستورات مشخص یا فرضیات احتیاجی نیست.

فقط متذکر میشویم که آن دموکرات‌های خرده بورژوازی، که از همه به حکومت شوروی نزدیک‌ترند و خود را، طبق معمول، سوسیالیست مینامند، مثلاً برخی از منشویک‌های «چپ» و غیره، علاقه خاصی دارند که نسبت به شیوه گروگان گرفتن که بعقیده آنها شیوه «پربر» متشانه است، ابراز خشم نمایند.

بگذار هر قدر دلشان میخواهد ابراز خشم نمایند، ولی بدون ابتکار جنگ نمیتوان کرد و در شرایطیکه خطر شدت یافته است، باید دامنه استفاده از این وسیله را از هر جهت بسط داد و بر میزان این استفاده افزود. اغلب دیده میشود که مثلاً مطبعه چی‌های منشویک یا زرد و کارکنان راه آهن از زمره «اداره چی‌ها» و معامله گران مخفی و نیز کولاک‌ها و بخش تروتمند اهالی شهری (و ایضاً روستائی) و عناصری از اینقبیل، نسبت به امر دفاع در مقابل کلچاک و دنیکیان یا لاقیدی بینهایت تبهکارانه و بینهایت گستاخانه‌ای که به کارشکنی تبدیل میگردد، رفتار مینمایند. باید فهرستهایی از اینقبیل گروهها تنظیم نمود (یا اینکه خود آنها را مجبور ساخت گروههایی باضمانت مشترک تشکیل دهند) و آنها را همانطور که گاهی عملی میشود، نه تنها به کار سنگرکنی واداشت، بلکه در عین حال وادارشان ساخت که به ارتش سرخ کمکهای مادی کاملاً متنوع و همه جانبه‌ای مینول دارند.

اگر ما در مقیاس وسیعتر و بشیوه‌ای متنوعتر و با مهارت بیشتری این وسیله را بکار بریم، آنوقت کشتزارهای متعلق به سربازان سرخ بهتر زراعت خواهد شد و خوراک و توتون و سایر مایحتاج آنان بهتر تأمین خواهد گردید و خطریکه از بعضی توطئه‌ها و غیره متوجه جان هزاران کارگر و دهقان میگردد، بسی کمتر خواهد شد.

«کار بشیوه انقلابی»

با تلخیص مطالب فوق ما به این نتیجه ساده میرسیم: از تمام کمونیستها، از تمام کارگران و دهقانان آگاه، از هر کسیکه خواستار پیروزی کلچاک و دنیکیان نیست طلب میشود که بیفرنگ و طی ماههای نزدیک بطور خارق العاده‌ای بر میزان انرژی خود بیفزاید، از آنان طلب میشود که: «بشیوه انقلابی به کار پردازند».

اینکه کارگران گرسنه و خسته و عذاب دیده راه آهن مسکو، خواه کارگران متخصص و خواه کارگران معمولی، توانستند بخاطر پیروزی بر کلچاک و تا لحظه پیروزی کامل بر وی دشمنه‌های

نامه به کارگران و دهقانان بمناسبت پیروزی بر کلچاک

رفقا! واحدهای ارتش سرخ تمام سر زمین اورال را از قید کلچاک رها ساخته و برهائی سیبری پرداخته اند. کارگران و دهقانان اورال و سیبری باوجد و شرف حکومت شوروی را استقبال مینمایند، زیرا این حکومت با جابجایی آهنین زمین را از لوث وجود تمام پست فطرتان ملاک و سرمایه دار، که خلق را با مالیات ها، تحقیرها، تازیانه زدن ها و احیاء ستگری تیزی شکنجه داده اند، مصفا میسازد.

شرف و مسرت عمومی ما بمناسبت رهائی سر زمین اورال و ورود واحدهای ارتش سرخ به سیبری نباید مارا به آسوده خاطرگی دچار سازد. دشمن هنوز بهیچوجه نابود نگردیده و حتی بطور قطعی در هم خورد نشده است.

باید تمام قوا را برای بیرون راندن کلچاک و ژاپنی ها و سایر راهزنان اجنبی از خاک سیبری بکار برد و با صرف قوای از اینهم بیشتر برای نابودی دشمن و برای اینکه بوی امکان داده نشود باز و باز عملیات راهزنانه خود را از سر گیرد، کوشید. چگونه باید باین نتیجه نائل آمد؟

تجربه پر مشقتی که در اورال و سیبری بدست آمده است و نیز تحریکات کلیه کشورهاییکه در نتیجه چهار سال جنگ امپریالیستی شکنجه دیده اند، نباید برای ما بیهوده بگذرد.

اینک پنج درس عمده ای که تمام کارگران و دهقانان و همه زحمتکشان باید از این تجربه لند نمایند تا خود را از تکرار مصائبی که فعال مایشائی کلچاک ببار آورده است، مصون دارند.

درس نخست. برای دفاع از حکومت کارگران و دهقانان در برابر راهزنان یعنی ملاکین و سرمایه داران، ما بیک ارتش سرخ مقتدر نیازمندیم. ما نه در گفتار بل در کردار ثابت کرده ایم که میتوانیم چنین ارتشی را بوجود آوریم و شیوه اداره آن و غلبه بر سرمایه داران را، علی رغم کمک های فراوانیکه ثروتمندترین کشورهای جهان از لحاظ اسلحه و مهمات به آنها مینول میدارند، آموخته ایم. بلشویک ها این موضوع را در کردار نشان داده اند. تمام کارگران و دهقانان در صورتیکه آگاه باشند، باید، به بلشویک ها نه بر اساس گفتار شان (ایمان بر اساس گفتار سفیهانه است)، بلکه بر اساس تجربه میابونها نفر در اورال و در سیبری، ایمان داشته باشند. در آمیختن تسلیح کارگران و دهقانان با فرماندهی افسران سابق، که بخش اعظمشان هواخواه ملاکین و سرمایه داران اند، وظیفه ایست بسیار دشوار. انجام این وظیفه فقط در صورت توانائی درخشان سازماندهی، انضباط اکید و آگاهانه و اعتماد توده وسیع نسبت به

قشر رهبر کمیسرهای کارگری امکان پذیر است. بلشویک ها این وظیفه بسیار دشوار را عملی نموده اند: تعداد خیانت افسران سابق بسیار زیاد است و مع الوصف زمام امور ارتش سرخ نه تنها در دست ما است، بلکه این ارتش طرز غلبه بر ژنرال های تزاری و ژنرال های انگلستان، فرانسه و امریکا را نیز آموخته است.

بنابر این هرکس جدا خواستار خلاصی از قید رژیم کلچاک است باید همه قوا، همه وسائل و همه توانائی خود را تمام و کمال در راه ایجاد و تحکیم ارتش سرخ صرف نماید. نخستین و عمده ترین وظیفه اساسی هر کارگر و دهقان آگاهی که خواهان رژیم کلچاک نیست اینستکه تمام قوانین مربوط به ارتش سرخ و تمام فرامین را نه از روی ترس، بلکه از روی وجدان اجرا نماید، انضباط را در آن با تمام قوا حفظ کند و با هر وسیله ایکه از دستش ساخته است به ارتش سرخ کمک نماید.

از شیوه پارتیزان مآبی و خود سری واحدهای جداگانه و نافرمانی از حکومت مرکزی شدیداً باید وحشت داشت. زیرا این امر موجب هلاکت میگردد: هم اورال و هم سیبری و هم اوکراین این امر را به ثبوت رسانده اند.

هرکس تمام و کمال و بیسریغ به ارتش سرخ کمک نمی کند و با تمام قوا نظم و انضباط آن را حفظ نمینماید خائن و غدار و هوادار رژیم کلچاک است و ویرا باید بی امان معو و نابود ساخت.

ما با ارتش سرخ نیرومند خود شکست ناپذیریم. بدون یک ارتش نیرومند - قربانی حتی کلچاک، دنیکین و بودنیچ خواهیم شد. درس دوم. ارتش سرخ بدون وجود ذخائر دولتی هنگفت غله نمیتواند نیرومند باشد. زیرا بدون آن ارتش را نمیتوان نه آزادانه نقل و انتقال داد و نه چنانکه باید و شاید آماده ساخت. بدون آن نمیتوان معاش کارگرانی را که برای ارتش خدمت میکنند تامین نمود.

هر کارگر و دهقان آگاه باید بداند و بغاظر بسپرد که علت عمده اینکه موفقیت های ارتش سرخ ما اکنون بعد کافی سریع و پایدار نیست همانا کافی نبودن ذخائر دولتی غله است. هرکس مازاد غله را بفولت تحویل ندهد، به کلچاک کمک میکند و در قبال کارگران و دهقانان خیانت و غیر میورزد و گناه مرگ و زجر و عذاب دهها هزار کارگر و دهقان دیگر را در ارتش سرخ بگردن دارد. شیدان و سفته بازان و دهقانان کاملاً جاهل چنین استدلال مینمایند: بهتر است غله را به نرخ آزاد بفروشیم تا میالفی بمراتب بیش از آنچه که دولت با نرخ ثابت ببن میدهد در یافت داریم. ولی تمام مطلب بر سر همین است که فروش آزاد موجب تشدید سفته بازی میگردد، عمده قایلی را ثروتمند میسازد و فقط ثروتمندان را سیر میکند و حال آنکه توده کارگر گرسنه میماند. این موضوع را ما عملاً در غله خیزترین نقاط سیبری و اوکراین مشاهده کرده ایم.

بهنگام فروش آزاد غله سرمایه ظفر نمائی میکند، ولی کار در گرسنگی و بدبختی بسر می برد.

بهنگام فروش آزاد غله بهای یک پوفا غله تا هزار روبل بالا می رود، پول ارزش خود را از دست میدهد، یکمشت معامله گر قایم می برند و خلق تهیدست میشود.

بهنگام فروش آزاد غله، انبارهای دولتی خالی است ارتش ناتوان است، صنایع رو به فنا است و پیروزی کلچاک یا دنیکن حتی است.

فقط توانگران و فقط شریرترین دشمنان حکومت کارگری و دهقانی هستند که آگاهانه از فروش آزاد غله طرفداری میکنند. کسیکه بعزت جهالت خود طرفدار فروش آزاد غله است باید از روی نمونه سیبری و اوکراین این نکته را آموخته و بدان پی برده باشد که چرا فروش آزاد غله بهنای پیروزی کلچاک و دنیکن است. هنوز دهقانان جاهلی وجود دارند که استدلالشان چنین است: بگذار دولت در ازای غله کالاهای خوبی ببهای قبل از جنگ بپردازد. و با همین استدلال است که شیادان و طرفداران ملاکین دهقانان جاهل را اغلب بیدام میاندازند.

درک این نکته دشوار نیست که کشور کارگری، که سرمایه‌داران آنرا طی جنگ غارتگرانه چهار ساله بخاطر قسطنطنیه بکلی ویران ساخته اند و سپس کلچاک و دنیکن هم از روی انتقام‌جویی بکمک سرمایه‌داران همه جهان، همچنان آنرا ویرانش میسازند، نمیتواند در حال حاضر بدهقانان کالا بدهد، زیرا صنایع در حال وفاقه است. غله نیست، سوخت نیست و صنایع وجود ندارد.

هر دهقان عاقلی موافقت خواهد کرد که باید مازاد غله را بصورت قرضه، به شرط دریافت محصولات صنعتی، به کارگر گرسنه داد.

حالا هم همینطور است. همه دهقانان آگاه و عاقل، همه آنها بجز شیادان و سفته‌بازان با این امر موافق خواهند بود که باید همه مازاد غله را تمام و کمال بصورت قرضه به دولت کارگری داد، زیرا در آنصورت دولت صنایع را احیا خواهد نمود و محصولات صنعتی را بدهقانان خواهد داد.

سکتست از ما سوال کنند که آیا دهقانان به دولت کارگری اعتماد خواهند کرد که مازاد غله خود را بصورت قرضه بوی بدهند؟

ما جواب میدهم: اولاً دولت سند قرضه، یعنی اسکناس میدهد. ثانیاً همه دهقانان بتجربه میدانند که دولت کارگری یعنی حکومت شوروی بزحمتکشان کمک میکند و علیه ملاکین و سرمایه‌داران مبارزه مینماید. بهمین جهت هم حکومت شوروی حکومت کارگری - دهقانی نامیده میشود. ثالثاً دهقانان راه دیگری ندارند جز اینکه: یا به کارگر اعتماد کنند و یا به سرمایه‌دار؛ یا باید به دولت کارگری اعتماد کنند و قرض بدهند و یا به دولت سرمایه‌داران. راه دیگری نه در روسیه و نه در هیچیک از کشورهای جهان وجود ندارد. هر اندازه دهقانان آگاهتر میشوند، بهمان نسبت با پایداری بیشتری از کارگران طرفداری میکنند و بهمان نسبت با استواری بیشتری تصمیم میگیرند با تمام قوا ببولت کارگری کمک نمایند تا بلزگشت حکومت ملاکین و سرمایه‌داران را غیر ممکن سازند.

درس سوم - برای اینکه بتوان کلچاک و دنیکن را بطور قطعی نابود ساخت باید نظم انقلابی اکیدی را مراعات نمود و قوانین و احکام حکومت شوروی را مقس شمرده و مراقبت نمود تا همه آنها

را اجرا کنند.

پیروزیهای کلچاک در سیبری و اورال بنحوی روشن بهمه ما نشان داد که چگونه کوچکترین بی نظمی، کوچکترین نقض قوانین حکومت شوروی، کوچکترین بیدقتی یا سهل انگاری، بیدرتک موجب تقویت ملاکین و سرمایه‌داران و پیروزی آنان میگردد. زیرا ملاکین و سرمایه‌داران نابود نشده اند و خود را مغلوب نمیشمرند. هر کارگر و دهقان عاقل می بیند، میداند و میفهمد که ملاکین و سرمایه‌داران فقط شکست خورده، خود را پنهان نموده و قایم شده و اکثراً برنگ «تدافعی» شوروی در آمدند. بسیاری از ملاکین خود را در کشاورزی شوروی و سرمایه‌داران خود را در «دوائر کله» و سازمانهای مرکزی جا کرده و بلباس کارمندان شوروی در آمده‌اند؛ آنها در هر گام در کمین اشتباهات حکومت شوروی و نقاط ضعف آن هستند، تا آنرا سرنگون سازند و امروز به چکوسلواکها و فردا به دنیکن کمک نمایند.

باید با تمام قوا این راهزنان، یعنی ملاکین و سرمایه‌داران پنهان شده را مورد پیگرد قرار داد و از تمام پناهگاههایشان خارج ساخت، رسوا نمود و بی امان بکیفر رساند، زیرا اینها شریرترین دشمنان زحمتکشان و دشمنانی ماهر، مطلع، مجرب و باشکیبائی منتظر فرصت مناسبی برای توطئه هستند؛ اینها کارشکنانی هستند که برای زیان رساندن به حکومت شوروی از هیچ جنایتی رویگردان نیستند. نسبت باین دشمنان زحمتکشان، نسبت به ملاکین، سرمایه‌داران، کارشکنان و سفیدها باید بی امان بود.

و اما برای اینکه بتوان آنها را دستگیر ساخت، باید ماهر و محتاط و آگاه بود و بدقیقتترین تعوی مراقب کوچکترین بی نظمی و کوچکترین تخطی از اجرای بی خدشه قوانین حکومت شوروی بود. نیرومندی ملاکین و سرمایه‌داران تنها ناشی از معلومات و تجربه و برخورداری از کمک ثروتمندترین کشورهای جهان بوده، بلکه ناشی از نیروی عادت و جهل توددهای وسیع نیز هست که میخواهند «بشیوه کهن» زندگی کنند و بلزوم مراعات اکید و بی خدشه قوانین حکومت شوروی پی نیبرند.

کوچکترین بی قانونی و کوچکترین اخلال در نظم شوروی روزنه‌ای است که دشمنان زحمتکشان بیدرتک از آن استفاده مینمایند؛ این عمل دستاویزی است برای پیروزیهای کلچاک و دنیکن، جنایت است هر آینه فراموش شود که رژیم کلچاک در اثر بی احتیاطی کوچکی نسبت به چکوسلواکها و نافرمانی کوچکی از طرف برخی از هنگها آغاز گردید.

درس چهارم - نه تنها فراموشی این نکته که رژیم کلچاک از حوادث جزئی آغاز شد، بلکه فراموشی این نکته نیز که منشویکها (سوسیال - دموکرات‌ها) و اسارها (سوسیالیست - رولوسیونرها) به پیدایش آن کمک کردند و مستقیماً از آن پشتیبانی نمودند، در حکم جنایت است. وقت آنست که دیگر یاد بگیریم احزاب سیاسی را از روی کردارشان ارزیابی نمائیم، نه از روی گفتارشان.

منشویکها و اسارها، که خود را سوسیالیست مینامند، در کردار دستیار سفیدها، دستیار ملاکین و سرمایه‌داران هستند. این مطلب را نه تنها واقعیات جداگانه بلکه دو دوران بزرگ تاریخ انقلاب روس نیز عملاً به ثبوت رسانده است: ۱) دوران کرنسکی و ۲) دوران کلچاک. هر دو بار منشویکها و اسارها، که در گفتار

تزلزل دولت کارگری را برای خود انتخاب نمایند. دهقانان را با لولوی «دیکتاتوری یک حزب» یعنی حزب کمونیست‌های بلشویک میترسانند (بخصوص منشویک‌ها و اسارها و همه آنها، حتی «چپ‌ها» ایشان). نمونه کلچاک بدعقنان آموخت که نباید از لولو بترسند یا دیکتاتوری (یعنی قدرت آهنین) ملاکین و سرمایه‌داران و یا دیکتاتوری طبقه کارگر.

حد وسط وجود ندارد. پندار حد وسط آرزوی بهبود ارباب زاده‌ها، جوجه روشنفکران و آقا زاده‌ها است که از روی کتابهای بد و بنحو بدی تحصیل کرده‌اند. در هیچ جای جهان حد وسط وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد یا دیکتاتوری بورژوازی (که با عبارات مطمئن اساری و منشویکی در باره حاکمیت خلق، مجلس مؤسسان، آزادی و غیره پرده پوشی می‌گردد) و یا دیکتاتوری پرولتاریا. هرکس این نکته را از تاریخ سراسر قرن نوزدهم نیاموخته باشد سفیه علاج ناپذیر است. ما در روسیه دیدیم که چگونه منشویکها و اسارها در دوران کرنسکی و کلچاک در پندار حد وسط بودند چه کسی از این پندارها سود برد؟ به چه کسی این پندارها کمک کرد؟ به کلچاک و دنیکین. کسانی که در باره حد وسط - پندارهایی میکنند دستیاران کلچاک هستند.

در اورال و در سیبری کارگران و دهقانان بتجربه خود دیکتاتوری بورژوازی را با دیکتاتوری طبقه کارگر مقایسه کردند. دیکتاتوری طبقه کارگر توسط آن حزب بلشویک‌ها عملی میگردد که از همان سال ۱۹۰۵ و قبل از آن با تمام پرولتاریای انقلابی در آمیخته دیکتاتوری طبقه کارگر معنایش چنین است: دولت کارگری بدون تزلزل، ملاکین و سرمایه‌داران و خائنین و غدارانی را که باین استثمارگران کمک میکنند سرکوب خواهد نمود و بر آنان غلبه خواهد کرد.

دولت کارگری - دشمن بی‌امان ملاک و سرمایه‌دار و معامله گر و شاید است. دشمن مالکیت خصوصی بر زمین و سرمایه، دشمن حاکمیت پول است.

دولت کارگری یگانه یار و یاور وفادار زحمتکشان و دهقانان است. هیچگونه نوسانی بسوی سرمایه‌داران، اتحاد زحمتکشان در مبارزه با آنان، حکومت کارگری - دهقانی، حکومت شوروی - چنین است معنای دیکتاتوری طبقه کارگر در کردار.

منشویک‌ها و اسارها میخواهند دهقانان را با این کلمات بترسانند این ممکن نیست. پس از کلچاک کارگران و دهقانان حتی در نقاط دور افتاده فهمیدند که این کلمات معنایش درست آنچه نیست که بدون آن نمیتوان از چنگ کلچاک نجات یافت.

مرد باد متزلزلین و سست عنصرانی که راه کمک به سرمایه را در پیش میگیرند و در چنگ شعارها و وعده‌های سرمایه‌اسیرند! مبارزه بی‌امان علیه سرمایه، اتحاد زحمتکشان، اتحاد دهقانان با طبقه کارگر - چنین است آخرین و مهمترین درس غائله کلچاک.

ن. نین

۲۴ اوت سال ۱۹۱۹.

کلیات آثار، چاپ چهارم روسی.

«پرلودا»، شماره ۱۹۰، ۲۸ اوت.

جلد ۲۹، ص ۵۱۱-۵۱۸.

سال ۱۹۱۹، و. ای. نین.

سوسیالیست و «دموکرات» بودند، در کردار نقش دستیاران گارد سفیدها را بازی کردند آیا ما تا این حد سفاقت نشان خواهیم داد، که اکنون، وقتی آنها با پیشنهاد میکنند بار دیگر به آنها اجازه «آزمایش» بدهیم و نام این اجازه را هم «جبهه واحد سوسیالیستی (یا دموکراتیک)» بگذارند. بگفتند آنها باور نمانیم؟ آیا پس از رژیم کلچاک، جز دهقانان منفرد، دهقانان دیگری هم باقی خواهند ماند که باین نکته پی نبرده باشند که «جبهه واحد» با منشویکها و اسارها بمعنای یکی شدن با دستیاران کلچاک است؟

ممکنست معترضانه بگویند: منشویک‌ها و اسارها به اشتباه خود پی برده و از هرگونه اتحادی با بورژوازی دست کشیدند. ولی این نادرست است. لولا منشویک‌های راست و اسارهای راست حتی از چنین اتحادی دست نکشیدند و هیچگونه حفاصل معینی هم با این مراست‌ها وجود ندارد و گناه این هم بگردن منشویک‌ها و اسارهای «چپ» است. حتی بهترین منشویک‌ها و اسارها هم، که در گفتار مراست‌های خود را «تقیب می‌کنند» در کردار علی‌رغم همه گفتارشان در کنار آنان افراد زبونی باقی میمانند. ثانیاً حتی بهترین منشویک‌ها و اسارها هم درست مدافع عقاید کلچاکی هستند. عقایدی که به بورژوازی و کلچاک و دنیکین کمک میکند و عملیات کثیف و خونین سرمایه‌داری آنانرا پرده پوشی مینماید. این عقاید عبارتست از: حاکمیت خلق، حق انتخاب همگانی، مساوی و مستقیم، مجلس مؤسسان، آزادی مطبوعات و غیره. ما در سراسر جهان میبینیم که جمهوری‌های سرمایه‌داری همانا بکمک این «دموکراتیک» سلطه سرمایه‌داران و جنگ بخاطر انقیاد مستعمرات را موجه میسازند. ما در کشور خود میبینیم که چگونه هم کلچاک و هم دنیکین و هم یودنیچ و هم هر ژنرالی بطیب خاطر چپ و راست از این وعده‌های «دموکراتیک» میدهند آیا میتوان یکی که بخاطر وعده‌های لفظی بیک راهزن معلوم الحال کمک مینماید، باور کرد؟ همه منشویک‌ها و اسارها بدون استثنا به راهزنان معلوم الحال یعنی به امپریالیست‌های جهانی کمک میکنند و با شعارهای دموکراتیک کاذبانه خود حکومت آنها، تهاجم آنها علیه روسیه، سلطه آنها و سیاست آنها را آرایش میدهند. همه منشویک‌ها و اسارها با پیشنهاد «اتحاد» میکنند بشرط آنکه ما در حق سرمایه‌داران و سران آنها، یعنی کلچاک و دنیکین گفشت‌هایی قائل شویم، مثلاً «از ترور چشم بیوشیم» (و این هنگامیست که ما با تروری از طرف میلیاردرهای همه کشورهای آنتانت یعنی اتحاد کشورهای بسیار ثروتمندی روبرو هستیم که در روسیه به توطئه چینی مشغولند) و با اینکه راهرا برای داد و ستد آزاد غله باز کنیم و غیره. این «شرایط» منشویک‌ها و اسارها معنایش چنین است: ما منشویک‌ها و اسارها بسوی سرمایه‌داران نوسان مینمائیم و میخواهیم با بلشویک‌ها، که سرمایه‌داران علیه آنان مبارزه میکنند و از هر گفشتی استفاده مینمایند، یک «جبهه واحد» داشته باشیم! خیر، آقایان منشویک‌ها و اسارها حالا دیگر بروید در خارج از روسیه افرادی را جستجو کنید که بشما باور داشته باشند در روسیه کارگران و دهقانان آگاه فهمیده‌اند که منشویک‌ها و اسارها دستیاران گارد سفیدها هستند. دسته‌های آگاهانه و بد خواهانه و دسته دیگر از روی نا بخردی و عناد در اشتباهات گذشته، ولی همه دستیار گارد سفیدها هستند.

درس پنجم، برای اینکه بتوان کلچاک و رژیم کلچاک را نابود ساخت و دیگر اجازه سر بلند کردن نداد، باید تمام دهقانان بدون

دولت کارگران

وهفته حزبی

(۲۹۱)

هفته حزبی در مسکو با یک دوران دشوار برای حکومت شوروی مصادف گردید. موفقیت‌های دنیکیین موجب شد که توطئه‌های ملاکین و سرمایه‌داران و یاران آنها فوق العاده شدت یابد و بورژوازی بر تلاش‌های خود بیافزاید تا تخم سراسیمگی بیافشاند و استواری حکومت شوروی را بانواع وسائل متزلزل سازد. عامیان متزلزل و نا استوار و نا آگاه و بهرراه آنان روشنفکران، اسارها و منشویک‌ها حسب القاعده بازم نا استوار تر شدند و قبل از همه مرعوب سرمایه‌داران گردیدند.

ولی من معتقدم که مصادف شدن هفته حزبی در مسکو باحفظه دشوار حتی برای ما سودمند هم هست. زیرا فایده‌اش برای کار بیشتر است. هفته حزبی را ما برای تظاهر نیخواهیم. اعضا، متظاهر حزب مفت هم نبود ما نمیخورند. یگانه حزب دولتی جهان که در بند افزایش کمیت اعضا خود نبوده، بلکه در فکر بهبود کیفیت آنان و تصفیه حزب از «انگل شدگان» است. حزب ما - حزب طبقه کارگر انقلابی است. ما پارها نامنویسی اعضا، حزب را تجدید نموده ایم تا این «انگل شدگان» را از آن بیرون بریزیم و تنها افراد آگاه و مبادقانه وفادار نسبت به کمونیسم را در حزب باقی گذاریم (۲۹۵). ما هم از بسیج برای جبهه و هم از شبه‌های کمونیستی استفاده کردیم تا حزب را از وجود کسانی که میخواهند فقط از فوائد ناشی از موقعیت اعضا، حزب دولتی مستفیض گردند و نیخواهند مشقات کار فداکارانه پنبع کمونیسم را متحمل شوند، تصفیه نمائیم.

و اکنون که بسیج محذافه‌ای برای جبهه انجام میگیرد، حسن هفته حزبی همانا در آنستکه دیگر آرزومندان انگل شدن را بوسوسه نمیاندازد. ما فقط کارگران عادی و دهقانان تهیدست، یعنی دهقانان زحمتکش را در مقیاسی وسیع بحزب میخوانیم، نه اینکه دهقانان محتررا، ما به این اعضا، عادی در قبال ورودشان بحزب و عده هیچگونه مزیتی نداده و هیچگونه مزیتی برایشان قائل نمیشویم. بر عکس، اکنون بعهدت اعضا، حزب کاری می‌افتد که شاکتر و خطرناکتر از مواقع معمولی است.

چه بهتر از این، فقط طرفداران صدیق کمونیسم، فقط کسانی که از روی وجدان بدولت کارگری وفادارند، فقط زحمتکشان پاکدامن و فقط نمایندگان حقیقی توده‌هایی که در دوران سرمایه‌داری تحت ستم بوده‌اند، وارد حزب خواهند شد.

برای ما هم فقط چنین اعضا، حزبی لازمند.

ما اعضا، جدید حزب را برای کار جدی لازم داریم نه برای رسالام. ما آنها را بحزب میخوانیم. در های حزب را ما کاملاً بروی

زحمتکشان می‌کشانیم.

حکومت شوروی حکومت زحمتکشان است که در راه برانداختن کامل یوغ سرمایه مبارزه مینماید. نخستین کسیکه برای این مبارزه بیا خاست طبقه کارگر شهرها و مراکز صنعتی بود. این طبقه نخستین پیروزی را بدست آورد و قدرت دولتی را متصرف شد.

این طبقه اکثریت دهقانان را بخود ملحق میسازد. زیرا آنکه بسوی سرمایه، بسوی بورژوازی کشش دارد دهقان سوداگر، دهقان محتر است نه دهقان زحمتکش.

تکامل یافته‌ترین و آگاهترین کارگران یعنی کارگران پتروگراده بیش از همه برای اداره امور روسیه نیرو در اختیار گذاشته‌اند ولی ما میدانیم که کسانی که بنافع توده زحمتکش وفادارند و کار رهبری از دستشان ساخته است در بین کارگران معمولی و دهقانان بسیار و بسیار زیادند. در بین آنها افراد دارای قریح سازماندهی و استعداد مدیریت، که سرمایه‌داری به آنها میدان نمیداد ولی ما با تمام وسائل به آنان کمک میکنیم و باید کمک کنیم تا رو بیا یند و به کار ساختمان سوسیالیسم مبادرت ورزند. بسیار زیادند. پیدا کردن این قریح نوین و فروتن و نا معلوم کار آسانی نیست. کارگران ساده و دهقانان راه، که ملاکین و سرمایه‌داران قرن‌ها سرکوب و مرعوب مینمودند، به کار دولتی جلب کردن آسان نیست.

ولی همین کار غیر آسان را ما باید انجام دهیم و حتماً هم باید انجام دهیم تا بتوانیم از عمق بیشتری نیروهای نوینی از بین طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش بیرون بکشیم.

رفقای کارگر غیر حزبی و دهقانان زحمتکش، به حزب بیائید! ما در مقابل این امر به شما مزایائی را وعده نمیدهیم و شما را به کار دشوار، به کار ساختمان دولت دعوت میکنیم. اگر شما هوادار صدیق کمونیسم هستید، جسورانه تر باین کار همت گمارید، از تازگی و دشواری آن بهراسید، از خرافه کهنه‌ای که حاکمیت این کار فقط در حیطه قدرت کسانیست که تحصیلات رسمی کسب نموده‌اند، پریشان نشوید. این صحیح نیست. کارگران معمولی و دهقانان زحمتکش قادرند کار ساختمان سوسیالیسم را رهبری نمایند و باید بتعداد روز افزونی به این کار مبادرت ورزند.

توده زحمتکشان با ما هستند و نیرومندی ما در همین است. سر جیشه شکست ناپذیری کمونیسم جهانی در همین است. باید عده بیشتری کارکنان جدید از بین توده برای شرکت مستقل در ساختمان زندگی نوین، به صفوف حزب داخل نمود. چنین است شیوه ما در مبارزه با تمام دشواریها و چنین است راه ما بسوی پیروزی.

۱۱ اکتبر سال ۱۹۱۹

این مقاله روز ۱۲ اکتبر سال ۱۹۱۹ در شماره ۲۲۸ «پراودله بامضا» ن. لنین منتشر شد.

و. ای. لنین. کلیات آثار، چاپ چهارم روسی.

جلد ۳۰، ص ۴۵-۴۷.

اقتصاد و سیاست در عصر دیکتاتوری پرولتاریا

من در صدد بودم بنسبیت دومین سالجشن حکومت شوروی رساله کوچکی در بارهٔ مباحی که عنوان این مقاله است، برشته تحریر در آورم. ولی در گیرودار کار روزانه تاکنون موفق نشده‌ام از حدود تدارک مقدماتی چند بخش آن فراترروم. بدینجهت تصمیم گرفتم برای بیان خلاصه و مختصری از آن اندیشه‌های مبحث مذکور، که بنظر من از همه مهمترند، آزمایشی بعمل آورم. بدیهیست که بیان خلاصه موجب نقصانها و کمبودهای زیادی میگردد. ولی با اینوصف شاید برای يك مقالهٔ كوچك روزنامه‌ای حصول این مقصود مححویانه میسر باشد که مسئله طرح گردد و زمینه‌ای برای بحث آن از طرف کمونیست‌های کشورهای مختلف فراهم شود.

از لحاظ ثنوری جای تردید نیست که بین سرمایه‌داری و کمونیسم يك دوران انتقالی معینی فاصله است. این دوران نمیتواند مشخصات یا خواص این هر دو شکل اقتصاد اجتماعی را در خود جمع نکند. این دوران انتقالی نمیتواند دوران مبارزه بین سرمایه‌داری میرنده و کمونیسم پدید آینده یا بعبارت دیگر: بین سرمایه‌داری مغلوب ولی هنوز محو نشده و کمونیسم پدید آمده ولی هنوز بکلی ضعیف نباشد.

نه تنها برای مارکسیست، بلکه برای هر شخص تحصیل کرده‌ای که بنحوی از آنها با ثنوری تکامل آشنا باشد، باید ضرورت يك عصر تاریخی تام و تمام، که وجه تمایز آن این مشخصات دوران انتقالی است، بخودی خود واضح باشد. ولی صفت میزده همه استدلالات مربوط به انتقال به سوسیالیسم، که ما آنها را از دهان نمایندگان معاصر دموکراسی خرده بورژوازی (چنین نمایندگان، علی‌رغم برجسب با صطلاح سوسیالیستی خود عبارتند از تمام نمایندگان انترناسیونال دوم و از آنجمله افرادی نظیر ماکسوالد و ژان لوتکه، کائوتسکی و فردریک آدلر) می‌شنویم عبارتست از فراموشی کامل این حقیقت بخودی خود عیان، نفرت از مبارزه طبقاتی، آرزوی از پیش بردن کارها بدون توسل به این مبارزه و تمایل به حک و اصلاح و صاف کردن گوشه‌های تیز از صفات ذاتی دموکراتهای خرده بورژواست. بدین سبب چنین دموکرتهاى یا از هرگونه اعترافى بلزوم يك دوران تام و تمام تاریخی انتقال از سرمایه‌داری به کمونیسم امتناع میورزند و یا وظیفهٔ خود می‌شمرند نقشه‌هائی برای آشتی دادن هر دو نیروی مبارزه، بجای رهبری مبارزهٔ یکی از این نیروها، اختراع نمایند.

خطاب بر فقای سرباز سرخ

رفقای سرباز سرخ! ژنرالهای تزاری-یودنیچ در شمال و دنیکن در جنوب-بار دیگر قوای خود را بکار انداخته‌اند تا بر حکومت شوروی غلبه کنند و قدرت تزار، ملاکین و سرمایه‌داران را احیاء نمایند.

ما میدانیم که نظیر این تلاش از طرف کلچاک بکجا انجامید. او نتوانست برای مدت مدیدی کارگران اورال و دهقانان سبیری را بفریبد. کارگران اورال و دهقانان سبیری، پس از اینکه به فریب پی بردند و مزهٔ زورگوییهای بی پایان و تازیانه و غارتگری افسران و زادگان ملاکین و سرمایه‌داران را چشیدند، در کوبیدن کلچاک بارتش سرخ ما کمک نمودند. قزاقان ارنبورگ بی پروا بحکومت شوروی پیوستند.

بدینجهت است که ما به پیروزی خود بر یودنیچ و دنیکن اطمینان راسخ داریم. آنها موفق به احیاء قدرت تزار و ملاکین نخواهند شد. این امر انجام نخواهد شد! هم اکنون دهقانان در پشت جبهه دنیکن به قیام بر میخیزند. در قفقاز آتش قیام علیه دنیکن با شعله‌های فروزانی زیانه میکشد. قزاقان کویان به زمزمه و جنبش در آمده‌اند و از زور گوییهای دنیکن و غارتگریهائی که بسود ملاکین و انگلیسها انجام میگردد، ناراضی هستند.

پس رفقای سرباز سرخ، محکم باشیم! کارگران و دهقانان با هتپوستکی روز افزون، آگاهی روز افزون و عزم روز افزونی جانب حکومت شوروی را میگیرند.

به پیش! رفقای سرباز سرخ، به پیکار در راه حکومت کارگری-دهقانی، بصد ملاکین، بصد ژنرال‌های تزاری! پیروزی با ما خواهد بود!

ن لنین

۱۹ اکتبر سال ۱۹۱۹.

تاریخ انتشار: سال ۱۹۱۹

و. ای. لنین، کلیات آثار،

چاپ چهارم روسی، جلد ۳۰، ص-۵۰.

کشور، دیکتاتوری پرولتاریا فاگیر باید نسبت به کشورهای پیشرو دارای خصوصیات چندی باشد، ولی نیروهای اساسی و شکل‌های اساسی اقتصاد اجتماعی - در روسیه نیز همانا هستند که در هر کشور سرمایه‌داری وجود دارد، بقسمیکه این خصوصیات می‌توانند تنها بمواردی که عمده ترین جنبه را ندارند، مربوط باشند.

این شکل‌های اساسی اقتصاد اجتماعی عبارتند از: سرمایه‌داری، تولید کالای خرد و کمونیسیم. این نیروهای اساسی عبارتند از: بورژوازی، خرده بورژوازی (بویزه دهقانان) و پرولتاریا.

رژیم اقتصادی روسیه در عصر دیکتاتوری پرولتاریا عبارتست از مبارزه نخستین گام‌های کاریکه بشیوه کمونیستی - در متیاس واحد کشوری پهناور - متعدد شده است. علیه تولید کالای خرد و آن سرمایه‌داری که بر جای مانده و بر پایه تولید مزبور احیا می‌گردد، کار در روسیه در آنمودی بشیوه کمونیستی متعدد شده است که اولاً مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ملغی گردیده و ثانیاً قدرت دولتی پرولتری، بمقیاس سراسر کشور در زمینهای دولتی و در بنگاههای دولتی، یک تولید بزرگ تشکیل میدهد و نیروهای کارگری را بین رشته های گوناگون اقتصاد و بنگاهها توزیع میکند و مقادیر هنگفتی از آن محصولات مورد مصرف را که متعلق بسولت است، بین زحمتکشان تقسیم مینماید.

ما از نخستین گامهای کمونیسیم در روسیه سخن می‌گوئیم (همانگونه که در برنامه حزبی ما مصوبه مارس سال ۱۹۱۶ نیز منظور است)، زیرا همه این شرایط در کشور ما فقط جزاً عملی شده است یا بعبارت دیگر: این شرایط فقط در مرحله اولیه عملی شدند. آنچه که فوراً و با یک ضربه انقلابی انجام یافته آنچیز است که اصولاً انجام فوری آن امکان پذیر است: مثلاً در همان نخستین روز دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی در ۲۶ اکتبر سال ۱۹۱۷ (۸ نوامبر سال ۱۹۱۷)، مالکیت خصوصی بر زمین، بدون جبران خسارت مالکین بزرگ، لغو گردید و از زمینداران بزرگ سلب مالکیت شد، در طرف چند ماهه باز هم بدون جبران خسارت، تقریباً از تمام سرمایه‌داران بزرگ صاحبان فابریک‌ها و کارخانجات و شرکتهای سهامی و بانکها و راههای آهن و غیره سلب مالکیت گردید. تشکیل تولید بزرگ در صنایع توسط دولت و انتقال از کنترل کارگری به اداره کارگری. امور فابریک‌ها، کارخانجات و راههای آهن، - تمام اینها در عمده ترین موارد انجام یافته است، ولی در مورد کشاورزی این کار تازه آغاز شده است (سازمانهای کشاورزی شوروی، سازمانهای کشاورزی بزرگی که دولت کارگری در زمینهای دولتی تشکیل داده است). بهیچسان ایجاد شکل‌های گوناگون شرکتهای کشاورزان خرده یا بمنظور انتقال از زراعت کالای خرده به زراعت کمونیستی نیز تازه آغاز شده است. همین همین راهم باید در مورد توزیع دولتی محصولات گفت که

چایگزین دادوستد خصوصی میشود، بدینمعنی که خود دولت امر تهیه و رساندن غله را به شهرها و محصولات صنعتی را بدهات بعهد میگیرد. فیلا آماری که در مورد این مسئله جردست است، ذکر خواهد شد. اقتصاد دهقانی کماکان بحالت تولید کالای خرده باقیمانده است.

اینجا ما زمینه ای را برای سرمایه‌داری میبینیم که بسی پر دامنه است و ریشه‌های بسیار عمیق و بسیار محکم دارد. سرمایه‌داری روی این زمینه برجای مانده است و مجدداً - ضمن مبارزه بسیار شدیدی علیه کمونیسیم - احیا می‌گردد. شکل‌های این مبارزه: انبیا بموشی و احتکار علیه تدارک دولتی غله (و نیز سایر محصولات) و بطور کلی علیه توزیع دولتی محصولات است.

۳

برای آنکه بتوان این احکام تجریدی شورویک را مجسم ساخت بیکره‌هایی را ذکر میکنیم.

میزان تدارک دولتی غله در روسیه بموجب آمار کیساریای ملی خواربار از اول اوت سال ۱۹۱۷ تا اول اوت سال ۱۹۱۸ قریب ۳۰ میلیون پوٹ بوده است. در سال بعد قریب ۱۱۰ میلیون پوٹ بوده است و در سه ماهه اول سال بعدی آن (۱۹۱۹ - ۱۹۲۰) میزان تدارک غله از قرائن معلوم تقریباً به ۴۵ میلیون پوٹ در مقابل ۲۷ میلیون پوٹ همین ماههای (اوت - اکتبر) سال ۱۹۱۸ میرسد.

این بیکره‌ها گواه روشنی هستند بر بهبود آمده ولی پیوسته امور در رشته پیروزی کمونیسیم بر سرمایه‌داری. این بهبودی علی رغم دشواریهایی بدست می‌آید که در جهان سابقه نداشته و جنگ داخلی باعث آنست، همان جنگی که سرمایه‌داران روس و خارجی آنرا سازمان میدهند و تمام نیروی متمرکزترین دول جهان را برای آن بکار میبرند. بدینجهت، هر قدر هم بورژواهای کلیه کشورها و مستیاران آشکار و پنهانی آنان (سوسیالیست‌های اترناسیونال دوم) دروغپردازی کنند و افترا بزنند، باز این نکته مسلم است که: از نقطه نظر مسئله اساسی اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا، پیروزی کمونیسیم بر سرمایه‌داری در کشور ما تامین است. علت اینکه بورژوازی تمام جهان نسبت به بلشویسم خشکین و غضبناک است و علیه بلشویک‌ها به یورشهای جنگی و توطئه و غیره دست می‌زنند همانا اینست که به حسن وجهی به این نکته پی می‌برد که اگر ما را با نیروی جنگی در هم نشکنند، پیروزی ما در امر دگرگون ساختن اقتصاد اجتماعی ناگزیر است، و لذا وی قادر نیست ما را در هم شکنند.

اینکه ما طی مهلت کوتاهی که در اختیار داشته‌ایم و باوجود دشواریهای بی‌سابقه ای که در جریان کار خود با آن مواجه بوده‌ایم، تا چه اندازه بر سرمایه‌داری غلبه یافتیم از روی بیکره‌های ملخص زیرین دیده میشود. اداره مرکزی آمار هم اکنون آماری را در باره تولید و مصرف غله، که مربوط به سراسر روسیه شوروی نبوده، بلکه مربوط به ۲۶ استان آنست، برای درج در مطبوعات حاضر کرده است. نتایج حاصله چنین است:

۱) تعداد سازمانهای کشاورزی شوروی، و کمونهای زراعتی، در روسیه شوروی تقریباً به ۲۵۳۶ و ۱۹۶۱ و تعداد آرتل‌های زراعتی به ۳۶۶۶ تخمین زده میشود. اداره مرکزی آمار ما در حال حاضر به تهیه آمار دقیق کلیه سازمانهای کشاورزی شوروی و کمون‌ها مشغولست. نخستین نتایج کن در ماه نوامبر سال ۱۹۱۹ بدست خواهد آمد.

شوروی ۲۶ استان روسیه	جمعیت (به میلیون)	تولید غله (بدون بنبر)	غله تحویل شده:		مصرف سرانه غله (به پوگ)
			توسط انبان بوشان	توسط کپسارهای ملی خواربار	
استانهای	شهرها	-	۲۰،۹	۲۰،۶	۹،۵
تولید کننده	۴،۴ دهات	۶۲۵،۴	-	-	۴۱،۵
استانهای	شهرها	-	۲۰،۰	۲۰،۰	۶،۸
مصرف کننده	۵،۹ دهات	۱۱۴،۰	۱۲،۱	۲۷،۸	۱۱،۰
جمع	۲۶) استان) ۵۲،۷	۷۳۹،۴	۵۳،۰	۶۸،۴	۱۳،۶

بدینسان تقریباً نیمی از غله شهرها را کمیساریای ملی خواربار و نیم دیگر را انبان بوشان تامین میکنند. تحقیقات دقیق در باره تغذیه کارگران شهری در سال ۱۹۱۸ همین نسبت را بدست داد، ضمناً کارگر در ازای غله‌ای که دولت باو می‌رساند ۹ بار کمتر از آنچه که انبان بوشان باو می‌رسانند، می‌پردازد. بهای احتکاری غله ده بار بیش از بهای دولتی است. این نتیجه ایستکه از بررسی دقیق بودجه های کارگران بدست آمده است.

۴

پیکره‌های مذکور، اگر خوب در آن تعمق شود، مدارک دقیقی بدست میدهند که تمام مشخصات اساسی اقتصادیات معاصر روسیه را روشن می‌سازند.

زحمتکشان از قید ستمگران و استثمارگران دیرین خود یعنی ملاکین و سرمایه‌داران رها گشته اند. این گامی که در راه آزادی واقعی و برابری واقعی به پیش برداشته شده و از لحاظ بزرگی و اندازه و سرعت خود در جهان نظیر نداشته است، از طرف هواداران بورژوازی (و از آنجمله دموکراتهای خرده بورژوا)، که از آزادی و برابری بمفهوم دموکراسی پارلمانی بورژوائی آن دم میزنند و بی اساس آنرا «دموکراسی» بطور اعم یا «دموکراسی خالص» (کائوتسکی) اعلام مینمایند، در نظر گرفته نشود.

ولی زحمتکشان همانا برابری واقعی و آزادی واقعی (آزادی از قید ملاکین و سرمایه‌داران) را در نظر میگیرند و بهمین جهت هم چنین استوار از حکومت شوروی طرفداری مینمایند.

در کشور دهقانی کسانیکه در نخستین وهله و بیش از همه و بلافاصله از دیکتاتوری پرولتاریا فایده بردند، دهقانان بطور اعم

بودند. دهقان روسیه در دوران ملاکین و سرمایه‌داران گرسنگی میکشید. دهقان طی قرون متمادی تاریخ ما هیچگاه امکان نداشت برای خود کار کند؛ او خود گرسنگی میکشید و عدها میلیون پوگ غله را به سرمایه‌داران، به شهرها و به خارجه میداد. دهقان برای نخستین بار در دوران دیکتاتوری پرولتاریا برای خود کار کرد و از شهرها بهتر غذا خورد. برای نخستین بار دهقان عملاً روی آزادی دید: آزادی در خوردن نان خود، آزادی از قید گرسنگی، بهنگام تقسیم زمین ها، چنانکه میدانیم، حداکثر برابری برقرار گشته است: دهقانان در اکثریت عظیمی از موارد زمین را بر حسب تعداد نانخورها تقسیم میکنند. سوسیالیسم یعنی محو طبقات.

برای محو طبقات باید اولاً ملاکین و سرمایه‌داران را سرنکون ساخت. این بخش از وظیفه را ما انجام دادیم، ولی این فقط بخشی از وظیفه است و ضمناً دشوارترین آن هم نیست. ثانیاً برای محو طبقات باید فرق بین کارگر و دهقان را از بین برد و همه را به کارکن تبدیل نمود. ولی اینکار را نمیتوان فوراً انجام داد. این وظیفه ایست بر مراتب دشوار تر و بالضروره طولانی. این مسئله ایست که آنرا نمیتوان با سرنکونی طبقه، اعم از اینکه هر طبقه ای باشد، حل کرد. آنرا فقط از طریق تغییر سازمان تمامی اقتصاد اجتماعی و انتقال از اقتصاد کالائی خرده و منفرد و مجزایه اقتصاد بزرگ اجتماعی میتوان حل کرد. چنین انتقالی بالضروره پس طولانی خواهد بود. اقدامات عجولانه و غیر محتاطانه اداری و قانونگذاری در این رشته نتیجه اش فقط کند ساختن و دشوار نمودن این انتقال است. تسریع این انتقال فقط در صورتی ممکن است که بدعقان آنچه‌شان کمکی مینول گردد که بوی امکان دهد در مقیاسی عظیم تمام تکنیک زراعتی را بهبود بخشد و آنرا از بیخ و بن اصلاح نماید.

برای انجام دومین بخش این وظیفه که دشوارترین بخش آنست، پرولتاریائی که بر بورژوازی غالب آمده است باید از خط مشی اساسی زیرین سیاست خود در مورد دهقانان بطور پیکر پیروی کند: پرولتاریا باید دهقان زحمتکش را از دهقان مالک، دهقان کارکن را از دهقان سود آگر، دهقان زحمتکش را از دهقان مستر جدا سازد و بین آنها مرز بندی نماید.

تمام کنه سوسیالیسم در همین مرزبندیست. وشکفت آورنیست که سوسیالیست های در گفتار و دموکراتهای خرده بورژوازی در کردار (مارتف ها و چرنف ها، کائوتسکی ها و شرکا) به این کنه سوسیالیسم پی نیبرند.

این مرز بندی بسیار دشوار است، زیرا در زندگی واقعی تمام خواص «دهقان»، هر قدر هم که این خواص متفاوت و متضاد باشند در یک واحد کل بهم در آمیخته اند. ولی با همه اینها مرز بندی مزبور ممکنست و نه تنها ممکنست، بلکه بطور ناگزیر از شرایط اقتصاد دهقانی و زندگی دهقانی ناشی میگردد. دهقان زحمتکش قرنهای تحت ستم ملاکین، سرمایه‌داران، سوداگران، مستکین و دولت آنان و از آنجمله دموکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی بوده است. دهقان زحمتکش قرنهای مدید حس کینه و خصومت نسبت به این ستمگران و استثمارگران را در خود پرورش داده است و این پرورش که خود زندگی آنرا داده است، دهقان را وادار میکند علیه سرمایه‌دار، علیه

یافته است. مبارزه طبقاتی بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا از بین نمی رود، بلکه فقط شکلهای دیگری بخود میگیرد.

پرولتاریا بهنگام سرمایه‌داری طبقه متمسک، طبقه معروم از هر گونه مالکیت بر وسائل تولید و تنها طبقه‌ای بود که مستقیماً و تمام و کمال در نقطه مقابل بورژوازی قرار داشت و بدین سبب تنها طبقه‌ای بود که قادر بود تا پایان انقلابی باشد. پرولتاریا پس از سرنگون ساختن بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی به طبقه حاکمه تبدیل شد و وی قدرت دولتی را در دست خود دارد، وسائل تولید را، که اکنون اجتماعی شده است، در اختیار خود دارد، عناصر و طبقات متزلزل و بینابینی را رهبری می نماید، وی نیروی فزونی یافته مقاومت استثمارگران را سرکوب میسازد. همه اینها وظائف خاصی مبارزه طبقاتی است، وظائفی است که پرولتاریا سابقاً آنها را مطرح نمیساخت و نمیتوانست مطرح سازد.

طبقه استثمارگران، ملاکان و سرمایه‌داران از بین نرفته و ممکن نیست بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا بفوریت از بین برود. استثمارگران در هم شکسته شده، ولی نابود نشده اند. یابگاه بین المللی آنها یعنی سرمایه بین المللی، که آنها شعبه‌ای از آن هستند، باقیانده است. قسمتی از وسائل تولید در دست آنها باقیانده است، پول و ارتباطات عظیم اجتماعی باقیانده است، نیروی مقاومت آنان، همانا بهالت شکستشان، صدها و هزارها بار افزایش یافته است. برخورداری از «فن» اداره امور دولتی، نظامی و اقتصادی تفوق بسیار زیادی به آنها میدهد، بفسیکه اهمیت آنان بمراتب بیش از نسبت آنان در بین همه کل اهالیست. مبارزه طبقاتی استثمارگران سرنگون شده علیه پیشاهنگ پیروزمند استثمار شوندگان یعنی پرولتاریا بمراتب شدید تر شده است. و هرآینه از انقلاب سخن در میان باشد و این مفهوم را با پندارهای رفرمیستی تعویض نکنند (کاریکه تمام فرمانان انترناسیونال دوم میکنند)، جز اینهم نمیتواند باشد.

سرانجام دهقانان و بطور کلی هر نوع خرده بورژوازی، بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا نیز دارای وضع حدوساً و بینابینی هستند: از یکسو اینها توده‌ی بس قابل ملاحظه‌ای (و در روسیه عقب مانده توده عظیمی) از زحمتکشان هستند، که مصالح مشترک زحمتکشان در امر رهائی از قید ملاکین و سرمایه‌داران متحدهشان میسازد؛ از سوی دیگر اینها صاحبکاران خرده پایی منفرد، مالک و سوداگرند یک چنین وضع اقتصادی ناگزیر موجب نوسان بین پرولتاریا و بورژوازی میگردد، و بهنگام مبارزه حاد بین پرولتاریا و بورژوازی

بهنگام فرو پاشیدن فوق العاده سریع کلیه مناسبات اجتماعی و با عادت شدیدی که بویژه دهقانان و بطور کلی خرده بورژواها به زندگی کهنه و خمود و ثابت دارند، طبیعی است که ما ناگزیر در بین آنها رفت و آمدها و نوسان‌هایی از اینسو به آنسو، چرخشها، شك و تردیدها و غیره‌ای را مشاهده خواهیم کرد.

وظیفه پرولتاریا نسبت به این طبقه - یا نسبت به این عناصر اجتماعی - عبارتست از رهبری و مبارزه برای نفوذ در آن بدنبال خود بردن عناصر متزلزل و نا استوار - اینست کاری که پرولتاریا باید انجام دهد.

اگر ما تمام نیروهای اساسی یا طبقات و مناسبات متقابل آنها

ممتکر و علیه سوداگر در جستجوی اتحاد با کارگر باشد. ولی در عین حال شرایط اقتصادی، شرایط اقتصاد کالائی، دهقان را ناگزیر سوداگر و ممتکر میسازد (نه همیشه ولی در اکثریت عظیمی از موارد). آماری که ما فوقاً ذکر کردیم تفاوت بین دهقان زحمتکش و دهقان ممتکر را بهمان نشان میدهد. آن دهقانیکه در سال ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ برای مصرف کارگران گرسنه شهرها ۴۰ میلیون پوطل غله به نرخهای ثابت دولتی در اختیار ارگانهای دولتی گذاشت و آنها باوجود تمام نقصانهای این ارگانها، که دولت کارگری بخوبی از آنها آگاهست، ولی در نخستین دوران انتقال به سوسیالیسم نقصانهائی رفع نشدنی هستند، چنین دهقانی دهقان زحمتکش، رفیق کامل الحقوق کارگرسوسیالیست، مطمئن ترین متفق وی و برادر تنی وی در مبارزه علیه یوغ سرمایه است. ولی آن دهقانی که بطور مخفی ۴۰ میلیون پوطل غله را به نرخی ده بارگراتر از نرخ دولتی بفروش رساند و در این امر از نیازمندی و گرسنگی کارگر شهری استفاده کرد، دولت را فریب داد و فریب و غارت و معاملات شیدانه را در همه جا تشدید نمود و موجب آن گردید - چنین دهقانی ممتکر است، متفق سرمایه‌دار است، دشمن طبقاتی کارگر است، استثمارگراست. زیرا در اختیار داشتن مازاد غله ایکه از زمین متعلق به همه کشور و بکمک ایزاری برداشت شده است، که نه تنها زحمت دهقان بلکه کارگر نیز بنحوی از آنها در ساختن آن دخالت داشته است و غیره، در اختیار داشتن این مازاد غله و احتکار آن معنایش استثمار کارگر گرسنه است. از هر سو بر سر ما فریاد میزنند که شما ناقض آزادی و برابری و دموکراسی هستید و در این باره به نا برابری کارگر و دهقان در قانون اساسی ما، به بر چین مجلس مؤسسان و به ضبط قهری مازاد غله و غیره اشاره میکنند. ما پاسخ میدیم: در جهان تا کنون هیچ دولتی اینهمه کار برای برانداختن آن نا برابری واقعی و آن فقدان آزادی واقعی، که دهقان زحمتکش قرن‌ها از آن در عذاب بود، انجام نداده است. ولی ما برای دهقان ممتکر هرگز برابری قائل نخواهیم شد همانگونه که بین استثمارگر و استثمار شونده، بین سیروگرسنه برابری قائل نخواهیم شد و «آزادی» اولی را برای غارت دومی برسیمت نخواهیم شناخت. و با آن تحصیل کرده‌هایی هم که نمیخواهند باین تفاوت پی ببرند همانگونه رفتار خواهیم کرد که با گارد سفیدها رفتار مینائیم، ولو اینکه افراد مزبور خود را دموکرات، سوسیالیست، انترناسیونالیست، کائوتسکی، چرنف و مارتف بنامند.

۵

سوسیالیسم یعنی محو طبقات دیکتاتوری پرولتاریا برای محو طبقات هرچه از دستش برمی‌آید انجام داده است. ولی طبقات را نمیتوان فوراً محو ساخت.

طبقات در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باقیانده اند و باقی خواهند ماند. دیکتاتوری زمانی غیر لازم خواهد شد که طبقات از بین بروند. طبقات بدون دیکتاتوری پرولتاریا از بین نخواهند رفت.

طبقات باقیانده اند، ولی هر یک از آنها در دوران دیکتاتوری پرولتاریا تغییر شکل یافته اند؛ مناسبات متقابل آنها نیز تغییر شکل

بهبازرزه با بحران سوخت

بخشنامه به سازمانهای حزبی

رفقا! در برابر حزب ما، که پیشاهنگ متشکل پرولتاریاست این وظیفه قرار داشت که مبارزه طبقه کارگر را متشکل سازد و پیکار وی را در راه پیروزی حکومت کارگری-دهقانی شوروی رهبری نماید ما که دو سالست پیروزمندانه به این پیکار مشغولیم، اکنون بخوبی میدانیم که با چه وسائلی توانستیم بر دشواریهای تصور ناپذیری، که بعزت ویرانی کشور در جنگ امپریالیستی چهار ساله و مقاومت کلیه استثمارگران، اعم از استثمارگران روس و بین المللی، برای ما پدید آمده بود، فائق آئیم.

رفقا! سر چشمه عمده نیروی ما، آگاهی و قهرمانی کارگران است که دهقانان زحمتکش نمیتوانستند و نمیتوانند از آنها هواخواهی و پشتیبانی، نمایند. علت پیروزی ما اینستکه حزب ما و حکومت شوروی مستقیماً بتوده های زحمتکش مراجعه مینمایند و هر دشواری روز و هر وظیفه روز را به آنها تذکر میدهند و قادرند بتوده ها توضیح دهند که چرا در لحظات مختلف باید تمام قوای خود را گاه روی این جانب فعالیت شوروی و گاه روی جانب دیگر آن متمرکز ساختند و نیز قادرند انرژی و قهرمانی و شور توده ها را ترقی دهند و مجاهدات انقلابی مجدانه را روی مهمترین وظیفه روز متمرکز سازند. رفقا! اکنون هنگامیست که مهمترین وظیفه روز عبارتست از مبارزه با بحران سوخت. ما قلع و قمع کلچال را بسر انجام میرسانیم، بر یودنیچ غلبه یافتیم و با احراز موفقیت بتعرض علیه ذلکین پرداخته ایم، ما امر تدارک و ذخیره غله را بسی بهبود داده ایم. ولی بحران سوخت تمام فعالیت شوروی را تهدید به فنا میکند: کارگران و کارمندان از شمت سرما و گرسنگی پراکنده میشوند، قطارهای حامل غله متوقف میگردند و همانا در اثر کمبود سوخت فلاکت واقعی نزدیک میشود.

مسئله سوخت در مرکز کلیه مسائل دیگر قرار گرفته است. بر بحران سوخت باید بهر قیمتی شده فائق آمد، والا نه مسئله خواربار، نه مسئله جنگ و نه مسئله عمومی اقتصادی، هیچیک را نمیتوان حل کرد.

بر بحران سوخت میتوان فائق آمد زیرا، با اینکه ما زغال دفتس را از دست داده ایم و امکان نداریم سریعاً بر میزان استخراج زغال در اورال و سیبری بیفزائیم. هنوز جنگل های زیادی در اختیار داریم و میتوانیم درختهای آنرا ببریم و بیزان کافی هیزم از آنجا حمل نمائیم.

بر بحران سوخت میتوان فائق آمد و اکنون باید بتوانیم نیروهای عمده را روی دشمن عمده (در لحظه کنونی) یعنی روی قحطی سوخت متمرکز سازیم، باید بتوانیم شور و هیجان توده های زحمتکش را بر انگیزیم، باید کاری کنیم که تمام انرژی بشیوه ای انقلابی برای استخراج و حمل هر چه سریعتر مقادیر هر چه بیشتری

را، که دیکتاتوری پرولتاریا شکل آنرا تغییر داده است، با هم مقایسه نمائیم خواهیم دید که پندار رایج و خرده بورژوا ماپانه در باره انتقال به سوسیالیسم «از طریق دموکراسی» بطور اعم، یعنی پنداری که ما آنرا در نزد همه نمایندگان انترناسیونال دوم مشاهده میکنیم، چه ناپخردی بیحد و حصر تئوریک و چه کند ذهنی عجیبی است. خرافه مربوط به مضمون بلا قید و شرط و برون طبقاتی «دموکراسی»، این خرافه ایکه از بورژوازی بهیراث رسیده است، پایه این اشتباه را تشکیل میدهد ولی در حقیقت امر بهنگام دیکتاتوری پرولتاریا، هم دموکراسی وارد مرحله بکلی تازه ای میگردد و هم مبارزه طبقاتی بدارج عالیتری ارتقاء مینماید و کلیه شکلها را تابع خود میسازد.

الفاظ کلی در باره آزادی، برابری و دموکراسی عملاً برابرند با تکرار کور کورانه مفاهیمی که کبیبه مناسبات تولید کالائی هستند. حل مسائل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا بکمک این الفاظ کلی معنایش پیوستن به خط مشی تئوریک و اصولی بورژوازی و کلیه جهات است از نقطه نظر پرولتاریا مسئله فقط بدین شکل مطرحست: آزادی از قیدستگاری چه طبقه ای؟ برابری چه طبقه با چه طبقه ای؟ دموکراسی بر اساس مالکیت خصوصی یا بر پایه مبارزه در راه القاء مالکیت خصوصی؟ وغیره.

انگلس مدتها پیش در «آنتی دورینگ» توضیح داده است که مفهوم برابری هر آینه کبیبه مناسبات تولید کالائی باشد و منظور از آن-محو طبقات نباشد، به خرافه بدل میگردد. این حقیقت مقدماتی در باره فرق بین مفهوم بورژوا دموکراتیک و مفهوم سوسیالیستی برابری را همواره فراموش میکنند ولی اگر این حقیقت فراموش نشود، آنوقت واضح میگردد که پرولتاریا با سرنگون ساختن بورژوازی، قطعی ترین گام را بسوی محو طبقات بر میدارد و نیز واضح میگردد که پرولتاریا برای سر انجام دادن به این امر باید با استفاده از دستگاه قدرت حوالتی وبا یکار بردن شیوه های گوناگون مبارزه و اعمال نفوذ و تاثیر در بورژوازی سرنگون شده و خرده بورژوازی منززل، مبارزه طبقاتی خود را ادامه دهد.

(ادامه دارد.)

۳۰ اکتبر سال ۱۹۱۹.

۷ نوامبر سال ۱۹۱۹ در شماره

۲۵۰ روزنامه پرلودا با مضای ن. لنین

منتشر شد.

و. ای. لنین، کلیات آثار

چاپ چهارم روسی، جلد ۳۰، ص. ۸۷-۹۶.

* این مقاله ناتمام ماند (هیئت تحریریه).

اعضاء حزب از لحاظ انضباط کار و انرژی باید در پیشا پیش همه گام بردارند. تصویبنامه‌های شورای کمیته‌های ملی، شورای دفاع و سایر مؤسسات مرکزی و همچنین مؤسسات محلی شوروی در مورد مسئله سوخت باید از روی وجدان اجرا گردند نه از روی ترس.

۷. مؤسسات محلی سوخت باید از راه استفاده از بهترین کارمندان حزبی تقویت گردند. بدین منظور باید در تقسیم قوا تجدید نظر نمود و در آن تغییرات لازم داد.

۸. برفقانی که از مرکز اعزام میگردند باید مجدداً کمک نمود و کوشید تا عدم هر چه بیشتری از کارمندان جوان سازمانها شیوه کار و طرز اداره کارهای مربوط به سوخت را بیاموزند و آنها در جریان عمل بیاموزند. در مطبوعات محلی باید توجه بیشتری نسبت به این امر معطوف داشت و نمونه‌های کار واقعاً خوب را با مواظبت تمام در دسترس اطلاع عموم قرار داد و علیه عقب ماندگی و سهل انگاری یا عدم قابلیت هر ناحیه یا شعبه و مؤسسه‌ای بی امان مبارزه نمود. مطبوعات ما باید به سلاخی برای برانگیختن عقب مانده‌ها، برای پرورش حس کار دوستی و انضباط کار و تشکل تبدیل گردد.

۹. تامین خواربار و سیورسات کسانیکه در رشته سوخت بکار مشغولند باید از اهم وظایف ارگانهای خواربار باشد. باید از هر جهت به آنها کمک کرد، کار آنها را تقویت نمود و اجرای این کار را کنترل کرد.

۱۰. در کلیه ارگانهای سوخت (و نیز در کلیه مؤسسات شوروی) باید بطور خستگی ناپذیری کوشید تا مسئولیت شخصی هر فرد در برابر کار معین یا بخش معینی از کار، که اکیداً و دقیقاً بوی اختصاص داده شده است، عملاً معلوم باشد. رهبری جمعی در بحث مسائل باید به حداقل ضروری برسد و هیچگاه مانع سرعت و استواری تصمیم نگردد و مسئولیت فرد فرد کارکنان را از بین نبرد.

۱۱. در امور دفتری مربوط به سوخت باید دقت و فوریت خاصی رعایت شود. کوچکترین ابراز تمایل به کاغذ بازی باید بی امان مورد کیفر قرار گیرد. مرکز باید بطور نمونه ولاری از کارها با خبر باشد.

۱۲. بطور کلی تمام امور مربوط به سوخت باید بشیوه نظامی تنظیم گردد؛ با همان انرژی و سرعت و انضباط اکیدی که در جنگ طلب میشود. بدون این نمیتوان بر فطری سوخت غلبه کرد. بدون این نمیتوان از بحران خارج شد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه اطمینان دارد که تمام رفقا کلیه قوای خود را با نهایت جدیت و دقت برای انجام این دستورات بکار خواهند بست.

به پیش برای مبارزه تا احرار پیروزی بر بحران سوخت!

کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه

دیرلوده، شماره ۲۵۴.

۱۳ نوامبر سال ۱۹۱۹.

و ای لنین، کلیات آثار،

چاپ چهارم روسی، جلد ۳۰، ص ۱۱۸-۱۲۱.

از هر نوع سوخت اعم از زغال و سنگهای محترق و تورب و غیره و در نوبت اول تهیه هیزم، هیزم و هیزم، بکار رود.

کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه اطمینان دارد که تمام سازمانهای حزبی و تمام اعضاء حزب که در جریان این فوسال استعداد و توانائی خود را برای حل انقلابی مسائلی که از این سهلتر نبوده بلکه دشوارتر هم بوده است، ثابت کرده‌اند، این مسئله را نیز حل خواهند کرد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه بویژه اقدامات زیرین را بتمام سازمانهای حزب تکلیف مینماید:

۱. تمام سازمانهای حزبی از این بعد باید مسئله سوخت و مبارزه با بحران سوخت را ماده ثابت دستور روز جلسات حزبی و در نوبت اول، جلسات کمیته‌های حزبی قرار دهند. برای مبارزه با بحران سوخت چه کارهای دیگری میتوانیم انجام دهیم و باید انجام دهیم؟ چگونه باید این کار را شدت داد؟ چگونه میتوان آنرا ثمر بخش تر ساخت؟ بگذار تمام سازمانهای حزبی اکنون بعمل این مسائل اشتغال ورزند.

۲. عین همین مراتب را باید تمام کمیته‌های اجرایی ایالتی، شهری، ولایتی، کمیته‌های اجرایی بخش‌ها و دریک سخن تمام مؤسسات رهبری کننده شوروی در نظرگیرند. افراد حزبی باید ابتکار تقویت و تشکل و تشدید کارهای مربوطه را بقیاس سراسر کشور بعهده خود گیرند.

۳. باید همه جا، و بویژه در دهات، بمنظور توضیح اهمیت مسئله سوخت برای حکومت شوروی، به وسیله‌ترین تبلیغات پرداخت. باید بویژه علیه تسلط منافع محلی و همشهری‌گری و منافع خود پرستانه محدود در مورد مسئله سوخت مبارزه کرد. باید توضیح داد که بدون کار فداکارانه برای رفع نیازمندیهای سراسر کشور، نمیتوان جمهوری شوراهما را نجات داد و حکومت دهقانان و کارگران را حفظ نمود.

۴. باید اجرای عملی دستورات حزب و مأموریت‌ها و خواستها و دستورات حکومت شوروی را بدقیقترین نحوی بازرسی نمود. اعضاء جدید حزب، که بهنگام هفته حزبی اخیر وارد حزب شده‌اند، باید بکار بازرسی مزبور جلب شده، مراقبت نمایند که همه وظایف خود را انجام دهند.

۵. کار موظف همه امالی یا بسیج ستین معینی از افراد برای انجام کارهای مربوط به استخراج و حمل زغال و سنگهای محترق و بریدن چوب و حمل هیزم بایستگاههای راه آهن باید با نهایت سرعت و به اکیدترین نحوی عملی گردد. باید واحد کار را معین نمود و بهر قیمتی شده آنرا عملی ساخت. کسانی را که علی رغم دستورات مکرر و خواستها و فرمانها از کار طفره میروند باید با شدت بی لمانی به کیفر رساند. هرگونه اغماض و هرگونه سستی جتایشی است در قبال انقلاب.

ما انضباط را در ارتش بالا بردیم. ما باید انضباط در کار را هم بالا ببریم.

۶. شنبه‌های کمونیستی باید بیشتر، باحرارت تر، منظم تر، متشکل تر و در نوبت اول در امور مربوط به سوخت عملی گردد.

سخنرانی در نخستین کنگره گمونهای زراعتی و آرتلهای کشاورزی (۱۹۱۶)

مورخه ۴ دسامبر سال ۱۹۱۹

رفقا! بسی خرسندیم از اینکه از جانب دولت به نخستین کنگره گمونهای زراعتی و آرتلهای کشاورزی شما درود گویم. البته همه شما از روی مجموع فعالیت حکومت شوروی میدانید که ما برای کمون‌ها و آرتل‌ها و بطور کلی برای هر سازمانی که هدفش تبدیل یا کمک تدریجی به تبدیل بهره برداری دهقانی خرده و منفرد به بهره برداری اجتماعی اشتراکی یا آرتلی است، چه اهمیت عظیمی قائلیم. شما میدانید که حکومت شوروی مدتهاست برای کمک به اقداماتی از این قبیل یک اعتبار یکمیلیاردی (۲۹۷) تخصیص داده است. در آئین نامه مربوط به نظام ارضی سوسیالیستی (۲۹۸) روی اهمیت کمون‌ها و آرتل‌ها و کلیه مؤسسات مربوط به زراعت اجتماعی زمین تکیه خاصی شده است و حکومت شوروی تمام مساعدش متوجه آنستکه این قانون تنها روی کاغذ باقی نماند بلکه فوایدی را که از آن انتظار میرود واقعا به بار بیاورد.

مؤسساتی از این نوع دارای اهمیت عظیمی هستند زیرا هر آینه بهره برداری دهقانی فقیرانه و مسکینانه سابق بشیوه پیشین باقی بماند، آنوقت از هیچگونه ساختمان پایدار جامعه سوسیالیستی سخنی هم نمیتوان بیان آورد. فقط در صورتیکه مزایای زراعت اجتماعی، کلکتیو، اشتراکی و آرتلی زمین عملاً بدهقانان نشان داده شود، فقط در صورتیکه از طریق بهره برداری اشتراکی و آرتلی به دهقان کمک گردد، طبقه کارگر که زمام قدرت دولتی را بدست دارد، حقانیت خود را واقعا بدهقان ثابت خواهد کرد و میلیونها افراد توده دهقان را بنحوی پایدار و واقعی بسوی خود جلب خواهد نمود. بدینجهت در باره اهمیت هر نوع مؤسسه‌ای در رشته کمک به زراعت شرکتی و آرتلی، هرچه بگوئیم کم گفته ایم. ما دارای میلیونها اقتصاد دهقانی منفردی هستیم که در اعماق دهات پراکنده و متفرقه دگرسان نمودن این اقتصادیات با یک شیوه سریع، با یک فرمان یا با اعمال نفوذ از خارج و از کنار، فکریست بکلی بیمعنا، ما بخوبی به این نکته واقفیم که اعمال نفوذ در میلیونها خانوار دهقانی خرد فقط بتدریج و با احتیاط و فقط با نشان دادن نمونه‌های عملی توفیق آمیز ممکنست. زیرا دهقانان افرادی بسیار یراتیک هستند و پیوندشان با شیوه زراعتی سابق چنان محکم است که تنها بانصیحت و راهنماییهای کتابی به هیچگونه تغییرات جدی تن نخواهند داد. چنین چیزی ممکن نیست. وانگهی چنین چیزی بیمعنا هم هست.

تنها هنگامیکه از طریق عملی و از روی تجربه و بشیوه‌ای قابل فهم برای دهقانان ثابت شده باشد که انتقال به زراعت اشتراکی و آرتلی ضروری و ممکنست، ما حق خواهیم داشت بگوئیم که در کشور دهقانی پهناوری مانند روسیه یک گام جدی در راه زراعت سوسیالیستی برداشته شده است. بدین سبب این اهمیت فراوان کمونها، آرتل‌ها و شرکت‌ها، اهمیتی که تکالیف دولتی و سوسیالیستی فراوانی را بمعهد همه شما محول میکند طبیعتاً حکومت شوروی و نمایندگان ویرا و ادار میسازد نسبت به این مسئله با دقت و احتیاط خاصی رفتار نمایند.

در قانون ما راجع به نظام ارضی سوسیالیستی گفته شده است که ما برای هر مؤسسه زراعتی اشتراکی و آرتلی اینموضوع را وظیفه‌ای بیچون و چرا میدانیم که خود را از اهالی دهقانی اطراف خود جدا نگرفته و از آنها دوری نجوید. بلکه حتماً به آنها کمک نمایید. در قانون اینموضوع تصریح شده و در اساسنامه‌های عادی کلیه کمون‌ها، آرتل‌ها و شرکتها این مطلب تکرار گردیده و در دستورها و فرمانهای کمیساریای کشاورزی و کلیه ارگانهای حکومت شوروی این امر دائماً مورد بسط و تفصیل قرار میگیرد. ولی تمام مطلب در اینستکه بتوان یک شیوه واقعا عملی برای بکار بستن آن در زندگی پیدا کرد. در اینمورد من هنوز اطمینان ندارم که ما بر این دشواری عمده فائق آمده باشیم. شما در این کنگره امکان دارید تجربیات یراتیسین‌های مؤسسات زراعتی اجتماعی را که از اطراف واکناف روسیه در اینجا گرد آمده اند با یکدیگر در میان گذارید و من میخواستم که این کنگره شما بتمام تردیدها پایان بخشد و ثابت کند که ما طرز استوار ساختن آرتل‌ها، شرکت‌ها، کمون‌ها و بطور کلی هر نوع مؤسسه زراعتی کلکتیو یعنی اجتماعی را آموخته و عملاً شروع به آموختن آن نموده ایم. ولی برای اثبات این امر واقعا نتایج عملی لازمست.

وقتی ما اساسنامه‌های کمون‌های زراعتی و یا کتابهایی را که باین مسئله اختصاص داده شده است میخوانیم، بنظر میرسد که ما در آنها مطالب بسیار زیادی را به تبلیغات و استدلال تئوریک لزوم تشکیل کمونها تخصیص میدهیم. البته این موضوع ضروریست. زیرا بدون تبلیغات مشروح، بدون توضیح مزایای زراعت اشتراکی و بدون هزاران بار تکرار این اندیشه ما نمیتوانیم مطمئن باشیم که علائندی نسبت به این امر در بین توده‌های وسیع دهقانان افزایش خواهد یافت و آزمایش عملی طرق اجرای آن آغاز خواهد گشت. البته تبلیغات لازم است و ما نباید از تکرار مکرر آن بترسیم. زیرا آنچه که بنظر ما تکرار میرسد برای صدها و هزارها دهقان شاید تکرار نبوده، بلکه حقیقتی باشد که برای نخستین بار از آن آگاه میکردند و اگر این فکر در ما پیدا میشود که نسبت به امر تبلیغات خیلی زیاد توجه معطوف میداریم، در مقابل آن باید گفت که ما اینکار را هنوز باید صد بار بیش از این انجام دهیم. ولی من که اینجا میگویم، به این معنا میگویم که اگر ما برای دهقانان در باره مفید بودن تشکیل کمونهای زراعتی به توضیحات کلی بپردازیم و در

نمایند، این پدیده ریشه نخواهد کرد. و اما برای آنکه این پدیده ریشه نماید، ما باید، همانا بدانجهت که دولت به آن کمک پولی و هر نوع کمک دیگری را مبدول میدارد، کاری کنیم که دهقانان نتوانند این عمل را با تسخر تلقی نمایند. ما باید همیشه بیم آنها داشته باشیم که مبادا دهقان در باره اعضا کمون ها و آرتل ها و شرکتها بگوید که اینها چیزی خوار دولت هستند و فرقتان پاددهقانان فقط اینستکه از امتیازاتی بر خوردارند. اگر از محل اعتبار یکمیلیاردی زمین و وسیله برای ساختمان داده شود، آنوقت هر احمقی هم از دهقان ساده کسی بهتر زندگی خواهد کرد. دهقان خواهد گفت چه چیز کمونیستی وجه وضع بهتری در اینجا وجود دارد و چرا ما باید به آنها احترام بکناریم؟ البته اگرچند ده و یا چند صد نفر انتخاب گردد و میلیاردها به آنها داده شود، آنها کار خواهند کرد.

یک چنین روشی از طرف دهقانان بیش از همه تولید بیم میکند و من میخواهم توجه رفقای را که در این کنگره گرد آمده اند به این مسئله معطوف دارم. این مسئله را باید از لحاظ عملی طوری حل کرد که ما بتوانیم بخود بگوئیم که نه تنها از این خطر چستهایم، بلکه در عین حال وسائلی هم یافته ایم تا در این راه مبارزه کنیم که دهقان دیگر نتواند چنین فکر کند، بلکه بر عکس در هر کمون و در هر آرتلی چیزی را به بیند که حاکی از کمک دولت است و شیوههای جدیدی را برای زراعت در آن بیابد که برتریهای خود را نسبت به شیوههای سابق نه در کتابها و سخنرانیها (این خیلی پیش پا افتاده است)، بلکه در زندگی عملی نشان دهد دشواری حل مسئله اینجا است، و بهمین جهت هم برای ما، که فقط ارقام خشک را در برابر خود داریم، قضاوت در باره این موضوع دشوار است که آیا عملاً ثابت کرده ایم که هر آرتل واقعاً عالی تر از هر مؤسسه نظام قدیم است و حکومت کارگری در اینمورد پدهقانان کمک میکند، یا ثابت نکرده ایم.

بمقیده من از نقطه نظر عملی برای حل این مسئله بسیار مطلوب بود که شما در سایه آشنائی عملی خود با یکسلسله از کمونها و آرتلها و شرکتهای اطراف خود، شیوههایی را برای کنترل واقعاً عملی این موضوع پیدا میکردید که قانونی که خواهان کمک کمونهای کشاورزی به اهالی اطراف است، چگونه اجرا میشود؛ انتقال به زراعت سوسیالیستی چگونه عملی میگردد و در هر کمون و آرتل و شرکتهای چه شکل مشخصی دارد؛ همانا چگونه عملی میشود، چند سازمان اشتراکی و کمون عملاً اجرا مینمایند و چه تعدادی فقط در صدد اجرای آن هستند؛ چند بار مشاهده شده است که کمونها کمک کرده باشند و این کمک چه جنبه ای داشته است؛ جنبه خیریه یا سوسیالیستی.

اگر کمونها و آرتل ها از کمکی که دولت به آنان مینماید قسمتی را پدهقانان اختصاص دهند، این فقط موجبی بدست هر دهقان خواهد داد که فکر کند اینجا فقط اشخاص خیر اندیشی بوی کمک مینمایند، ولی این عمل بهیچوجه انتقال به نظام سوسیالیستی را ثابت نمیکند. و اما دهقانان از قدیم الایام عادت کرده اند باین قبیل اشخاص خیر اندیش باعدم اعتماد بنگرند. ما باید بتوانیم اینموضوع را واریس نمائیم که نظام اجتماعی نوین واقعاً در چه چیزی

عین حال نتوانیم آن فایده عملی را که از مؤسسات زراعتی اشتراکی و آرتلی برای آنان متصور است، عملاً به آنها نشان دهیم. آنوقت آنها دیگر به تبلیغات ما باور نخواهند کرد.

قانون میگوید که کمون ها، آرتل ها و شرکتها باید به اهالی دهقانی اطراف خود کمک نمایند. ولی دولت یعنی حکومت کارگری برای بذل کمک به کمون های زراعتی و آرتل ها اعتبار یکمیلیاردی تخصیص میدهد و البته اگر کمونی از محل این اعتبار به دهقانان کمک کند، من میترسم که این امر فقط وسیله تسخری بدست دهقانان بدهد. و این تسخر کاملاً هم اساس خواهد داشت، زیرا هر دهقان خواهد گفت: معلوم است، اگر به شما اعتبار یکمیلیاردی میدهند، دیگر برایتان دشوار نخواهد بود که چیزی هم از آن بیا بدهید، من میترسم که دهقان فقط باین عمل بپردازد، زیرا او باین مسئله خیلی با دقت و خیلی باعزم اعتماد مینگرد. دهقان قرنهای متمادی عادت کرده است از قدرت دولتی فقط ستگری به بیند و لذا عادت کرده است نسبت بهر چیزیکه از خزانه دولت سر چشمه میگردد با عدم اعتماد بنگرد. و اگر کمک کمونهای کشاورزی پدهقانان فقط برای آن باشد که نص قانون اجرا شود، آنوقت چنین کمکی نه تنها بیفایده خواهد بود، بلکه نتیجه آن فقط زیانبخش خواهد بود، زیرا عنوان کمونهای کشاورزی عنوان بسیار بزرگی است که با مفهوم کمونیم ارتباط دارد. خوبست کمونها در عمل نشان دهند که در آنها برای بهبود اقتصاد دهقانی فعالیت جدی بعمل می آید. آنوقت بدون شک هم اتوریته کمونیتها و هم اتوریته حزب کمونیت بالا خواهد رفت. ولی غالباً چنین بوده است که کمونها فقط روش منفی دهقان را نسبت بخود برانگیخته اند و کلمه «کمون» گاه حتی به شعار مبارزه علیه کمونیم تبدیل شده است. و این منحصر بمواردی نبوده است که تلاشهای بیمعنایی بعمل می آوردند تا دهقانان را بزور وارد کمون نمایند. بیمعنایی این عمل برای همه چنان عیان بود که حکومت شوروی مدتهاست بضد آن بر خاسته است. و من امیدوارم که اگر اکنون نمونه های تک و توکی هم از این زورگوئیها دیده شود، تعداد آنها زیاد نباشد و شما از این کنگره برای آن استفاده خواهید کرد که آخرین بقایای این افتضاح را بکلی از سرزمین جمهوری شوروی براندازید و اهالی دهقانی اطراف شما برای پشتیبانی از آن عقیده قدیمی که گویا ورود به کمونها از راه زور انجام میگردد یک نمونه هم نتوانند نشان دهند.

ولی حتی اگر ما از این نقصان قدیمی گریبان هم خلاص کنیم و کاملاً هم بر این افتضاح غلبه نمائیم، باز تازه این سهم کوچکی خواهد بود از آنچه که ما باید انجام دهیم. زیرا لزوم کمک دولت به کمونها هنوز باقی است، و اگر ما کمک دولتی را بانواع مؤسسات زراعتی کلکتیو عملی نسازیم، آنوقت کمونیت و طرفدار معمول نبودن اقتصاد سوسیالیستی نخواهیم بود. ما موظفیم این عمل را انجام دهیم، خواه از آنجهت که این عمل با تمام تکالیف ما مطابقت دارد و خواه از آنجهت که بخوبی میدانیم که این شرکت ها، آرتل ها و سازمانهای کلکتیو پدیده تازه ای هستند و اگر طبقه کارگریکه بر مسند قدرت نشسته است از آن پشتیبانی

متظاهر شده است و از چه طریقی دهقانان ثابت میشود که زراعت اشتراکی و آرتلی زمین بهتر از زراعت دهقانی انفرادیست و این بهتری در نتیجه کمک دولتی نیست؛ باید کاری کنیم تا دهقانان ثابت شود که این نظام نوین بدون کمک دولتی هم میتواند عملی گردد.

متأسفانه من نمیتوانم در کنگره شما تا پایان آن حضور داشته باشم و لذا نمیتوانم در یافتن این شیوه‌های واری شرکت نمایم. ولی من مطمئنم که شما باتفاق آن رفقای که کیساریای کشاورزی را رهبری مینمایند، چنین شیوه‌هایی را خواهید یافت. من باحظ وافر مقاله رفیق سردار کیسر ملی کشاورزی را خواندم، که در آن روی این موضوع تکیه میشود، که کمونها و شرکتهای باید از اهالی دهقانی اطراف خود منعک نشوند و بکوشند زندگی اقتصادی آنها را بهبود دهند. باید کمون را طوری منظم نمود که نمونه باشد و دهقانان همجوار بسوی آن روی آور شوند؛ باید بتوانیم به آنها نمونه عملی نشان بدهیم که چگونه باید با افرادی که امور اقتصادی را در چنین شرایط صعب بی کالائی و ویرانی عمومی اداره میکنند، کمک نمود. برای اینکه بتوان شیوه‌های عملی اجرای این امر را تعیین کرد، باید دستورالعمل بسیار مفصلی تنظیم نمود که در آن تمام انواع کمک‌ها، دهقانی اطراف ذکر شده و از هر کمونی استفسار شده باشد که برای کمک دهقانان چه کاری انجام داده است و نیز شیوه‌هایی در آن تعیین شده باشد که با بکار بردن آنها هر یک از دو هزار کمون و در حدود چهار هزار آرتل موجود حوزه‌ای باشد که بتواند عملاً در بین دهقان این اعتقاد را رسوخ دهد که زراعت کلکتیو، که انتقال بسوسیالیسم است، هوئی و هوس و هذیان نبوده بلکه چیز سودمند است.

هم اکنون من گفتم که قانون از کمونها میطلبد که با اهالی دهقانی حوالی و اطراف خود کمک کنند ما نمیتوانستیم مطلب را در قانون طور دیگری بیان کنیم و راهنمایی‌های عملی دیگری بنماییم. ما می‌بایست احکام کل را تصریح میکردیم و حساب خود را روی این پایه میگذاریم که رفقای آگاه در محلهای خود این قانون را از روی وجدان بکار خواهند بست و خواهند توانست هزار شیوه برای تطبیق آن با شرایط مشخص اقتصادی هر محل بیابند ولی بدیهیست که هر قانونی را میتوان حتی تحت عنوان اجرای آن نادیده گرفت. و قانون کمک دهقانان، در صورتی که از روی وجدان عملی نشود، ممکنست به یک بازیچه صرف تبدیل گردد و نتایج بکلی عکس از آن گرفته شود.

کمونها باید در آن سستی تکامل یابند که اقتصاد دهقانی، در حالیکه از کمک اقتصادی برخوردار میگردد، ضمن تماس با آنها شرایطش تغییر نماید و هر کمون و آرتل یا شرکتهای بتواند شالوده‌ای برای بهبود این شرایط بریزد و عملاً آنها بموقع اجرا گذارد و در جریان عمل دهقانان ثابت کند که این تغییر شرایط به آنها فقط فایده میرساند.

شما طبیعتاً میتوانید چنین فکر کنید که ما خواهند گفت: برای بهبود وضع این اقتصاد باید شرایطی وجود داشته باشد غیر از شرایط ویرانی کنونی که جنگ چهار ساله امپریالیستی و جنگ

دوساله داخلی، که امپریالیست‌ها با تمهیل کردند موجب آن بوده است. با این شرایطی که در کشور ما وجود دارد، چگونه میتوان در باره بهبود پرداخته اقتصادیات زراعتی فکر کرد. اگر همینقدر بتوانیم خود را حفظ کنیم و از گرسنگی نمیریم باید خدارا شکر کنیم. کاملاً طبیعی است که چنین تردیدی ممکنست پیدا بشود. ولی

اگر من با چنین ایرادهائی رو برو میشوم در پاسخ آن چنین میگفتم: فرض کنیم که واقعا هم در نتیجه انقلاب امور اقتصادی، ویرانی بی کالائی، سستی حمل و نقل و نابودی احشام و ابزار زراعتی، بهبود پرداخته کشاورزی ممکن نباشد ولی تردیدی نیست که در یکرشته از موارد بهبود کم دلالت آن امکان پذیر است. فرض کنیم که اینهم ممکن نباشد آیا این معنائش آنستکه کمونها نمیتوانند در محیط زندگی دهقانان تغییراتی بدهند و نمیتوانند دهقانان ثابت کنند که مؤسسات زراعتی کلکتیو-نیاتی نیست که مصنوعاً آنها در گرمخانه پرورش داده باشند بلکه کمک جدیدیست که حکومت کارگری دهقانان زحمتکش منبول میدارد و مساعدتییست که به مبارزه وی علیه کولاک‌ها مینماید؟ من مطمئنم که اگر حتی مسئله اینطور طرح شود و ما بهبود شرایط ویرانی کنونی را هم غیر ممکن بدانیم، باز با داشتن کمیته‌های با وجدان در کمونها و آرتل‌ها میتوانیم به نتایج بسیار و بسیار زیادی نائل آئیم.

برای اینکه بی مدرک حرف نزده باشم به آنچیزی که در شهرهای ما شبیه‌های کمونیستی نامیده میشود استناد میورزم. این نامیست که به کار مجانی کارگران شهری داده شده است و اضافه بر کاریست که از هر کارگر خواسته میشود وطنی چند ساعت برای رفع نیازمندیهای اجتماعی انجام میگیرد. این شبیه‌ها برای اولین بار در مسکو توسط کارکنان راه آهن مسکو-غازان مغول گردید.

برگزاری شبیه‌های کمونیستی یاسخی بود که کارگران مسکو به یکی از دعوتهای حکومت شوروی دادند دائر بر اینکه سربازان سرخ در جبهه متحمل فداکاریهای بیسابقه‌ای میشوند و باوجود تمام مصائبی که ناچار تحمل مینمایند، به پیروزیهای بینظیری بر دشمنان نائل میگرددند و ما فقط در صورتی میتوانیم این پیروزیها را بیابان خود برسانیم که این قهرمانی و این از خود گذشتگی تنها در جبهه رخ نداده بلکه در پشت جبهه نیز رخ دهد شک نیست که کارگران مسکو بمراتب، بیش از دهقانان با مصیبت و احتیاج دست بگریزانند و اگر شما با شرایط زندگی آنان آشنا شوید و در این باره فکر کنید که آنها باوجود این شرایط سخت بیسابقه توانسته‌اند شبیه‌های کمونیستی را برگزار نمایند، آنوقت قبول خواهید کرد که با هیچگونه بهانه‌ای دائر به سختی شرایط نمیتوان از زیر بار آنچیزی که با بکار بردن شیوه کارگران مسکو در هر شرایطی میتوان انجام داد، شانه خالی کرد، هیچ چیز نمیتوانست به بالا بردن لوتوریتیه حزب کمونیست در شهر و بالا بردن احترام کمونیست‌ها در نزد کارگران غیر حزبی باندازه این شبیه‌های کمونیستی کمک کند زیرا این شبیه‌ها از صورت یک پدیده منفرد خارج شدند و کارگران غیر حزبی در عمل مشاهده کردند که اعضا حزب حاکمه کمونیست وظائفی بهمراه دارند و کمونیستها اعضا جدید را برای آن به حزب راه نمیدهند که از مزایای ناشی از موقعیت حزب حاکمه برخوردار گردند، بلکه

فقط در نتیجه فراوانی انجام میگردد، بلکه لازمست که این کمک واقعا سوسیالیستی باشد، یعنی دهقانان امکان بدهد از اقتصاد مجزا و منفرد به اقتصاد اشتراکی انتقال یابند و اما انجام این امر فقط با بکار بستن شیوه شبیه های کمونیستی امکان پذیر است که من در اینجا راجع به آنها سخن گفتم.

اگر شما این تجربه کارگران شهری را که جنبش بنفع شبیه های کمونیستی را در شرایطی بمراتب وخیتر از شرایط دهقانان آغاز نمودند، در نظر بگیرید، آنوقت من مطمئنم که، در صورت پشتیبانی همگانی و بالاتفاق شما، ما به این نتیجه نائل خواهیم آمد که هر يك از چند هزار کمون و آرتل موجود به کانون واقعی بخش اندیشه ها و نظریات کمونیستی در بین دهقانان و به نمونه ای عملی تبدیل گردد که به آنان نشان دهد با آنکه هنوز جوانه ضعیف و کوچکی است، معینا مصنوعی و پرورده گرمخانه نیست، بلکه جوانه واقعی نظام نوین سوسیالیستی است. فقط آنوقت است که ما به پیروزی استواری بر جهالت کهن و بر ویرانی و نیازمندی نائل خواهیم آمد و فقط آنوقت است که هیچ دشواری در راه آینده ما برای ما دهشتناک نخواهد بود.

«پراودا»، شماره های ۲۷۳ و ۲۷۴:

مورخه ۵ و ۶ دسامبر سال ۱۹۱۹.

و. ای. لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم روسی،

جلد ۳۰، ص ۱۷۳-۱۸۲.

برای آن راه میدهند که نمونه کار واقعا کمونیستی یعنی کاری را که مجازا انجام میگردد، از خود نشان دهند. کمونیسم مرحله عالی تکامل سوسیالیسم است و این هنگامیست که افراد، با آگاهی بلزوم کار، بنفع عموم کار میکنند ما میدانیم که اکنون نمیتوانیم نظام سوسیالیستی را معمول داریم مگر حتی در دوران فرزندان ما و شاید هم در دوران نوه های ما چنین نظامی در کشور ما مستقر گردد باز خدا را شکر خواهیم کرد. ولی ما میگوئیم که اعضاء حزب حاکمه کمونیست پیش از هرکس در مبارزه با سرمایه داری بار دشواریها را بدوش خود میگیرند و بهترین کمونیست ها را برای اعزام به جبهه بسیج مینمایند و از آنهایی هم که نمیتوانند برای اینکار مورد استفاده قرار گیرند، بر گزار نمودن شبیه های کمونیستی را طلب مینمایند.

با برگزاری این شبیه های کمونیستی که در هر شهر صنعتی بزرگ رواج پیدا کرده است و حزب شرکت در آنها را اکنون از هر عضو خود خواستار است و در صورت انجام ندادن آن حتی آنها را از حزب هم اخراج مینمایند با بکار بردن چنین وسیله ای در کمونها و آرتل ها و شرکت ها، شما خواهید توانست و موظفید در بدترین شرایط نیز کاری کنید که دهقان در هر کمون و آرتل و شرکتی اتحادی را به بیند که صفت میزبان آن در یافت مدد معاش دولتی نبوده بلکه این باشد که در آن بهترین نمایندگان طبقه کارگر یعنی کسانی گرد آمده باشند که نه تنها سوسیالیسم را برای دیگران تبلیغ مینمایند بلکه خود نیز از عهده عملی ساختن آن بر می آیند و میتوانند نشان دهند که حتی در بدترین شرایط نیز قادرند بشیوه کمونیستی کار ها را اداره کنند و با هر چه از دستشان ساخته است به اهالی دهقانی حوالی و اطراف کمک نمایند. در مورد این مسئله هیچگونه بهانه ای موجه نیست و در این باره نمیتوان به بی کالائی و فقدان بنر و تلف شدن احشام استناد ورزید. در اینجا ما بکنوع واریسی بعمل می آوریم که بهر حال با امکان خواهد داد بطور معین بگوئیم که از لحاظ عملی تا چه اندازه بر آن وظیفه دشواری که در برابر خود نهاده بودیم، فائق آمده ایم.

من اطمینان دارم که جلسه عمومی نمایندگان کمون و شرکتها و آرتل ها این مسئله را مورد بحث قرار داده این نکته را درک خواهد کرد که بکار بستن چنین شیوه ای واقعا وسیله شگرفی خواهد بود برای استوار ساختن کمونها و شرکتها و به آن نتایج عملی خواهد رسید که در سایه آن دیگر در هیچ نقطه روسیه نتواند حتی يك مورد هم یافت شود که دهقانان نسبت به کمونها و آرتل ها و شرکت ها روش خصومت آمیز داشته باشند ولی این کم است. باید دهقانان نسبت به آنها هواخواهی داشته باشند و ما نمایندگان حکومت شوروی از جانب خود کلیه اقدامات را بعمل خواهیم آورد تا به این امر کمک نمائیم و کمک دولتی ما از محل اعتبار یکمیلیاردی یا از منابع دیگر فقط در مواردی بکار رود که نزدیکی کمونها و آرتلهای کار با زندگی دهقانان اطراف واقعا در مثل تأمین گردد. در غیر از این شرایط ما هرگونه کمکی را به آرتل ها یا شرکت ها نه تنها بیفایده، بلکه بدون شک زیانبخش میشریم. کمک کمونها را به دهقانان اطراف نمیتوان کمکی شمرد که

نامه به کارگران و دهقانان اوکرائین بهمناسبت پیروزیهای حاصله بر دنیگین

رفقا! چهار ماه پیش در پایان اوت سال ۱۹۱۹ من امکان یافتیم بهمناسبت پیروزیهای حاصله بر کلچالک نامه‌ای خطاب به کارگران و دهقانان بنویسیم.

اکنون بهمناسبت پیروزیهای حاصله بر دنیگین من این نامه را دو باره برای کارگران و دهقانان اوکرائین تماماً بچاپ میرسانم. واحدهای ارتش سرخ شهرهای کیف، پالتاوا و خارکف را تصرف نمودند و پیروزمندان به سوی رستف پیش میروند. در اوکرائین قیام بر ضد دنیگین در غلیان است. باید تمام قوا را متجمع نمود تا کار در هم شکستن واحدهای ارتش دنیگین راه که میکوشند قدرت ملاکین و سرمایه‌داران را احیا کنند، بیپایان رسانند. باید دنیگین را نابود ساخت تا خود را از کوچکترین امکان تهاجم جدید مصون داشت.

کارگران و دهقانان اوکرائین باید با آن درسهایی که تمام دهقانان و کارگران روس ضمن تجربه حاصله از تصرف سیبری توسط کلچالک و رهائی سیبری بدست واحدهای ارتش سرخ پس از ماههای متعددی ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران، گرفته‌اند، آشنا گردند. در اوکرائین نیز تسلط دنیگین بهمان اندازه تسلط کلچالک در سیبری، آزمایش شاقی بود. شکی نیست که درسهای این آزمایش شاق موجب میشود که کارگران و دهقانان اوکرائین نیز - مانند کارگران و دهقانان اورال و سیبری - وظائف حکومت شوروی را بنحوی روشنتر درک نمایند و با عزمی جزم تر از آن دفاع کنند.

در سر زمین ولیکاروس زمینداری ملاکین بکلی از بین رفته است. در اوکرائین نیز باید همین کار را کرد و حکومت شوروی کارگران و دهقانان اوکرائین باید نابودی کامل زمینداری ملاکین و رهائی کامل کارگران و دهقانان اوکرائین را از قید هرگونه ستمگری ملاکین و از قید خود ملاکین تأمین نماید.

ولی علاوه بر این وظیفه و وظائف دیگری که بنحوی یکسان در برابر توده‌های زحمتکش و ولیکاروس و اوکرائینی قرار داشت و قرار دارد، وظائف خاصی نیز برای حکومت شوروی در اوکرائین وجود دارد. یکی از این وظائف خاص در حال حاضر شایان توجه فوق العاده است. این وظیفه عبارتست از مسئله ملی یا این مسئله که آیا اوکرائین باید جمهوری شوروی سوسیالیستی مجزا و مستقل اوکرائین بوده و از طریق اتحاد (فدراسیون) به جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه مربوط باشد یا اینکه اوکرائین و روسیه

باید در جمهوری شوروی واحدی با یکدیگر در آمیزند. همه بلشویک‌ها، همه کارگران و دهقانان آگاه باید بدقت روی این مسئله فکر کنند. استقلال اوکرائین چه از طرف کمیته اجرایی مرکزی جمهوری فدراتیو شوروی سوسیالیستی روسیه و چه از طرف حزب کمونیست بلشویک روسیه برسیست شناخته شده است. بدینجهت بخودی خود مبرهن و کاملاً بر همه معلوم است که فقط خود کارگران و دهقانان اوکرائین در کنکره کشوری شوراهای اوکرائین میتوانند این مسئله را حل کنند و حل خواهند کرد که آیا اوکرائین با روسیه یکی شود یا اینکه بصورت جمهوری مستقل و غیر وابسته باقی ماند و در صورت اخیر چه رابطه فدراتیوی باید بین این جمهوری و روسیه برقرار گردد.

حال ببینیم این مسئله را از نقطه نظر مصالح زحمتکشان و از نقطه نظر موفقیت مبارزه آنان در راه رهائی کامل کار و زحمت از قید سرمایه چگونه باید حل کرد؟

اولاً مصالح کار ایجاب میکند که بین زحمتکشان کشورهای گوناگون و ملل مختلف کاملترین اعتماد و محکمترین اتحاد وجود داشته باشد. هواداران ملاکین و سرمایه‌داران یا بورژوازی سعی دارند کارگران را از هم جدا کنند و نفاق و خصومت ملی را تشدید نمایند تا کارگران را ناتوان سازند و قدرت سرمایه را تحکیم نمایند.

سرمایه نیروی بین المللی است. برای غلبه بر آن اتحاد بین المللی کارگران و برادری بین المللی آنان لازمست.

ما دشمن خصومت ملی، نفاق ملی و جدائی ملی هستیم. ما بین المللی و انترناسیونالیست هستیم. ما در راه اتحاد محکم و آمیختگی کامل کارگران و دهقانان کلیه ملل جهان در یک جمهوری شوروی جهانی واحد مجاهدت میورزیم.

ثانیاً زحمتکشان نباید فراموش نمایند که سرمایه‌داری، ملل را به مشت کوچکی ملل ستمگر و عظمت طلب (امپریالیست) و کامل الحقوق و ممتاز و اکثریت عظیمی ملل ستمکش و وابسته و نیمه وابسته و نامتساوی الحقوق تقسیم کرده است. جنگ کاملاً تبهکارانه و کاملاً ارتجاعی سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ این تقسیم بندی را بیش از پیش شدت داد و خشم و کین را در این زمینه حدت بخشید. قرنهایست که تنفر و بی اعتمادی ملل غیر کامل الحقوق و وابسته نسبت به ملل عظمت طلب و ستمگر و از آنجمله تنفر و بی اعتمادی مللی نظیر ملت اوکرائین نسبت به مللی نظیر ملت ولیکاروس، رویهم انباشته شده است.

ما خواستار اتحاد دواطلبانه ملل هستیم. اتحادی که هیچگونه اعمال قهری را از طرف یک ملت نسبت به ملت دیگر جایز نضرده. اتحادی که بر کاملترین اعتماد، بر درک روشن وحدت برادرانه و بر موافقت کاملاً دواطلبانه مبتنی باشد. چنین اتحادی را نمیتوان فوراً عملی ساخت؛ به چنین اتحادی باید بانهایت شکیبائی و حزم دست یافت تا کار را خراب نکرد و موجب بی اعتمادی نگردید و امکان داد تا روح بی اعتمادی که در نتیجه قرنهای ستمگری ملاکین و

سرمایه‌داران مالکیت خصوصی و خصوصیت بخاطر تقسیم و تجدید تقسیم برجای مانده است، از بین برود.

بدینجهت ما، در حالیکه بنحوی پیگیر در راه وحدت ملل مجاهدت می‌ورزیم و علیه تمامی آنچه که آنها را از یکدیگر جدا می‌سازد بی‌امان مبارزه می‌کنیم، باید بسیار محتاط و شکیبیا و نسبت به بقایای بی‌اعتمادی ملی باگذشت باشیم. ما باید نسبت به تمامی آنچه‌ی‌های بی‌گذشت و آشتی ناپذیر باشیم که در مبارزه بخاطر رهایی کار از قید سرمایه، یا مصالح کار تماس دارد، و حال آنکه مسئله تعیین مرزهای کشور اکنون تا مدت زمان معینی (زیرا ما در راه محو کامل مرزهای بین کشورها مجاهدت می‌ورزیم) مسئله ایست غیر اساسی، غیر مهم و درجه دوم. در مورد این مسئله میتوان صبر کرد و باید صبر کرد، زیرا بی‌اعتمادی ملی توده‌های وسیع دهقانان و خرده مالکین اغلب بی‌نهایت ریشه‌دار است و ناشکیبائی در این باره مستکست آنرا شدید تر سازد یعنی با امر وحدت کامل و نهائی زیان بفرساند.

تجربه انقلاب کارگری-دهقانی در روسیه یعنی انقلاب اکتبر-نوامبر سال ۱۹۱۷، تجربه پیکار پیروزمندانۀ دوساله علیه تهاجم سرمایه‌داران بین‌المللی و روسی مثل روز نشان داد که سرمایه‌داران موفق شدند تا مدتی از بی‌اعتمادی ملی دهقانان و خرده مالکین لهستانی و لاتوی و استونی و فنلاندی نسبت به ولیکاروسها استفاده نمایند، تا مدتی بین آنها و ما بر زمینه این بی‌اعتمادی تخم نفاق بیفشاندند. تجربه نشان داد که این بی‌اعتمادی بسیار بطنی بر طرف می‌گردد و از میان می‌رود و هر چه ولیکاروس‌ها، که مدت مدیدی ملت ستمگر بوده‌اند، بیشتر احتیاط و شکیبائی نشان می‌دهند، بهمان نسبت این بی‌اعتمادی بهتر از میان می‌رود. همانا باشناسائی استقلال کشورهای لهستان، لاتوی، لتونی، استونی و فنلاند است که ما با کندی، ولی بنحوی پیگیر، اعتماد عقب مانده ترین توده‌های زحمتکش کشورهای کوچک همسایه را، که پیش از همه دستخوش فریب و مطیع سرمایه‌داران بوده‌اند، جلب می‌شائیم. همانا از این راه است که ما به مطمئن ترین نحوی آنها را از زیر نفوذ سرمایه‌داران ملی «آنان» بیرون می‌کشیم و به بهترین نحوی آنها را به اعتماد کامل و به جمهوری واحد شوروی بین‌المللی آینده می‌رسانیم.

تا زمانیکه اوکرائین کاملاً از قید دنیکن‌رها نگشته است، دولت آن تا تشکیل کنفره شوراهای سراسر اوکرائین، کمیته انقلابی سراسر اوکرائین است. در این کمیته انقلابی در کنار کمونیست‌های بلشویک اوکرائین-کمونیست‌های باروتیست اوکرائینی نیز بعنوان اعضاء دولت کار می‌کنند. یکی از رجوه تمایز باروتیست‌ها با بلشویک‌ها اینستکه آنها از استقلال بیچون و جرای اوکرائین دفاع نمی‌نمایند. بلشویک‌ها این موضوع را وسیله اختلاف و جدائی قرار نمی‌دهند و این امر را هیچگونه مانعی برای کار پرولتری متفقانه نمی‌دانند. همینقدر که در مبارزه علیه یوغ سرمایه و در راه دیکتاتوری پرولتاریا وحدت باشد، کمونیست‌ها دیگر نباید در مورد مرزهای ملی و رابطه فدراتیوی یا رابطه‌ای از نوع دیگر بین کشورها اختلاف نظر داشته باشند. در بین بلشویک‌ها عمده‌ای طرفدار استقلال کامل

اوکرائین، عمده‌ای طرفدار بر فراری ارتباط فدراتیو کم و بیش محکم و عمده‌ای طرفدار یکی شدن اوکرائین و روسیه هستند.

اختلاف نظر بر سر این مسائل چایز نیست. این مسائل را کنکره شوراهای سراسر اوکرائین حل خواهد کرد.

اگر کمونیست وایکاروس روی یکی شدن اوکرائین و روسیه اصرار ورزد، اوکرائینیها به آسانی میتوانند مطمئن شوند که دفاع او از این سیاست بنا بر ملاحظات وحدت پرولترها در مبارزه علیه سرمایه نبوده، بلکه بنا بر خرافات ناسیونالیسم قدیمی ولیکاروس و امپریالیسم است. چنین عدم اعتمادی طبیعی و تا حدود معینی ناگزیر و مشروع است، زیرا ولیکاروس‌ها تحت ستمگری ملاکین و سرمایه‌داران قرن‌ها با خرافات نفکین و پلید شوینسیم ولیکاروسی تغذیه کرده‌اند.

اگر کمونیست اوکرائینی روی استقلال دولتی بیچون و جرای اوکرائین اصرار ورزد، میتوان مطمئن شد که دفاع او از این سیاست از نقطه نظر مصالح موقت کارگران و دهقانان اوکرائین در مبارزه‌شان علیه یوغ سرمایه نبوده، بلکه در نتیجه خرافات ملی حرده بورژوا منشانه و خرده مالکانه است. زیرا تجربه صدها بار با نشان داده است که چگونه «سوسیالیست‌های» خرده بورژوازی کشورهای گوناگون،- همه باصطلاح سوسیالیست‌ها اعم از لهستانی، لاتوی، لتونی و منشویک‌های گرجی و اس‌ارها و سایرین- صرفاً بمنظور اینکه سیاست سازشکارانه با بورژوازی ملی «خود» را علیه کارگران انقلابی از راه فریب عملی سازند، خود را پرنگ هواداران پرولتاریا در می‌آوردند. بهنگام حکومت کرنسکی یعنی در فوریه-اکتبر سال ۱۹۱۷ ما در روسیه ناظر این امر بودیم و اکنون در کلیه کشورهای دیگر ناظر آن هستیم.

بدینطریق کمونیست‌های وایکاروس و اوکرائین خیلی زود نسبت بیکدیگر بی‌اعتماد میشوند، چگونه میتوان علیه این بی‌اعتمادی مبارزه کرد؟ چگونه باید بر این بی‌اعتمادی فائق آمد و اعتماد متقابل بنست آورد؟

بهترین وسیله حصول این مقصود عبارتست از کار مشترک برای حفظ دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت شوروی در مبارزه علیه ملاکین و سرمایه‌داران کلیه کشورها. علیه تلاش آنان برای احیاء قدرت مطلقه خود. این کار مشترک در جریان عمل بنحوی روشن نشان خواهد داد که حل مسئله استقلال دولتی یا مرزهای کشور بهر نحوی انجام گیرد، کارگران ولیکاروس و اوکرائینی حتماً باید با یکدیگر اتحاد نظامی و اقتصادی محکم داشته باشند، زیرا در غیر اینصورت سرمایه‌داران «آنتانت» یا «اتفاق» در ثروتمند ترین کشورهای سرمایه‌داری یعنی انگلستان، فرانسه، امریکا، ژاپن و ایتالیا، ما را یک یک در هم کوفته و خفه خواهند ساخت. نمونه مبارزه ما علیه کلچالا و دنیکن، که این سرمایه‌داران آنها را از لحاظ پول و اسلحه تأمین می‌کردند، این خطر را بنحو روشنی با نشان داد.

کسیکه وحدت و اتحاد کاملاً محکم کارگران و دهقانان ولیکاروس و اوکرائینی را نقض مینماید، به کلچالاها و دنیکن‌ها و سرمایه‌داران درنده کلیه کشورها کمک میکند.

دسائس ناسیونالیستی هر نوع بورژوازی و انواع خرافات ناسیونالیستی فائق آیند و به زحمتکشان سراسر جهان نمونه‌ای از اتحاد واقعا- استوار کارگران و دهقانان ملل مختلف را در مبارزه بخاطر حکومت شوروی و بخاطر نابودی ستگری ملاکین و سرمایه‌داران و بخاطر جمهوری جهانی فدراتیو شوروی نشان دهند.

ن لنین

۲۸ دسامبر سال ۱۹۱۹.

دپلوداه شماره ۳، مورخه چهارم ژانویه

سال ۱۹۲۰.

و. ای. لنین، کلیات آثار،

چاپ چهارم روسی، جلد ۳۰،

ص-۲۶۷-۲۷۲.

بدینجهت ما کمونیست‌های ولیکاروس باید در محیط خود برضد کوچکترین تجلی ناسیونالیسم ولیکاروس با نهایت خشونت مبارزه نمائیم. زیرا این تجلیات که اصولاً خیانت نسبت به کمونیسم است، بزرگترین زیان‌ها را با میرساند و مارا از رفقای اوکرائینی جدا میکند و بدینسان بفتح دنیکیین و باند دنیکیین تمام میشود.

بدینجهت ما کمونیست‌های ولیکاروس باید در اختلاف نظرهای خود با کمونیست‌های پلشویک و باروتیست‌های اوکرائینی، در مواردیکه این اختلاف نظرها به استقلال دولتی اوکرائین و شکل‌های اتحاد آن با روسیه و بطور کلی به مسئله ملی مربوط باشد، با گذشت باشیم. گذشت ناپذیری و آشتی ناپذیری همه ما کمونیست‌ها اعم از کمونیست‌های ولیکاروس، یا اوکرائینی و یا هر ملت دیگری باید در مورد آن مسائل اساسی و حیاتی باشد که برای کلیه ملل یکسانند یعنی مسائل مربوط به مبارزه پرولتاریا، مسائل دیکتاتوری پرولتاریا و مسائل مربوط به جایز نبودن سازشکاری با بورژوازی و جایز نبودن تفرقه نیروهائی که از ما در مقابل دنیکیین دفاع مینمایند.

پیروزی بر دنیکیین، نابودی وی، محال ساختن تکرار چنین تهاجمی-چنین است منافع حیاتی کارگران و دهقانان خواه ولیکاروس و خواه اوکرائینی. این مبارزه طولانی و دشوار است، زیرا سرمایه‌داران سراسر جهان به دنیکیین کمک میکنند و به انواع دنیکیین‌ها کمک خواهند کرد.

در این مبارزه طولانی و دشوار ما کارگران ولیکاروس و اوکرائینی باید با یکدیگر محکم‌ترین اتحاد را داشته باشیم. زیرا بطور تک تک محققاً از عهده بر نخواهیم آمد مرزهای بین اوکرائین و روسیه هر طور باشد و شکل‌های مناسبات متقابل بین دو کشور بهر نحوی که باشد آنقدرها اهمیت ندارد، در این مورد میتوان و باید به گذشت تن در داد، در این مورد میتوان، هم این راه حل، هم آن یکی و هم سومی را مورد آزمایش قرار داد. -مطلوب کارگران و دهقانان و امر پیروزی بر سرمایه‌داری در نتیجه این موضوع تباه نخواهد شد.

ولی اگر ما نتوانیم اتحاد کاملاً محکمی را بین خود، بر ضد دنیکیین و سرمایه‌داران و کولاکهای کشورهای خود و کلیه کشورها حفظ کنیم، آنگاه مطلوب کار محققاً برای سالهای متمادی تباه خواهد شد. بدین معنی که سرمایه‌داران در چنین صورتی خواهند توانست هم اوکرائین شوروی و هم روسیه شوروی را در هم کوبند و مختلق سازند.

هم بورژوازی کلیه کشورها و هم انواع احزاب خرده بورژوازی، یعنی احزاب سازشکاره، که اتحاد با بورژوازی را برضد کارگران جایز میشمارند، بیش از هر چیز کوشیده‌اند تا کارگران ملیت‌های مختلف را از هم جدا سازند و بی اعتمادی را در میان آنان دامن زنند و اتحاد محکم بین المللی و برابری بین المللی کارگران را بر هم زنند. هنگامیکه بورژوازی بدین امر توفیق یابد، مطلوب کارگران تباه است. پس بگذار کمونیستهای روسیه و اوکرائین توفیق یابند با کار مشترک صبورانه و مصرانه و سرسخت خود بر

راجع به انضباط کار

نهمین کنگره حزب گهونیس (ب) روسیه (۱۹۲۹)

۲۹ مارس - ۵ آوریل سال ۱۹۲۰

گزارش کمیته مرکزی در تاریخ ۲۹ مارس

رفقا، پیش از شروع گزارش باید متفکر مردم که این گزارش نیز مانند گزارش به کنگره قبلی، به بخش تقسیم شده است: بخش سیاسی و بخش سازمانی. این تقسیم بندی مقدم بر هر چیز این فکر را پیش می آورد که کار کمیته مرکزی از حیث ظاهر، یعنی از لحاظ سازمانی، چه صورتی داشته است. نخستین سال است که حزب ما آنرا بدون پاکف میخانیلوویچ اسوردلف گذرانده است، و این ضایعه نمیتوانست در تمام سازمان کمیته مرکزی تاثیر نبخشد. هیچکس مثل رفیق اسوردلف نمیتوانست فعالیت سازمانی و سیاسی را اینطور باهم توأم سازد و ما ناچار شدیم کوشش نمائیم تا کار او بوسیله یک هیئت انجام گیرد.

کار کمیته مرکزی طی سال مورد گزارش از لحاظ کارهای جاری روزمره توسط دو هیئت منتخبه در پلنوم کمیته مرکزی انجام میگرفت که عبارت بودند از بوروی سازمانی کمیته مرکزی و بوروی سیاسی کمیته مرکزی. و ضمناً برای توافق و پیگیری تصمیمات این دو مؤسسه دبیر حزب در هر دو بورو وارد بود. بدین طریق وضع کار طوری شد که وظیفه عمده و روزمره بوروی سازمانی عبارت بود از توزیع نیروهای حزبی و وظیفه بوروی سیاسی عبارت بود از حل مسائل سیاسی، بخودی خود واضح است که این تقسیم بندی تا حدودی مصنوعی است، زیرا هیچ سیاستی را بدون منعکس نمودن آن در انتصابات و نقل و انتقالها نمیتوان عملی ساخت. بنابراین هر مسئله سازمانی اهمیت سیاسی کسب مینماید و در جریان عمل بین ما چنین مقرر گردیده است که اظهار یکی از اعضاء کمیته مرکزی کافیتس برای اینکه هر مسئله ای بنا بر ملاحظاتی، بعنوان یک مسئله سیاسی تلقی شود. کوشش برای تقسیم بندی فعالیت کمیته مرکزی بشیوه دیگر مشکل بصلاح مقرون بود و مشکل در عمل به نتیجه ای میرسید.

این شیوه کار نتایج فوق العاده مطلوبی ببار آورد: ما به موردی بر خورد نکردیم که بین این دو بورو اشکالی پدید آید. در کارهای این دو ارگان رویهمرفته توافق وجود داشت و اجرای کارها در نتیجه حضور دبیر تسهیل میگردد و ضمناً دبیر حزب تماماً و صرفاً مجری اراده کمیته مرکزی بود. برای از بین بردن هرگونه سوء تفاهمی باید از همین آغاز خاطر نشان نمائیم که فقط تصمیمات دستجمعی کمیته مرکزی متخذه در بوروی سازمانی یا در بوروی سیاسی

چرا ما با وجود کمک سرمایه داران تمام جهان به یودنیچ، کلچاک و دنیکن، بر آنها پیروز شدیم؟
چرا ما مطمئنیم که اکنون بر فروپاشیدگی اقتصادی فائق خواهیم آمد و صنایع و کشاورزی را احیا خواهیم نمود؟
ما بدانجهت بر ملاکین و سرمایه داران پیروز شدیم که سربازان سرخ و کارگران و دهقانان میدانستند که در راه امر حیاتی خویش پیکار میکنند.

ما بدانجهت پیروز شدیم که بهترین افراد تمام طبقه کارگر و بهترین افراد تمام دهقانان در این جنگ بر ضد استثمارگران قهرمانی بینظیری از خود نشان دادند، در دلوری اعجاز کردند، معرومیت های بیسابقه ای را متحمل شدند، جانفشانی کردند و استفاده جویان و ترسوها را بیرحمانه از صفوف خود بیرون راندند.

اکنون هم ما مطمئنیم که بر فروپاشیدگی اقتصادی پیروز خواهیم شد. زیرا بهترین افراد تمام طبقه کارگر و بهترین افراد تمام دهقانان با همان آگاهی و همان عزم جزم و با همان قهرمانی برای مبارزه بیا میخیزند.

و هنگامیکه میلیونها زحمتکش، همچون تن واحد، متحد میشوند و از بهترین افراد طبقه خود پیروی مینمایند، آنوقت پیروزی تأمین است. استفاده جویان را از ارتش بیرون رانده ایم. همه ما اکنون میگوئیم:

مرده باد استفاده جویان، مرده باد کسانیکه در فکر نفع خود و در فکر معامله گری و در فکر تن باز زدن از کار هستند. مرده باد کسانیکه از فداکاریهای ضروری برای پیروزی ترس دارند! زنده باد انضباط کار، اشتیاق به کار، وفاداری نسبت به مطلوب کارگران و دهقانان!

افتخار جاودان بر کسانیکه در نخستین صفوف ارتش سرخ شهید شده اند!

افتخار جاودان بر کسانیکه اکنون میلیونها زحمتکش را بدنبال خود می برند و بانهایت اشتیاق در نخستین صفوف ارتش کار گام بر میدارند!

نطق ایراد شده در پایان مارس سال ۱۹۲۰.

نخستین بار در ۲۱ ژانویه سال ۱۹۲۸

در شماره ۱۸ روزنامه پرلودا، بچاپ رسید.

و ای لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم روسی،

جلد ۳۰، ص ۴۰۸

و با در یلنوم کمیته مرکزی صرفاً یک چنین تصمیماتی توسط دبیر کمیته مرکزی حزب بموقع اجرا گذارده میشد. در غیر اینصورت جریان کار کمیته مرکزی نمیتواند صحیح باشد.

پس از این تذکرات مختصر در باره ترتیبات داخلی کار کمیته مرکزی من بوظیفه خود یعنی گزارش کمیته مرکزی میپردازم. گزارش دادن در باره کار سیاسی کمیته مرکزی وظیفه ایست بس دشوار، هر آینه این وظیفه بمعنای اخص کلمه درک گردد. طی این سال بخش اعظم کار بوروی سیاسی عبارت بوده است از حل روزمره هرگونه مسئله‌ای که پیش می‌آمده و به سیاست مربوط بوده و عملیات مؤسسات دولتی و حزبی و کلیه سازمانهای طبقه کارگر و تمام فعالیت جمهوری شوروی را در بر میگرفته و هدفش هدایت این کار بوده است. بوروی سیاسی تمام مسائل مربوط به سیاست بین المللی و داخلی را حل نمیکرده است. واضعست که شمارش این مسائل، ولو بطور تقریب هم باشد، امریست محال. در نشریه ایکه کمیته مرکزی مقارن با تشکیل این کنگره بچاپ رسانده، شما مطالب لازم را برای تلخیص خواهید یافت. تکرار این مطالب در این گزارش از حیثه قدرت من خارج است و تصور میکنم برای نمایندگان هم جالب نباشد. هر يك از ما ضمن کار در یکی از سازمانهای حزبی یا دولتی، همه روزه سیر تغییرات فوق العاده سریع مسائل سیاسی را اعم از مسائل خارجی و داخلی تعقیب مینماییم خود حل این مسائل، به آن صورتیکه در فرمانهای حکومت شوروی و در جریان فعالیت سازمانهای حزبی و در هر چرخشی متظاهر میکردید، حاکی از ارزیابی و نظر کمیته مرکزی حزب بوده است. باید گفت که مسائل باندازه‌ای زیاد بود که حل آنها غالباً با عجله فوق العاده‌ای انجام میگرفت و فقط در پرتو آشنایی کامل اعضاء هیئت با یکدیگر و اطلاع از سایه روشنهای عقاید و اعتماد متقابل، انجام کارها ممکن بود. در غیر اینصورت انجام این کار حتی از عهده یک هیئتی سه بار بزرگتر از اینهم ساخته نبود. اغلب پیش آمد میکرد که در حل مسائل بفرنج مذاکرات تلفنی جایگزین جلسات می‌گردید این کار با اطمینان به این امر انجام میگرفت که برخی از مسائل مورد اختلافی، که بفرنج بودن آنها از پیش عیان بود، از نظر دور نخواهد شد اکنون که من باید به گزارش عمومی میپردازم بخود اجازه میدهم بجای شرح وقایع بر حسب تاریخ وقوع آنها و بجای گروهبندی موضوعات، روی نکات عمده ایکه پیش از همه حائز اهمیت هستند و آنها روی آن نکاتی مکت نمایم که تجربه دیروز یا بهتر بگوئیم تجربه سال سپری شده را با وظائفی که در برابر ما قرار دارند، مربوط میسازند.

زمان نوشتن تاریخ حکومت شوروی هنوز نرسیده است. و اگر هم رسیده باشد باز بعقیده من - و تصور میکنم همچنین بعقیده کمیته مرکزی - ما قصد نداریم مورخ باشیم و مطمح نظر ما حال و آینده است. ما سال مورد گزارش را بمنزله مصالح کار، و یا درس و یا پله اولیه‌ای در نظر میگیریم که حرکت بعدی خود را باید از آنجا آغاز کنیم. از این نقطه نظر کار کمیته مرکزی به دو رشته بزرگ تقسیم میشود: کاریکه با وظائف جنگی یعنی وظائفی مربوط بوده است که موقعیت بین المللی جمهوری را تعیین مینماید و کاریکه به ساختمان داخلی یعنی ساختمان اقتصادی صلح آمیز مربوط بوده و شاید فقط

از پایان سال گذشته یا آغاز سال جاری، رفته رفته در سطح اول جای گرفت و این هنگامی بود که کاملاً معلوم شد که ما دیگر در جهات قاطع جنگ داخلی به پیروزی قطعی نائل آمدیم. در بهار سال گذشته وضع جنگی ما به منتها درجه دشوار بود و چنانکه بخاطر دارید ما شکستهای زیاد و تعرضهای تازه و عظیم و غیر مترقبه‌ایرا که قبلاً نمیتوانستیم پیشبینی کنیم از طرف نمایندگان ضد انقلاب و نمایندگان آنتانت، در پیش داشتیم. بدینجهت کاملاً طبیعی است که بخش اعظم این دوران صرف کارهای مربوط به اجرای وظیفه جنگی، یعنی وظیفه جنگ داخلی، میشد، که بنظر افراد بزدل و بطریق اولی بنظر حزب منشویک‌ها، اسرارها و سایر نمایندگان دموکراسی خرده بورژوازی، بنظر توده عناصر بینابینی وظیفه‌ای حل نشدنی می‌آمد و لذا آنها را وادار میساخت باصداقت کامل بگویند که این وظیفه حل نشدنیست و روسیه عقب مانده و ضعیف شده است و چون انقلاب در باختر بطول انجامید است روسیه نمیتواند بر نظام سرمایه‌داری سراسر جهان پیروز گردد. لذا ما میبایست در موضع خود باقی مانده با عزمی راسخ و اطمینانی مطلق بگوئیم که پیروز خواهیم شد و شعار: همه چیز برای پیروزی و همه چیز برای جنگ، را عملی سازیم.

بخاطر این شعار بر ما لازم می‌آمد بنوعی کاملاً آگاهانه و آشکار به عدم ارضاء یکسلسله از حیاتی‌ترین تقاضاها تن در دهیم و با اطمینان باینکه ما باید تمام قوا را برای جنگ متمرکز سازیم و در این جنگ که آنتانت بما تحمیل نموده است پیروز گردیم، غالباً بسیاری از اشخاص را از کمك محروم سازیم. و فقط در سایه آنکه حزب پاسدار بود و انضباط اکیدی در آن حکمرانی میکرد و اتوریته حزب همه ادارات و مؤسسات را متحد میساخت و دهها و صدها و هزارها و سر انجام میلیونها نفر همچون تن واحدی از شعاری که کمیته مرکزی داده بود پیروی میکردند و قربانیهای بیسابقه‌ای داده شد، معجزه‌ای که وقوع یافت توانست وقوع یابد فقط بدینجهت بود که ما، علی رغم هجوم دو باره و سه باره و چهار باره امپریالیست‌های آنتانت و امپریالیست‌های سراسر جهان، قادر شدیم به پیروزی نائل آئیم. و بدیهیست که ما نه تنها روی این جانب مسئله تکیه میکنیم، بلکه باید در نظر داشته باشیم که این جانب مسئله درسی بما می‌آموزد حاکی از این که بدون انضباط و بدون مرکزیت، ما هرگز این وظیفه را عملی نمیساختیم. قربانیهای بیسابقه‌ای که ما برای نجات کشور از شر ضد انقلاب و برای پیروزی انقلاب روس بر دنیکن و یودنیچ و کلاچاک متحمل شدیم وثیقاً انقلاب اجتماعی جهانی‌است. برای اینکه این امر عملی شود میبایست در حزب انضباط، مرکزیت اکید و اطمینان مطلق وجود داشته باشد باینکه جانفشانیهایی سنگین و بیسابقه دهها و صدها هزار نفر به عملی شدن کلیه این وظائف کمك خواهد نمود و این امر واقعاً ممکنست انجام گیرد و تامین گردد. و برای حصول این امر هم لازم بود که حزب ما و آن طبقه‌ای که دیکتاتوری را عملی میسازد، یعنی طبقه کارگر عناصری باشند که میلیونها زحمتکش را خواه در روسیه و خواه در سراسر جهان متحد نمایند.

اگر در این باره تعمق شود که بالاخره عمیق ترین علت

این نکته که یکجنین محزه تاریخی بوقوع پیوست و يك کشور ضعیف و ناتوان و عقب مانده بر نیرومندترین کشورهای جهان پیروز گردید چه بوده است، آنوقت می بینیم که این همانا مرکزیت و انضباط و جانفشانیهای بیسابقه بوده است. بر روی چه زمینه ای؟ میادونها زحمتکش، در کشوری که از همه جا تربیتش کمتر است، فقط بر روی این زمینه میتوانستند به شکل و عملی نمودن این مرکزیت و این انضباط نائل آیند که کارگرانی که مکتب سرمایه داری را گفراشته اند توسط سرمایه داری متحد شده بودند و پرولتاریا در هر يك از کشورهای پیشرو و در کشورهایی که پیشروترند بمقیاس وسیعتره با یکدیگر متحد میشد؛ از سوی دیگر علت این امر آنستکه وجود مالکیت مالکیت سرمایه داری، مالکیت کوچک در تولید کالائی موجب تفرقه میگردد، مالکیت موجب تفرقه است و حال آنکه ما متحد میسازیم و میلیونهای هر چه بیشتری از زحمتکشان را در سراسر جهان متحد میسازیم. اکنون این حقیقت، میتوان گفت حتی بر کورها، و بهر حال بر آنکسانی از آنها که مایل بدیدن آن نبودند معلومست. هر چه ما جلوتر رفتیم دشمنان ما بیشتر دچار تفرقه گردیدند. موجب تفرقه آنها مالکیت سرمایه داری، مالکیت خصوصی در شرایط تولید کالائی است، خواه سخن بر سر خرده مالکینی باشد که از راه فروش مازاد غله معامله گری میکنند و از قبل کارگران گرسنه ثروت میاننوزند و خواه بر سرمایه داران کشورهای گوناگون، حتی اگر این کشورها دارای اقتدار نظامی باشند و جامعه ملل، یا جامعه واحد کبیره، کلیه ملل پیشرو جهان را تاسیس نمایند. چنین وحدتی سراپا موهوم، سراپا فریب و سراپا کذب است. و ما دیدیم که بزرگترین نمونه آن، یعنی جامعه ملل، کذائی که میکوشید حق اداره امور کشورها را تقسیم کند و جهان را تقسیم نماید. این اتحاد کذائی طلبی بود میان تپی که فوراً از هم ترکیب، زیرا بنای آن را بر مالکیت سرمایه داری نهاده بودند. ما این موضوع را در وسیعترین مقیاس تاریخی مشاهده نمودیم و این مؤید آن حقیقت اساسی است که ما حقانیت خود و اطمینان مطلق خود را به پیروزی انقلاب اکتبر و باین که ما دست بکاری میزنیم، که باوجود تمام دشواری آن و تمام موانع موجوده، میلیونها زحمتکش در سراسر جهان به آن خواهند پیوست، بر پایه اعتراق بدان بنا نهاده ایم. ما میدانستیم که دارای متفقینی هستیم و باید بتوانیم در يك کشور که تاریخ وظیفه پر افتخار و بسیار دشواری را به آن محول ساخته است جانفشانی نمائیم تا بتوانیم قربانیهای بیسابقه را صد بار جبران کنیم، زیرا هر ماه اضافی که ما در کشور خود زندگی کنیم میلیونها متفق در کلیه کشورها برای ما فراهم خواهد آورد.

و اگر سر انجام در این باره تصق شود که چرا وضع طوری شد که ما میتوانستیم پیروز گردیم و میبایستی پیروز گردیم، در جواب باید بگوئیم که علت آن فقط این بود که تمام دشمنان ما که در صورت ظاهر انواع پیوندها را با نیرومندترین دول جهان و نمایندگان سرمایه داشتند، هر اندازه هم که در صورت ظاهر بایکدیگر متحد بودند، متفرق از کار در آمدند و در ماهیت امر همان پیوند درونی آنها متفرقشان میساخت و بجان یکدیگر میانداخت و مالکیت سرمایه داری آنها را متلاشی مینمود و از متفق به درنده وحشی تبدیل میکرد،

بطوریکه آنها نمیدیدند که روسیه شوروی بر شماره هواداران خود در بین سربازان انگلیسی که در آرخانگلسک پیاده شده اند و در بین ناویان فرانسوی که در سواستوپل پیاده شده اند و در بین کارگران کلیه کشورها که سوسیال-سازشکاران آنها بلااستثناء در کلیه کشورهای پیشرو جانب سرمایه را گرفته اند، میافزاید. و این علت اساسی این عمیقترین علل، سر انجام ما را به مطمئنترین پیروزی رساند و آن منبعی شد که کماکان مهمترین منبع دفع ناپذیر و پایان ناپذیر نیروی ما باقیمانده است و بما اجازه میدهد بگوئیم که هنگامیکه ما در کشور خود دیکتاتوری پرولتاریا را کاملاً عملی ساختیم و اتحاد نیروهای وی را از طریق پیشاهنگ یعنی حزب پیشرو وی بعد اکثر تامین نمودیم، آنوقت میتوانیم انتظار انقلاب جهانی را داشته باشیم. و این در حقیقت تجلی اراده و تجلی عزم پرولتاری به مبارزه و اتحاد میلیونها و دهها میلیون کارگر در کلیه کشورها است.

حضرات بورژواها و بااصلاح سوسیالیستهای انترناسیونال دوم اینها را عبارات تبلیغاتی نامیدند. نه، این يك واقعیت تاریخی است که بوسیله تجربه خونین و شاق جنگ داخلی در روسیه تأیید گردیده است، زیرا این جنگ داخلی جنگی بود بر ضد سرمایه جهانی و این سرمایه، در جریان زده خورد، خود بخود شیرازه اش از هم پاشید و خود خویشتن را بلعید و حال آنکه ما، در کشوری که پرولتاریای آن از قحطی و تیفوس هلاک میشد از این جنگ آبدیده تر و نیرومندتر بیرون آمدیم. ما در این کشور، زحمتکشان تازه و تازه تری را بخود ملحق ساختیم. آنچه که سابقاً بنظر سازشکاران عبارت پردازی تبلیغاتی می آمد و بورژوازی عادت کرده بود به آن بخندد، در این سال انقلاب ما و بویژه در سال مورد گزارش بطور قطعی بواقعیت تاریخی مسلمی تبدیل گردید که امکان میدهد با اطمینانی راسخ گفته شود که چون ما توانستیم این عمل را انجام دهیم پس بدینوسیله تأیید میگردد که ما دارای يك پایه جهانی هستیم که وسعت آن از پایه کلیه انقلابهای پیشین بینهایت بیشتر است. ما دارای يك اتحاد بین المللی هستیم که در هیچ جا به ثبت نرسیده و رسیت نیافته است و از نقطه نظر حقوق مدنی، واجد هیچ چیزی نیست، ولی در واقعیت امر، در جهان متلاشی شونده سرمایه داری، واجد همه چیز هست. هر يك ماهی که ما مواضعی بتصرف خود در می آوردیم یا این مواضع را، در مقابل دشمنی که از لحاظ نیرومندی سابقه نداشته است، حفظ میگردیم، بتمام جهان نشان میداد که ما ذیعقیم و لذا میلیونها تن افراد جدید بسوی ما می آمدند.

این پیروسه-دشوار بنظر میرسید و با شکستهای عظیمی همراه بود. از پی ترور سفید بیسابقه در فنلاند اتفاقاً در سال مورد گزارش شکست انقلاب مجارستان فرا رسید که نمایندگان آنتانت آتراء، بموجب قرار داد سری با رومانی و از راه فریب پارلمانهای خود، خفه ساختند.

این ردیالانه ترین خیانت و توطئه ای بود از طرف آنتانت بین المللی تا بکمک ترور سفید انقلاب مجارستان را خفه کنند. ما دیگر در این باره چیزی نمیگوئیم که اینها چگونه بوسائل گوناگون با

سازشکاران آلمانی سازش میکردند تا انقلاب آلمان را خفه سازند و چگونه این افراد، که لیکنخت را آلمانی شرافتمند میخواندند، بعدها با تفاق امپریالیست‌های آلمانی مثل سگ هاری به این آلمانی شرافتمند پریدند. آنها از تمام حدود قابل تصور فراتر رفتند و هر يك از این سرکوبی‌هایی که از جانب آنان اعمال میشد فقط ما را محکم میساخت و تقویت میکرد و زیر پای آنها را خالی مینمود.

و بعقیده من این تجربه اساسی که ما بدست آورده‌ایم باید پیش از هر چیز از طرف ما در نظر گرفته شود. در اینجا باید پیش از هر چیز در این باره تعمق شود که چگونه تحزیه و تحلیل یعنی توضیح این موضوع که چرا ما پیروز شدیم و چرا این قربانیهای جنگ داخلی صد بار جبران گرهید مبنای کار تبلیغی و ترویجی ما قرار گیرد و بر اساس این تجربه چگونه باید رفتار کرد تا در جنگ دیگره جنگ در جبهه بدون خونریزی، در جنگی که فقط شکل آن تغییر کرده ولی بدست همان نمایندگان قدیمی و نوکران و پیشوایان جهان قدیمی سرمایه‌داری با عناد و سبیت و خشم بیشتری بر ضد ما انجام میگیرد، به پیروزی نائل آمد. در انقلاب ما پیش از هر انقلاب دیگری این قانون تأیید گردید که نیروی انقلاب، نیروی هجوم، انرژی، عزم و شکوه و جلال پیروزی آن در عین حال نیروی مقبوت بورژوازی را شست میدهد. هر چه ما بیشتر پیروز میگردیم بهین نسبت هم استثمارگران سرمایه‌دار بیشتر طرز متحد شدن را یاد میگیرند و به تعرضهای فطمی تر می‌پردازند. زیرا شما همه خیلی خوب بخاطر دارید (از لحاظ زمانی از این موضوع مدت زیادی نگذشته، ولی از لحاظ سیر حوادث خیلی از آن گذشته است) که در آغاز انقلاب اکتبر به بلشویسم همچون يك پدیده عجیب مینگریستند؛ و اگر در روسیه مجبور شدند خیلی زود از این نظر دست بردارند، در اروپا هم از این نظر، که انعکاس عدم تکامل و ضعف انقلاب پرولتری بود، دست کشیدند. بلشویسم به دیدنه جهانی بدل گردید و انقلاب کارگری سر برافراشت. سیستم شوروی که ما ضمن ایجاد آن در اکتبر از اصول سال ۱۹۰۵ پیروی مینمودیم و تجربه شخصی میان دوختم يك دیدنه جهانی- تاریخی از کار در آمد.

اکنون دو اردوگاه با آگاهی کامل بدون کوچکترین لغزائی بمقیاس جهانی در برابر یکدیگر ایستاده‌اند. باید بگوئیم که در همین سال جاری بود که این دو اردوگاه برای مبارزه فطمی و نهائی در برابر یکدیگر ایستادند و ما اکنون درست در دوران کار این کنگره، شاید بتوان گفت که یکی از مهمترین و قاطعترین لحظات تمام نشده و گذرنده انتقال از جنگ به صلح را میگردانیم.

شما همه میدانید که برسر سران دول امپریالیستی آنتانت که در سراسر جهان نعره میکشیدند: «ما هرگز جنگ علیه زورگویان، راهزنان، غاصبین حکومت، مخالفین دموکراسی، یعنی بلشویک‌ها را قطع نخواهیم کرده چه ما آمد، چگونه آنها ابتدا مجبور شدند معاصره را بر دارند و چگونه تلاش آنان برای متحد ساختن دول کوچک عقیم ماند و علت هم این بود که ما توانستیم نه تنها کارگران همه کشورها، بلکه بورژوازی کشورهای کوچک را نیز بسوی خود جلب نمائیم، زیرا امپریالیست‌ها نه تنها کارگران کشورهای خویش، بلکه بورژوازی کشورهای کوچک را نیز مورد ششگری قرار میدهند.

شما میدانید که چگونه ما بورژوازی مردم را در داخل کشورهای پیشرو بسوی خود جلب نمودیم و اکنون لعظه‌ای فرا رسیده است که آنتانت وعده‌ها و التزامات سابق خود را نقض مینماید. قرار دادهای خود را، که ضمناً دهها بار با گارد سفیدهای مختلف روسی منعقد کرده است نقض مینماید و اکنون با این قراردادها در کنار طشت شکسته خود نشسته است. زیرا برای این قراردادها صدها میلیون خرج کرد و کار خود را بی پایان فرستاد.

اکنون آنتانت پس از برداشتن محاصره عملاً مذاکرات صلح را با جمهوری شوروی آغاز نموده است و اکنون هم این مذاکرات را بی پایان خود نپرساند، بدینجهت دول کوچک ایمان خود را باو و به قوای او از دست داده‌اند. ما مینیمیم که برای وضع آنتانت، برای وضع خارجی آن از نقطه نظر مفاهیم عادی حقوقی هیچگونه تعریفی نمیتوان بیان کرد. دول آنتانت با بلشویک‌ها نه در حالت صلحند و نه در حالت جنگ، آنها هم ما را برسمیت میشناسند و هم نمیشناسند و این تلاشی کامل در بین دشمنان ما، که مطمئن بودند برای خود کسی هستند نشان میدهد که آنها چیزی نیستند جز یکمشت درنده سرمایه‌دار که بین آنها تفاق افتاده است و بکلی عاجزند از اینکه اقدامی برضد ما بنمایند.

اکنون وضع طوریت که لاتوی رسماً پیشنهادهایی برای صلح بنا داده است؛ فنلاند تلگرافی فرستاده است که جر آن رسماً از تعیین خط آتش بس سخن گفته میشود ولی این در ماهیت امر انتقال به سیاست صلح است. سر انجام لهستان، همان لهستانی که نمایندگان آن به سمت خاصی اسلحه برخ میکشیدند و کماکان این عمل را ادامه میدهند همان لهستانی که پیش از هر چیز قطارهای حامل توپ در یافت میکرد و میکند و بوی وعده داده میشد و میشود که در صورت ادامه مبارزه با روسیه از هر جهت بوی کمک شود، حتی این لهستان، که وضع تا استوار دولت آن ویرا مجبور میکند بهر گونه ماجراجویی جنگی تن در دهد، این لهستان دعوتی برای افتتاح باب مذاکرات صلح فرستاده است. باید به منتها درجه با احتیاط بود. سیاست ما پیش از هر چیز يك روش کاملاً دقیق را ایجاب مینماید در اینجا از همه دشوار تر پیدا کردن سمت صحیح است، زیرا از آن خطی که قطار روی آن ایستاده است کسی خبر ندارد و خود دشمن هم نمیداند در آتیه چه خواهد کرد. آقایان نمایندگان سیاست فرانسه که پیش از همه لهستان را به حمله تحریک مینمایند و نیز سران لهستان ملاکی- بورژوازی نمیدانند که در آتیه چه خواهد شد و نمیدانند که خود چه میخواهند. آنها امروز میگویند: «آقایان چند قطار حامل توپ و چند صد میلیون بدهید آنوقت ما آماده‌ایم با بلشویک‌ها بجنگیم». آنها اخبار مربوط به اعتصابات را که در لهستان روبه افزایش است مخفی میکنند و به سانسور فشار می‌آورند تا حقیقت را مکتوم دارد. ولی جنبش انقلابی در آنجا زامن میگیرد. رشد انقلاب در آلمان، در فاز جنید و در مرحله جدید آن، یعنی هنگامی که کارگران پس از غائله کورنیلف آلمانی، به تشکیل ارتش‌های سرخ مشغولند، صریحاً حاکی از آنست (بموجب آخرین تلگرافهای واصله از آنجا) که کارگران روز بروز بیشتر به جوش و خروش می‌آیند خود نمایندگان لهستان بورژوازی-ملاکی رفته رفته این فکر به ذهنشان

رسوخ مینماید که: «آیا دیر نشده است و آیا در لهستان زود تر از آنکه بوسیله یک اقدام دولتی صلح یا جنگ اعلام گردد، حکومت شوروی بر پا نخواهد شد». آنها نمیدانند چه بکنند. آنها نمیدانند که فردا چه چیزی برایشان ببار خواهد آورد.

ما میدانیم که هر ماهی که میگذرد قوای ما را بمیزان عظیمی تقویت مینماید و بیش از پیش تقویت خواهد کرد. بدینجهت ما از لحاظ بین المللی از هر زمان دیگری استوارتر ایستاده ایم. ولی ما باید نسبت به بحران بین المللی فوق العاده با احتیاط بوده و برای بر خورد با هر گونه حادثه غیر مترقبه‌ای آماده باشیم. ما از لهستان پیشنهاد رسمی برای صلح در یافت داشته‌ایم. این حضرات در وضع نومیدانه‌ای بسر میبرند، بعدی نومیدانه که دوستانشان، یعنی سلطنت طلبان آلمان، که افرادی باتربیت تر و دارای تجربه سیاسی و معلومات بیشتری هستند، به ماجراجوئی دست زدند و غائله کورنیلفی بر پا نمودند. بورژوازی لهستان پیشنهاد صلح میدهد، زیرا میدانند که ماجراجوئی ممکنست نتیجه اش غائله کورنیلف لهستانی باشد. ما که میدانیم دشمن ما، دشمنی که نمیدانند چه میخواهد بکند و فردا چه خواهد کرد، در وضع دشوارنومیدانه ایست، باید با اطمینانی راسخ بخود بگوئیم، با وجود آنکه پیشنهاد صلح داده شده باز امکان جنگ وجود دارد. پیشبینی رفتار آینده آنها غیر ممکن است. ما این افراد را دیده‌ایم و ما این کرنسکی‌ها و منشویک‌ها و اس‌رها را میشناسیم. طی این دو سال ما دیدیم که چگونه آنها امروز به کلچاک، فردا تقریباً به بلشویک‌ها و پس فردا به دنیکین می‌پیوستند و همه اینها را هم با عبارت پردازی در باره آزادی و دموکراسی پرده پوشی میکردند. ما این حضرات را میشناسیم و بدینجهت با هر دودست پیشنهاد صلح را میچسبیم و به حداکثر گذشت تن در میدهیم و مطمئنیم که صلح با دول کوچک کارها را بینهایت بار بهتر از جنگ پیش خواهد برد، زیرا امپریالیست‌ها توده‌های زحمتکش را با جنگ میفریفتند و حقیقت مربوط به روسیه شوروی را در زیر آن پنهان میداشتند و لذا هر نوع صلحی عمدتاً بیشتر و وسیعتر رها را برای نفوذ ما خواهد گشود. نفوذ ما طی این سالها هم زیاد بوده است. انترناسیونال سوم، انترناسیونال کمونیستی پیروزیهای بینظیری بدست آورده است. ولی با اینهمه ما میدانیم که جنگ را هر روزی ممکن است بما تحمیل نمایند. دشمنان ما خودشان هنوز نمیدانند در این مورد چه کاری از دستشان ساخته است.

در اینکه تمارکات جنگی جریان دارد هیچگونه تردیدی نیست. بسیاری از همسایگان روسیه و شاید هم بسیاری از دول غیر همسایه اکنون به تسلیح خویش مشغولند. بدینجهت است که ما ناچاریم پیش از هر چیز در سیاست بین المللی خود مانور بکنیم و استوار تر از همه آن خط مشی را ادامه دهیم که در پیش گرفته‌ایم و برای همه چیز آماده باشیم. جنگ در راه صلح را ما با انرژی فوق العاده‌ای انجام دادیم. این جنگ نتایج درخشانی ببار می‌آورد. در این عرصه پیکار ما بهتر از هر جا خود را نشان دادیم و بهر حال در این عرصه خود را بدتر از عرصه فعالیت ارتش سرخ یعنی بدتر از جبهه خونین نشان ندادیم. ولی انعقاد صلح با ما بسته به اراده دول

کوچک، ولو خواستار صلح هم باشند، نیست. آنها سراپا غرق در قرض کشورهای آنتانت هستند و این کشورها بایکدیگر شدیداً در ستیزه جوئی و رقابت میباشند. بدینجهت ما باید بخاطر داشته باشیم که از نقطه نظر وضعی که جنگ داخلی و جنگ برضد کشورهای آنتانت بمقیاس جهانی - تاریخی ایجاد نموده است. امکان صلح البته وجود دارد.

ولی ما در همان حالیکه بسوی صلح گام بر میداریم باید با تمام قوا خود را برای جنگ آماده نمائیم و بهیچوجه ارتش را خلع سلاح نکنیم. ارتش ما تضمین واقعی است در برابر اینکه دول امپریالیستی کوچکترین تلاش و کوچکترین سوء قصدی بعمل نیآورند. زیرا اگر هم آنها بتوانند به برخی موفقیتهای زود گذر در آغاز کار امیدوار باشند، باز هیچیک از آنان باقی نخواهد ماند که روسیه شوروی تارومارش نسازد. این مطلب را ما باید بدانیم و اینموضوع باید اساس کار تبلیغ و ترویج ما قرار گیرد و ما باید بتوانیم خود را برای این امر آماده سازیم و آن مسئله ای را که در شرایط خستگی روز افزون ما را وادار میسازد هر دو وظیفه را با هم توأم کنیم، حل نمائیم.

حال به ذکر مهمترین ملاحظاتی اصولی می پردازیم که ما را وادار میکند با عزمی جزم توده‌های زحمتکش را براه استفاده از ارتش برای حل مسائل اساسی روز سوق دهیم. منبع قدیمی انضباط یعنی سرمایه ضعیف گردیده و منبع قدیمی اتحاد از بین رفته است. ما باید انضباط دیگر و منبع دیگری برای انضباط و اتحاد بوجود آوریم. آنچیزیکه جنبه اجبار دارد موجب برآشتگی و فریاد و همنه و عربده دموکراسی بورژوازی میگردد که از «آزادی» و «برابری» دم میزنند، بدون آنکه بدین نکته پی ببرند که آزادی برای سرمایه جنایتی است بر ضد کارگران و برابری سیر و گرسنه جنایتی است برضد زحمتکشان. ما، برای مبارزه علیه دروغ، کار موظف و اتحاد زحمتکشان را عملی میسازیم بدون اینکه ذره‌ای از بکاربردن شیوه اجبار بترسیم، زیرا انقلاب در هیچ جا بدون اجبار عملی نشده است و پرولتاریا حق دارد شیوه اجبار را بکاربرد، تا بهر قیمتی شده موقعیت خود را حفظ نماید. وقتی حضرات بورژوا، حضرات سازشکاران، حضرات اعضاء حزب مستقل آلمان و حزب مستقل اتریش و طرفداران لاونگه در فرانسه راجع به عامل تاریخی بحث میکردند، همواره عاملی نظیر عزم انقلابی و استواری و تزلزل ناپذیری پرولتاریا را فراموش میکردند. و این همان تزلزل ناپذیری و آبدیدگی پرولتاریای کشور ماست که بخود و بدیگران گفت و عملاً ثابت کرد که ترجیح میدهد تا آخرین نفر نابود شود ولی اراضی خود را بکسی نهد و از پرنسیپ خود، از پرنسیپ انضباط و سیاست استواری که باید همه چیز را در راه آن فدا کرد، عدول نوزد. در لحظه تلاشی کشورهای سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار، در لحظه نومیدی و بحران آن، تنها این عامل سیاسی حلال مشکلات است. عبارت پردازی در باره اقلیت و اکثریت، در باره دموکراسی و آزادی، هر قدر هم قهرمانان دوران تاریخی گذشته به آن اشاره کنند، هیچ چیزی را حل نمیکند. در اینجا آگاهی و استواری طبقه کارگر حلال مشکلات است. اگر طبقه کارگر برای جانفشانی آماده باشد، اگر وی ثابت کرده باشد

که میتواند تمام قوای خود را بکار اندازد، آنوقت مشکل را میتوان حل کرد. همه چیز فدای حل این مشکل، عزم جزم طبقه کارگر و تزلزل ناپذیری وی در عملی ساختن شعار خود حاکی از اینکه بهتر است نابود شویم ولی تسلیم نکرده‌یم، نه تنها عامل تاریخی است بلکه عاملیست قاطع و پیروزی آور.

از این پیروزی و از این اطمینان ما به حیطة آن مسائلی در رشته ساختمان اقتصادی صلح آمیز انتقال می یابیم و رسیده‌ایم که حل آنها وظیفه عمده کنگره ما است. در این مورد بعقیده من نمیتوان از گزارش یولیت بوزوی کمیته مرکزی یا عبارت صحیحتر از گزارش سیاسی کمیته مرکزی سخن گفت؛ باید صریح و آشکار گفت: آری رفقا، این مسئله ایست که شما آنرا حل خواهید کرد و شما با اوتوریته عالیترین مقام حزبی باید آنرا مورد سنجش قرار دهید. ما این مسئله را به نحوی روشن در برابر شما مطرح نمودیم، ما خط مشی معینی را اتخاذ کرده‌ایم. وظیفه شما اینست که تصمیم ما را بطور قطعی تصویب نمایید، اصلاح کنید یا تغییر بدهید. ولی کمیته مرکزی در گزارش خود باید بگوید که وی در مورد این مسئله اساسی و مبرم خط مشی کاملاً معینی را اتخاذ نموده است. آری اکنون وظیفه آنست که برای انجام وظائف صلح آمیز ساختمان اقتصادی و وظائف احیاء صنایع ویران شده تمام قوایی که پرولتاریا و وحدت مطلق وی میتواند متمرکز سازد، بکار انداخته شود. در اینجا انضباطی آهنین و ورزی آهنین لازمست که بدون آن ما نمیتوانستیم نه تنها دو سال واندی، بلکه حتی دو ماه دوام آوریم. ما باید بتوانیم از پیروزی خود استفاده کنیم، از طرف دیگر باید دانست که این انتقال مستلزم قربانیهای زیادست که بدون آنهام کشور ما از این قربانیها بسیار داده است.

جنبه اصولی قضیه برای کمیته مرکزی روشن بود. تمام فعالیت ما تابع این سیاست و متوجه این هدف بود. مثلاً مسئله‌ای نظیر رهبری جمعی و یکتا رئیسی که شما باید آنرا حل کنید، این مسئله که جزئی از کل بنظر میرسد و اگر آنرا از رشته ارتباطش بیرون کشند، البته بخودی خود نمیتواند مدعی داشتن اهمیت اصولی اساسی باشد. باید بهر نحوی شده از نقطه نظر دستوردهی اساسی معلومات ما، تجربه ما و عمل انقلابی ما مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً بما میگویند: رهبری جمعی یکی از شکلهای شرکت توده‌های وسیع در اداره امور است. ولی ما در کمیته مرکزی راجع به این مسئله صحبت کرده‌ایم و تصمیم گرفته‌ایم و باید در برابر شما گزارش بدهیم؛ رفقا با این آشفته فکری نتوریک نمیتوان سازگارش. اگر ما در مورد مسئله اساسی فعالیت چنگی و چنگ داخلی خود بکنیم این آشفته فکری نتوریک را بخود راه میدادیم، خورد شده بودیم و بحق هم خورد شده بودیم.

رفقا، اجازه بدهید بمناسبت گزارش کمیته مرکزی و طرح مسئله شرکت طبقه جدید در اداره امور بر اساس رهبری جمعی یا یکتارئیسی کمی تئوری بیان کنم و این نکته را متذکر مردم که طبقه چگونه امور را اداره میکنند و سیادت طبقه در چه چیزی متظاهر میگردد. ما از این لحاظ تازه کار نیستیم و فرق انقلاب ما با انقلاب‌های پیشین اینستکه در انقلاب ما خیابانی وجود ندارد. وقتی طبقه جدید جایگزین طبقه قدیم شد فقط با مبارزه بی امان علیه طبقات دیگر

میتواند خود را بر جای نگاهدارد و فقط در صورتی به پیروزی نهائی خواهد رسید که بتواند کار را به نحو طبقات بطور کلی منجر سازد. پیروسه عظیم و بفرنج مبارزه طبقاتی مسئله را بدینسان مطرح میسازد و در غیر اینصورت شما در منجلاب آشفته فکری غوطه ور خواهید شد. سیادت طبقه در چه چیز متظاهر میگردد؟ سیادت پیروزوآزی بر فتودالیسم در چه چیزی متظاهر میشود؟ در قانون اساسی از آزادی و برابری سخن گفته میشود. این دروغ است. تا زمانیکه زحمتکشان وجود دارند، صاحبان دارائی قادر و حتی مجبورند بعنوان صاحبان دارائی سفته بازی نمایند. ما میگوئیم که برابری وجود ندارد، سیر با گرسنه و سفته باز با زحمتکش برابر نیست.

سیادت طبقه اکنون در چه چیز متظاهر است؟ سیادت پرولتاریا در این متظاهر است که مالکیت ملاکین و سرمایه‌داران ملغی گردیده است. متن و مضمون اساسی همه قوانین اساسی پیشین حتی جمهوری ترین و دموکراتیک ترین آنها منحصراً عبارت بود از مالکیت قانون اساسی ما بدانجهت حق دارد و حق موجودیت تاریخی برای خود تحصیل کرده است که تنها روی کاغذ نوشته نشده و در آن مالکیت ملغی گردیده است. پرولتاریای پیروزمند مالکیت را لغو کرد و بکلی آنرا معدوم ساخت. سیادت طبقه عبارت از اینست. این سیادت مقدم بر هر چیز در مسئله مالکیت متظاهر میگردد. وقتی که مسئله مالکیت را عملاً حل کردند با این عمل سیادت طبقه تأمین گردید. وقتی قانون اساسی پس از این عمل آنچه را که زندگی حل کرده بود روی کاغذ آورد. یعنی مالکیت سرمایه‌داری و ملاکی را لغو نمود. و این نکته را بدان افزود که: طبقه کارگر بموجب قانون اساسی بیش از دهقانان از حقوق بر خوردار است و استثمارگران هیچگونه حقی ندارند. با این عمل نوشته شد که ما سیادت طبقه خود را عملی ساخته‌ایم و بدینوسیله زحمتکشان کلیه قشرها و گروههای کوچک را با خود پیوند داده‌ایم.

مالکین خرده پیروزوآ از هم پاشیده شده‌اند؛ آن کسانی در بین آنان که مال بیشتری دارند، دشمنان کسانی هستند که مال کمتری دارند و پرولترها، با الغاء مالکیت، علیه آنها جنگ آشکار اعلام مینمایند. هنوز بسیاری افراد غیر آگه و نادان وجود دارند که کاملاً طرفدار هرگونه آزادی داد و ستد هستند ولی وقتی انضباط و جانفشانی در مبارزه علیه استثمارگران را می بینند، نمیتوانند جنگ کنند، آنها طرفدار ما نیستند، ولی از اقدام بر ضد ما عاجزند. فقط سیادت طبقه است که مناسبات مالکیت و این مسئله را که چه طبقه‌ای در بالا قرار دارد، حل میکند. کسیکه این مسئله را که سیادت طبقه در چه چیز متظاهر میگردد، با مسئله مرکزیت دموکراتیک مربوط میسازد، و ما اغلب ناظر آن هستیم، چنان آشفته فکری بوجود می آورد، که در نتیجه آن هیچگونه کار موفقیت آمیزی نمیتواند انجام گیرد. روشن بودن موضوع ترویج و تبلیغ شرط اساسی است. اینموضوع را دشمنان ما میگفتند و معترف بودند که ما در توسعه کار تبلیغ و ترویج اعجاز کردیم، نباید از این جنبه ظاهری درک نمود که ما مبالغین بسیار داشتیم و کاغذ بسیار مصرف کرده‌ایم، بلکه آنرا باید از این جنبه درونی درک نمود که حقیقتی که در این تبلیغات بود به مغزهای همه رسوخ می کرد. و از این حقیقت نمیتوان رخ بر تافت.

وسعتی بکار برده و اما آنرا از جای دیگری جز از بورژوازی نمیتوان گرفت. این مسئله اساسی را باید بطور برجسته ای مطرح ساخت و در جزو وظائف اساسی ساختمان اقتصادی قرارداد. ما باید امور کشور را بکند برخاستگان از آن طبقه ای اداره نماییم که سرکوشش ساخته ایم. بکند آن برخاستگانی که خرافات طبقه آنها در تمام تاروپود وجودشان رسوخ کرده و ما باید آنها را از نوتریت نماییم. در عین حال ما باید مدیران خودی را از بین طبقه خویش برگزینیم. ما باید تمام دستگاه دولتی را برای این منظور بکار بریم که کار آموزشگاهها و آموزش خارج از مدرسه و آمادگی عملی همه آنها تحت رهبری کمونیست ها بفتح پرولتاریا، بفتح کارگران و بفتح دهقانان زحمتکش انجام گیرد.

فقط بدینسان ما میتوانیم کارها را رویراه سازیم. پس از دو سال تجربه ما دیگر نمیتوانیم طوری استدلال نماییم که گویا برای نخستین بار است که دست بکار انجام ساختمان سوسیالیستی شدیم. ما در دوران کار در اسولس (۳۰۰) و در حدود این دوران بعد کافی مرتکب سناخت شدیم. و این بهیچوجه ننگ آوریست. ما که برای نخستین بار به انجام کار نوین دست زده بودیم از کجا میتوانستیم عقل و درایت بدست آوریم! ما شیوه های مختلفی را آزمودیم. ما موافق جریان شنا میکردیم. زیرا تشخیص عنصر صحیح و نا صحیح ممکن نبود. برای اینکار وقت لازم بود. اکنون این دوران مربوط بگذشته نزدیکی است که ما آنرا پشت سر گذارده ایم. این گذشته که در آن آشفتگی و شور و هیجان حکمفرما بود سپری شده است. سند این گذشته صلح برست است. این يك سند تاریخی و از آنهم بیشتر. يك دوران تاریخی است. صلح برست از آنجهت بما تحمیل شد که ما در کلیه شئون ناتوان بودیم. این چه دورانی بود؟ این - دوران ناتوانی ما بود که از آن فاتح بیرون آمدیم. در سراسر این دوران رهبری جمعی حکمفرما بود. وقتی میگویند رهبری جمعی مکتب اداره امور است اجتناب از فاکت تاریخی فوق میسر نیست. ولی نمیشود که دانشا در کلاس تهیه مکتب باقی ماندا (کف زدن حضار) نه، این شیوه نمیگیرد. ما دیگر افراد بالقی شده ایم و اگر مثل بچه مکتبی رفتار کنیم، ما را در کلیه شئون مرتبا خواهند زد. باید به جلو رفت. باید با انرژی و وحدت اراده راه اعتلا پیسود. اتحادیه ها کارهای فوق العاده دشواری را بعهده دارند. باید کوشید تا آنها این وظیفه را طبق روح مبارزه علیه بقایای دموکراتیسم کدانی درک نمایند. تمام این چاروچنگال در اطراف منصوب شدگان و تمام این اباطیل کهنه و مضریرا که در قطعنامه ها و گفتگوهای گوناگون منعکس میگردد، باید بدور ریخت. در غیر اینصورت ما نمیتوانیم به پیروزی قائل آئیم. اگر ما در جریان دو سال نتوانسته ایم این درس را فرا گیریم، در اینصورت عقب مانده ایم و عقب مانده ما را هم خواهند کوبید.

وظیفه بینهایت دشوار است. اتحادیه های ما به ساختمان دولت پرولتری کمک عظیمی مینول داشته اند. آنها حلقه ای بودند که حزب را به میلیونها تن از توده افراد تاریک اندیش متصل میساخت. بی پرده سخن بگوئیم: اتحادیه ها تمام بار وظیفه مبارزه با مصائب ما را، هنگامیکه لازم بود در امر خواربار به دولت کمک شود، بپوش خود می کشیدند. مگر این بزرگترین وظیفه نبود؟ چندی پیش

هنگامیکه طبقات یکدیگر را تعویض مینمودند. مناسبات با مالکیت را نیز تغییر میدادند. بورژوازی پس از اینکه جای فئودالیسم را گرفت مناسبات با مالکیت را تغییر داد؛ قانون اساسی بورژوازی میگوید: هر کس دارای مالکیت است با آنکسی که تهیدست است برابر میباشد. این آزادی بورژوازی بود. این برابری سیادت دولتی را به طبقه سرمایه دار میداد. ولی آیا شما فکر میکنید که وقتی بورژوازی جای فئودالیسم را گرفت دولت را با اداره امور اشتباه میکرد؟ خیر، آنها اینقدر احمق نبودند و میگفتند که برای اداره امور باید افرادی داشت که قادر به اداره امور باشند و برای اینکار ما فئودال ها را خواهیم گرفت و آنها را تغییر ماهیت خواهیم داد. همین کار را هم کردند. آیا این اشتباه بود؟ خیر، رفق! فن اداره امور از آسان نازل نمیشود و بخودی خود بدست نمی آید و يك طبقه بصرف پیشرو بودن فوراً قادر باداره امور نخواهد شد. ما نمونه آنها می بینیم: تا وقتی که بورژوازی پیروزمیشد، برای اداره امیر، برخاستگان از طبقه دیگر، یعنی فئودال ها را، بر میداشت و جای دیگری هم نداشت که از آنها بردارد. باید به مسائل هشیارانه تگریست: بورژوازی طبقه پیشین را مورد استفاده قرار میداد و اکنون ما هم وظیفه داریم که بتوانیم معلومات و آمادگی ویزا بگیریم. تابع خود سازیم و مورد استفاده قرار دهیم و از همه آنها برای پیروزی طبقه استفاده نماییم. بدینجهت ما میگوئیم که طبقه پیروزمند باید رشد یافته باشد و رشد هم بوسیله نوشته یا گواهینامه تصدیق نشده، بلکه با تجربه و عمل تأیید میگردد.

بورژواها بدون اینکه فن اداره امور را بلد باشند پیروز شدند و پیروزی خود را هم بدینوسیله تأمین نمودند که قانون اساسی جدیدی اعلام نمودند و از بین طبقه خود مدیرانی را دستچین نمودند و بخدمت گماشتند و با استفاده از مدیران منسوب به طبقه پیشین شروع به آموختن شیوه اداره امور نمودند و به تعلیم دادن و آماده نمودن مدیران جدید خود نیز پرداختند و برای اینکار تمام دستگاه دولتی را به کار انداختند و مؤسسات فئودالی را بستند و کسانی را به مدرسه راه دادند که ثروتمند بودند و بدینطریق پس از سالهای منادی و دهها سال مدیرانی از بین طبقه خود آماده ساختند. امروز در کشوریکه به شکل و شیوه طبقه جاکمه ساخته شده است، باید همانگونه رفتار کرد که در تمام کشورها کرده اند. اگر ما نمیخواهیم خیالیافی صرف و عبارت پردازی بوج را پیشه خود سازیم، باید بگوئیم که موظفیم تجربه سالهای گذشته را در نظر بگیریم و عملی شدن قانون اساسی را، که بوسیله انقلاب بکف آورده ایم، تأمین نماییم. ولی برای اداره امور و تشکیلات دولتی باید افرادی داشته باشیم که از فن اداره امور و از تجربیات دواتی و اقتصادی برخوردار باشند و چنین افرادی را هم ما از جای دیگری جز از طبقه پیشین نمیتوانیم برداریم.

اظهار نظرهایی که در باره رهبری جمعی میشود غالباً از روح نادانی مطلق و ضدیت با کارشناسان اشباع است. با چنین روحیه ای نمیتوان پیروز شد. برای اینکه بتوان پیروز شد باید به تمام تاریخ بسیار عمیق جهان کهنه بورژوازی بی برد و برای بنا نمودن کمونیسم باید هم تکنیک و هم علم را گرفت و آنرا بفتح محافل

دبولتن اداره مرکزی آماره منتشر شد. در آنجا آمار شناسایی که بهیچوجه نمیتوان شن بشویم در باره آنها برد نتیجه گیریهای کرده اند. در آنجا دو پیکره جالب دیده میشود: در سال ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ کارگران استانهای مصرف کننده سالیانه ۷ پوط غله در یافت میداشتند و دهقانان استانهای تولید کننده سالیانه ۱۷ پوط مصرف میکردند. قبل از جنگ همین دهقانان سالیانه ۱۶ پوط مصرف میکردند. اینها دو پیکره ایست که تناسب طبقات را در مبارزه خواربار نشان میدهد. پرولتاریا گماکان متحمل محرومیت میشد در باره زورگونی جاروجنجال مینمایند ولی پرولتاریا این زورگونی را موجه ساخت و به آن جنبه قانونی داد و صحت این زورگونی را با تحمل حد اکثر محرومیت، به ثبوت رسانید. اکثریت اهالی یعنی دهقانان استانهای تولید کننده غله در روسیه گرسنه و ویران ما، نخستین باری بود که بهتر از صدها سال در دوران روسیه تزاری و سرمایه داری غذا میخوردند و ما اظهار میداریم که توده ها تا زمانیکه ارتش سرخ پیروز نشود، گرسنگی خواهند کشید. لازم بود که پیشاهنگ طبقه کارگر این محرومیت را متحمل گردد، وی در این مبارزه مکتبی را میگتراند و ما پس از خارج شدن از این مکتب باید فراتر رویم. اکنون باید بهر قیستی شده این گام را بر داشت. اتحادیه های قدیمی مانند هر اتحادیه ای از خود دلزای تاریخ و گذشته ای هستند. آنها در این گذشته ارگانهای دفع حمله عامل ستم بر کار یعنی سرمایه داری بودند. ولی اکنون که طبقه کارگر بحکومت رسیده و باید محرومیت های بزرگی را متحمل گردد و به هلاکت برسد و گرسنگی بکشد، وضع دگرگون شده است.

همه باین دگرگونی بی نی برند و همه در آن تعمق نمیورزند. در این مورد برخی از منشویک ها و اسارها، که خواستار تعویض یکتارئسی با رهبری جمعی هستند، بما کمک مینمایند. به بخشید رفقاء این نیرنگ نمیگیرند! ما این مرحله را گترانده ایم. اکنون در برابر ما وظیفه بسیار بفرنجی فرار دارد و آن اینکه: پس از پیروزی در جبهه خونین باید در جبهه بدون خونریزی پیروز شویم. این جنگ دشوارتر است. این جبهه شاقترین جبهه است. این مطلب را ما آشکارا به تمام کارگران آگاه میگوئیم. پس از آن جنگی که ما در جبهه انجام داده ایم نوبت به جنگ بدون خونریزی میرسد. واقعیت اینست که هر قدر ما بیشتر پیروز میشدیم، تعداد مناطقی نظیر سیبری، اوکراین و کویان بیشتر میشد. در این مناطق دهقانان ثروتمندی وجود دارند و در آنجا پرواتر یافت نمیشود، و اگر هم پرولتاریا وجود داشته باشد عادات خرده بورژوازی ویرا فاسد کرده است و ما میدانیم که در آنجا هر کسی که قطعه زمینی دارد میگوید: «گور پدر دولت، من گرسنه ها را هر قدر میخواهم میچام و بریش دولت میخندم». آفتانت اکنون به آن دهقان معتکری که در نزد دیکین بود و بسوی ما متعایل شد کمک مینمایند. جنگ جبهه خود و شکل های خود را تغییر داد است. اکنون جنگ از طریق بازرگانی و انبان بپوشی انجام میگردد و جنگ به این انبان بپوشی جنبه بین المللی داده است. در تزه های رفیق کامنف که در دبولتن اطلاعاتی کمیته مرکزی منتشر شده است، مبنای اصولی این موضوع تماماً بیان گردیده است. آنها میخوانند انبان بپوشی را بین المللی کنند.

آنها میخواهند ساختمان اقتصادی صلح آمیز را به تلاشی صلح آمیز حکومت شوروی بدل نمایند. به بخشید آقایان امپریالیستها، ما هشیار ایستادیم. ما میگوئیم: ما جنگیم و پیروز شدیم و بدینجهت شعار اساسی خود را گماکان همان چیزی قرار میدهم که در پیروز شدن بما کمک نمود. ما این شعار را تماماً حفظ میکنیم و آنرا به رشته کار منتقل مینمائیم. شعاری که همانا عبارت از استواری و وحدت اراده پرولتاریاست. به خرافات قدیمی و عادات قدیمی که باقی مانده است باید پایان بخشید.

در خاتمه من روی رساله رفیق گوسف مکت مینمایم که بعقیده من در دو مورد شایان توجه است: خوبی این رساله تنها منحصر به جنبه صوری آن یعنی منحصر باین موضوع نیست که مقارن با کنگره ما نوشته شده است. معلوم نیست چرا ما همه تا کنون به قطعنامه نویسی عادت کرده ایم. میگویند هرگونه نوشته ای خوب است بجز نوشته های خسته کننده. بعقیده من قطعنامه را باید جزو نوشته های خسته کننده دانست. بهتر بود اگر ما بتاسی از رفیق گوسف، کمتر قطعنامه و بیشتر رساله مینوشتیم، ولو اینکه از اشتباهات که در رساله او فرلوان است، مشحون باشد. ولی باوجود این اشتباهات - رساله مزبور بهترین چیز است، زیرا نقشه اساسی اقتصادی احیاء صنایع و تولید سراسر کشور در مرکز توجه آن قرار دارد و در آن همه چیز تابع نقشه اساسی اقتصادیست. کمیته مرکزی در تزه های خود که امروز یخش گردید، یک پاراکراف کامل وارد نموده است که تماماً از تزه های رفیق گوسف برداشته شده است. ما میتوانیم بکمک کارشناسان این نقشه اساسی اقتصادی را بنحوی از اینهم مشروحتر تنظیم نمائیم، ما باید بخاطر بسپریم که این نقشه برای سالیهای زیادی در نظر گرفته شده است. ما وعده نمیدهم که فوراً کشور را از گرسنگی نجات دهیم. ما میگوئیم که مبارزه دشوارتر از بیکار در جبهه جنگ خواهد بود ولی این مبارزه بیشتر مورد توجه ما است و با وظایف واقعی و اساسی ما بر خورد نزدیکتری دارد. این مبارزه مستلزم حد اکثر صرف قوا و آن وحدت اراده ایست که ما سابقاً از خود نشان میدادیم و اکنون هم باید نشان دهیم. اگر ما این وظیفه را انجام دهیم، آنوقت پیروزی ما در جبهه بدون خونریزی کمتر از پیروزی در جبهه جنگ داخلی نخواهد بود. (کف زدن حضار).

این اثر در سال ۱۹۲۰ در کتاب «نهمین کنگره حزب کمونیست روسیه» شرح تند نویسی شده در مسکو بچاپ رسید.

و. ای. لنین. کلیات آثار، چاپ چهارم روسی، جلد ۳۰، ص ۴۱۳-۴۳۱.

از فروپاشیدگی نظام کهن به خلاقیت نظام نوین

روزنامه ما به موضوع کار کمونیستی اختصاص داده شده است. این مهمترین مسئله ساختمان سوسیالیسم است و مقدم بر هر چیز باید این نکته را بخوبی برای خود روشن ساخت که از اوضاع عینی این مسئله فقط پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، فقط پس از سلب مالکیت از ملاکین و سرمایه‌داران و فقط زمانی میتوانست مطرح گردد که پرولتاریا قدرت دولتی را بتصرف در آورده. بر استوارگران، که بقاومت تالیای جان و شورشهای صد انقلابی و جنگ داخلی پرداخته بودند، بطور قطعی غلبه کرده باشد.

در آغاز سال ۱۹۱۸ بنظر میرسید که این زمان در رسیده است و واقعه هم پس از لشکرکشی امپریالیسم آلمان بر ضد روسیه در ماه فوریه (سال ۱۹۱۸)، این زمان فرا رسیده. ولی آن زمین بعدی کوتاه مدت بود و موج جدید و نیرومندتر شورشا و تهاجمات صد انقلابی با چنان سرعتی دامن گرفت که حکومت شوروی امکان نیافت ولو اندکی هم شده با دقت و پشتکار به مسائل ساختمان صلح آمیز بپردازد.

اکنون ما دو سال پر از دشواریهای بینظیر و تصور ناپذیر و گرسنگی و محرومیت و بدبختی را بسر رسانده‌ایم و در عین حال ارتش سرخ به پیروزیهای بینظیری بر اردوهای غارتگر ارتجاع سرمایه‌داری بین‌المللی نائل آمده است.

اکنون جدا متوان امیدوار بود (هر آینه سرمایه‌داران فرانسه غفلت لهستان را به جنگ بر نیانگیزند) که ما به صافی پایمالرین و طولانی تر نائل خواهیم شد.

طی این دو سال ما در رشته ساختمان مبتنی بر پایه سوسیالیسم تجربیات چندی آموخته‌ایم. بدینجهت ما میتوانیم و موثقمین موضوع کار کمونیستی را چنانکه باید و شاید مطرح سازیم. صفت صحیحتر است اگر بجای کار کمونیستی بگوئیم کار سوسیالیستی. زیرا سخن بر سر مرحله یائینی یعنی مرحله اولیه تکامل نظام اجتماعی نوین است که از درون سرمایه‌داری پدید می‌آید، نه بر سر مرحله عالی آن.

کار کمونیستی به مفهوم معهود و اکید کلمه، عبارتست از کار بی مزد بنفع جامعه، کاریکه برای ادای تکلیف معین، برای تحصیل حق استفاده از محصولات معین و بر طبق موازینی که قلا مقرر گردیده و صورت قانونی بخود گرفته است، انجام نمیکرد بلکه داوطلبانه، علاوه بر میزان معین، بدون توقع پاداش، بدون شرط پاداش و بر سیبل عادت به کار کردن بنفع جامعه و آگاهی (کسب

شده از طریق عادت) به صورت کار بنفع جامعه و بعنوان حاجت بین سالم، انجام میکورد.

بر هرکس واضح است که ما یعنی جامعه ما، نظام اجتماعی ما از مرحله ایکه در آن این شیوه کار در معیاس وسیع و واقعا توده‌ای عملی کرده، هنوز خیلی دوریم.

ولی همین مطلب که این مسئله مطرح شده و آنرا هم پرولتاریای پیشرو (حزب کمونیست و اتحادیه‌ها) و هم دولت مطرح ساخته‌اند، خود گامیست که در این راه به پیش برداشته شده است.

برای رسیدن به کالان باید کار را از خورد آغاز نمود.

و از طرف دیگر پس از رسیدن به «کالان»، یعنی پس از انقلابی که مالکیت سرمایه‌داران را منقرض کرد و حکومت را به پرولتاریا تفویض نمود، بنای زندگی اقتصادی مبتنی بر پایه نوین را فقط میتوان از خورد آغاز کرد.

شبه‌های کمونیستی، ارتشهای کار، کار موظف، همه اینها شکل‌های گوناگون اجرای عملی کار سوسیالیستی و کمونیستی است.

در اجرای این کار هنوز نقصانهای فراوانی وجود دارد. فقط کسانی میتوانند در اینمورد به تسخر (یاخشم) اکتفا ورزند که بهیچوجه قدرت تعکر نداشته باشند و یا اینکه مدافع سرمایه‌داری باشند.

نقصان و اشتباه و خطا در کاری اینقدر جدید و اینقدر دشوار و خطیر اجتناب ناپذیر است. کسیکه از دشواریهای ساختمان سوسیالیسم میترسد، کسیکه در مقابل این دشواریها بوحشت دچار میشود، کسیکه به نومیدی یا سراسیمگی بزدلانه دچار میگردد، سوسیالیست نیست. بر قرار ساختن انضباط نوین در کار، استقرار شکل‌های نوین روابط اجتماعی بین افراد، استقرار شکایا و شیوه‌های نوین جلب افراد به کار-امریست که سالها و دهها سال وقت لازم دارد.

این پرابل‌ترین و پراوج‌ترین کارهاست.

این برای ما مایه خوشبختی است که پس از سرنگون ساختن بورژوازی و در هم شکستن مقاومت وی، توانستیم برای خود زمینه‌های فراهم سازیم که در آن چنین کاری امکان پذیر شده است. ما با تمام انرژی خود بانجام این کار همت خواهیم گماشت. یابرداری، پافشاری، آمادگی، عزم و توانایی صد بار آزمودن و صد بار اصلاح کردن و بهر قیمتی شده به مقصود خود نائل آمدن. اینها صفاتیست که پرولتاریا ۱۰، ۱۵، ۲۰ سال قبل از انقلاب اکتبر در خود پرورش داده است. اینها صفاتیست که پرولتاریا طی دو سال که از انقلاب گذشته است، با تحمل محرومیت‌های بیسابقه و گرسنگی و خانه خرابی و بدبختی، در خود پرورش داده است. این صفات پرولتاریا وثیقه پیروزی پرولتاریاست.

۸ آوریل سال ۱۹۲۰

روز ۱۱ آوریل سال ۱۹۲۰ در روزنامه

«شبه کمونیستی» پامضای ن تین

بچاپ رسید

و ای لنین، کلیات آثار، چاپ چهارم

روسی، جلد ۳۰، ص ۴۸۱-۴۸۲.

بیماری کودکی

((چپ روی)) در کمونیسم (۳۰)

۱

برای اهمیت بین المللی انقلاب روس

چه مفهومی میتوان قائل شد؟

پس از آنکه پرولتاریا قدرت سیاسی را در روسیه بدست آورد (۲۵ اکتبر مطابق تقویم قدیم و ۷ نوامبر سال ۱۹۱۷ مطابق تقویم جدید) در ماههای نخستین ممکن بود چنین بنظر رسد که فرق عظیم بین روسیه عقب مانده و کشورهای پیشرو اروپای باختری، انقلاب پرولتاریا را در این کشورها خیلی کم به انقلاب ما شبیه خواهند نمود. ولی اکنون ما تجربه بین المللی بس قابل ملاحظه‌ای در دست داریم که با نهایت صراحت گواهی میدهد که برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما دارای اهمیت محلی، یعنی اهمیت اختصاصاً ملی و صرفاً روسی نبوده بلکه اهمیت بین المللی دارد. منظور من از اهمیت بین المللی در اینجا معنای وسیع کلمه نیست؛ زیرا نه تنها برخی، بلکه همه مشخصات اصلی و بسیاری از مشخصات فرعی انقلاب ما، از لحاظ تاثیر آن در کلیه کشورهای، اهمیت بین المللی دارد. نه، چنین اهمیتی را باید بمعنای کاملاً محمود کلمه برای برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما قائل شد. بدین معنی که اهمیت بین المللی را باید در اینجا به مفهوم ضرورتش بین المللی یا ناگزیری تاریخی تکرار آنچیزی بمقیاس بین المللی درک نمود که در کشور ما روی داده است. البته خطای عظیمی است هر آنکه در این حقیقت مبالغه شود و بسط آن از حدود برخی از مشخصات اصلی انقلاب ما فراتر رود. بهمین سان اشتباه است اگر این نکته از نظر دور شود که پس از آنکه انقلاب پرولتاری، ولو در یکی از کشورهای پیشرو، پیروز گردد، باحتیال قوی، تحول سریعی روی خواهد داد بدین معنی که روسیه اندکی پس از آن دیگر کشور نمونه وار نبوده، بلکه مجدداً کشور عقب مانده خواهد شد (هم از لحاظ شوروی و هم از لحاظ سوسیالیستی).

ولی در لحظه تاریخی کنونی وضع چنانست که نمونه روسی نه همه کشورهای جزئی، و آنهم چیزی بسیار مهم، از آینده ناگزیر و نزدیکی نشان میدهد. کارگران پیشرو در کلیه کشورهای منتهای این نکته را درک کرده‌اند و چه بسا کمتر درک کرده و بیشتر باغریزه طبقه انقلابی آنها در یافته و احساس کرده‌اند. از اینجاست «اهمیت» بین المللی (بمفهوم محمود کلمه) حکومت شوروی و پرانی ثوری و تاکتیک بلشویکی، سران انقلابی، ایترا-سیونال دوم از قبیل کائوتسکی در آلمان، اوتو بوئر و فردرک آدلر در اتریش به این نکته پی نبرده‌اند و بهمین سبب هم مرتجع و مدافع بدترین ایورتونیسم و خیانت به سوسیالیسم از کار در آمدند. ضمناً رسالهٔ مجهول المؤلف «انقلاب جهانی» (Weltrevolution) که در سال ۱۹۱۹ در

دین منتشر گردیده است (Sozialistische Buecherei, Heft 11: Ignaz Brandt) تمام سیر تفکر و تمام دائره تفکر و عبارت صحیحتر تمام ژرفای ناتوانی فکری، خشک مغزی، دثالت و خیانت نسبت به مصالح طبقه کارگر را با وضوح خاصی نشان میدهد و همه اینها را هم در پس پردهٔ دفاع از اندیشهٔ «انقلاب جهانی» می پوشاند.

ولی بررسی منضطر این رساله را باید به وقت دیگری موکول نمود. در اینجا فقط یک نکته دیگر را متذکر میگردیم و آن اینکه: در گذشتهٔ بسیار دور، هنگامیکه کائوتسکی هنوز مارکسیست بود و راه ارتداد در پیش نگرفته بود، وقتی مسائل را بعنوان یک مورخ مورد بررسی قرار میداد، امکان حدوث وضعی را پیشبینی میکرد که در آن انقلابیگری پرولتاریای روس برای اروپای باختری سرمنش قرار گیرد. این در سال ۱۹۰۲ یعنی هنگامی بود که کائوتسکی در ماسکرای انقلابی مقاله‌ای تحت عنوان «اسلاوها و انقلاب منتشر ساخت. اینک آنچه که وی در این مقاله نوشته است:

حولی در زمان حاضر (بر خلاف سال ۱۸۴۸) میتوان

گفت که نه تنها اسلاوها بصفوف عالی انقلابی پیوسته اند، بلکه مرکز ثقل اندیشه انقلابی و فعالیت انقلابی نیز پیش از پیش بطرف اسلاوها میروند. مرکز انقلابی از باختر به خاور انتقال مییابد. در نیمه اول قرن نوزدهم این مرکز در فرانسه و گاهگاه در انگلستان بود. در سال ۱۸۴۸ آلمان هم به صفوف ملل انقلابی پیوست... قرن جدید با حوادثی آغاز میگردد که ما را به این فکر می اندازد که با یک انتقال دیگر مرکز انقلابی، یعنی با انتقال آن به روسیه مواجه هستیم... روسیه که اینهمه ابتکار انقلابی از باختر کسب نموده است، اکنون بعید نیست که خود برای باختر منبع انرژی انقلابی گردد. بعین نیست که جنبش انقلابی شعله ور روسیه نیرومندترین وسیله ای از کار در آید که قادر باشد آن روحیه فیلیستر منشی بیحالانه و سیاست بازی حسابگرانه ایرا که دارد بصفوف ما راه مییابد. ریشه کن سازد و دوباره آتش اشتیاق به مبارزه و وفاداری پر شور به آرمانهای با عظمت ما را با شعله‌های رخشنده بر آفرورد. روسیه اکنون دیر زمانست که دیگر برای اروپای باختری تکیه گاه ساده ارتجاع و استبداد نیست. اکنون میتوان گفت که وضع درست بر عکس است. اروپای باختری به تکیه گاه ارتجاع و استبداد روسیه بدل میگردد... اگر انقلابیون روس مجبور نبودند در آن واحد هم برضد تزار و هم برضد متفق وی یعنی سرمایه اروپا مبارزه نمایند شاید اکنون دیر زمانی بود که کار تزار را یکسره کرده بودند. امیدواریم که این بار آنها موفق گردند کار هر دو دشمن را یکسره سازند و اتحاد مفسد جدید زودتر از پیشینیا نش در هم فرو ریزد. ولی فرجام مبارزه کنونی در روسیه هر چه باشد، باز خون و آلام زجر دیدگانی که متأسفانه شمارهٔ آنها در این مبارزه فزون از حد خواهد بود بهتر نخواهد رفت. اینها جوانه های انقلاب اجتماعی را در سراسر جهان متهمن بارور نموده خرمی آنها را بیشتر و نشو و نمایشانرا سرزهرتر خواهند کرد. در سال

کتابخانه سوسیالیستی، نشریه شمارهٔ ۱۱: ایکانتس براند.

۱۸۴۸ اسلاوها بشابۀ سرمای سختی بودند که شکوفه‌های بهار خلق را نابود ساخت. شاید اکتون مفسر چنین باشد که آنها به طوفانی بدل کردند که تخته پخته‌های ارتجاع را در هم شکند و با نیروی دفع ناپذیر بهاری تازه و فرخنده برای خلفها با خود بارمغان آرد. (کارل کائوتسکی، اسلاوها و انقلاب، مقاله مندرجه در «ایسکراه روزنامه انقلابی سوسیال دموکراتیک»، شماره ۱۸، ۱۰ مارس سال ۱۹۰۲).

هیچند سال پیش از این کارل کائوتسکی چه خوب مینوشت!

۲

یکی از شرایط اساسی موفقیت بلشویکها

اکتون دیگر بطور یقین تقریباً بر هر کس معلومست که اگر در حزب ما انضباط بسیار شدید و حقیقتاً آهنی حکمفرما نمود و اگر قاطبۀ ناطقۀ کارگر یعنی تمامی عناصر متفکر و شرافتمند و جانفشان و با نفوذ این طبقه، که قادرند فشرهای عقب مانده را بدنبال خود ببرند یا بسوی خود جلب کنند، از حزب ما پشتیبانی کامل و بی‌دریغ نینمودند، بلشویکها نه اینکه ۲ سال و نیم بلکه ۲ ماه و نیم هم بر سر حکومت دوام نیابورند.

دیکتاتوری پرولتاریا بی‌دریغ ترین ویی امنترین جنگ طبقۀ جدید علیه دشمن مقتدرتر یعنی بورژوازیست که مقاومتش پس از سرنگونی (ولو در یک کشور) ده بار جزو ترتر گردیده و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمنه بین المللی و نیرو و استواری روابط بین المللی بورژوازی نبوده بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعت بطور خود بخودی و بقیاس وسیع، سرمایه‌داری و بورژوازی را پدید می‌آورد. بنابر مجموعۀ این حال دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست و پیروزی بر بورژوازی بدون یک جنگ طولانی، سرسخت و حیاتی و ماتی، جنگی که مستلزم پایداری، انضباط، استقامت، تزلزل ناپذیری و وحدت اراده است، امکان پذیر نیست.

باز هم تکرار میکنم که تجربه دیکتاتوری پیروزمند پرولتاریا در روسیه به کسانی که قادر به تفکر نیستند یا کسانی که در باره این مسئله نیاندیشیدمانند، برای العین نشان داد که مرکزیت بیچون و چرا و انضباط بسیار شدید پرولتاریا یکی از شرایط اساسی پیروزی بر بورژوازیست.

در این باره غالباً تامل مینمایند. ولی بهیچوجه بعد کافی تعمق نیورزند که معنای این مطلب چیست؟ و در چه شرایطی این امر امکان پذیر است؟ آیا بهتر نیست شادباشهای خطاب بحکومت شوروی و بلشویکها بیشتر با تحلیل کاملاً جدی علل این موضوع توأم گردد که چرا بلشویکها توانسته‌اند انضباطی را که برای پرولتاریای انقلابی ضروریست بوجود آورند؟

بلشویسم، بعنوان یک جریان اندیشۀ سیاسی و حزب سیاسی، از سال ۱۹۰۲ وجود دارد. فقط تاریخ تمام دوران موجودیت بلشویسم میتواند بنحوی رضایتبخش این نکته را توضیح دهد که چرا بلشویسم توانسته است انضباط آهنینی را که برای پیروزی پرولتاریا ضروریست در دشوارترین شرایط بوجود آورد و آنرا پای برجا نگاهدارد.

قبل از هر چیز این سؤال پیش می‌آید که چه چیزی انضباط حزب انقلابی پرولتاریا را بر پا نگاه میدارد؟ یا چه چیزی این انضباط واری می‌شود؟ و بچه وسیله‌ای تقویت میگردد؟ اولاً بوسیله آگاهی پیشاهنگ پرولتری و وفاداری وی نسبت بانقلاب، پایداری وی، جانفشانی وی و اهرمانی وی. ثانیاً بوسیله آنکه وی قادر است با وسیعترین توده زحمتکشان و در نوبت اول با توده پرولتر و همچنین با توده زحمتکشان غیر پرولتر ارتباط برقرار سازد، نزدیک گردد و تا درجه معینی حتی با آن درآمزد. ثالثاً بوسیله صحت رهبری سیاسی که بوسیله این پیشاهنگ عملی میگردد، بوسیله صحت استراتژی

و تاکتیک سیاسی وی. بشرطی که وسیعترین توده‌ها خود با تجربه خویش به صحت آن یقین حاصل نمایند. بدون این شرایط عملی نمودن انضباط در یک حزب انقلابی که واقعاً شایستگی حزب آن طبقۀ پیشرو را داشته باشد که بتواند بورژوازی را سرنگون سازد و تمام جامعه را اصلاح نماید، محالست. بدون این شرایط کوشش برای ایجاد انضباط حتماً به کوشش بوج و عجزت پردازی واداء و اطوار بدل خواهد شد. از طرف دیگر این شرایط هم نمیتواند دفعاً پدید آید. این شرایط فقط در نتیجه زحمت طولانی و تخریبات گران فراهم می‌آید؛ آنچه موجب تسهیل ایجاد این شرایط میگردد تئوری انقلابی صحیح است که آن نیز بشوهر خود شریعت جامد نبوده، بلکه فقط در نتیجه ارتباط نزدیک با پرولتاریا جنبش واقعاً توده‌ای و واقعاً انقلابی شکل نهایی بخود میگیرد.

اگر بلشویسم توانست در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ با وجود شرایط سخت بیسابقه، یک مرکزیت مطلق و انضباط آهنین بوجود آورد و آنرا با احراز موفقیت عملی سازد، عادتش صرفاً وجود یکسلسله خصوصیات تاریخی روسیه است.

از یکطرف بلشویسم در سال ۱۹۰۲ بر مبنای کاملاً استوار تئوری مارکسیسم پدید آمد. و صحت این-و فقط این-تئوری انقلابی را هم نه تنها تجربه جهانی سراسر قرن نوزدهم بلکه بویژه تجربه گمراهیها و تزلزلات، خطاها و دلسردیهای اندیشۀ انقلابی در روسیه به ثبوت رساند. افکار مترقی در روسیه قریب نیمقرن، یعنی تقریباً از سالهای ۱۰ تا سالهای ۹۰ قرن گذشته، تحت فشار تزاریسیم، که در توحش و ارتجاع نظیر نداشت، با اشتیاقی سوزان در تعصب تئوری انقلابی صحیح بود و با پشتکار و دقتی حیرت انگیز هرگونه و آخرین کلام اروپا و آمریکا را در این رشته تعمیم میکرد. برای

روسیه تاریخ بنسبت آوردن مارکسیسم، بعنوان یگانه تئوری صحیح انقلابی، واقعاً سیر مصائب بود. بدینمعنی که آنرا بهای نیم قرن شکنجه و قربانیهای بیسابقه، اهرمانی انقلابی بی‌نظیر، انرژی تصور ناپذیر، تفحص فداکارانه، عام آموزی، آزمایش در عمل، دلسردی و نومیدی، واری و مقایسه با تجربه اروپا، تحصیل نمود. در نتیجه

بدل میگردد. مناسبات بین پرولاتاریای رهبری کننده و دهقانان رهبری شونده متزلزل و مردم عملاً مورد واری قرار میگیرد. شکل سازمانی شوروی ضمن تکامل خود بخودی مبارزه پدید می آید. مباحثات آنزمان در باره اهمیت شوراها - مبارزه عظیم سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ را پیشبینی میکند. تغییر و تبدیل شکلهای مبارزه یازمانی و غیر پارلمانی، تعویض تاکتیک با یکوت پارلماناریسم با تاکتیک شرکت در پارلماناریسم، تغییر و تبدیل شکلهای علنی و غیر علنی مبارزه و نیز مناسبات متقابل و روابط این شکلهای همه اینها از لحاظ مضمون خود غنا شکفت انگیزی دارند. هر ماه این دوران، از لحاظ آموختن اصول علم سیاست خواه به توده ها و خواه به رهبرانشان، چه به طبقات و چه به احزاب برابری است با یکسال تکامل صحنه آمیزه در شرایط «مشروطیت». بدون «ریزیسیون ژنرال» سال ۱۹۰۵ پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ محال بود.

سالهای ارتجاع (۱۹۰۷-۱۹۱۰). تزاریسیم پیروز شد. همه احزاب انقلابی و ایوزیسیون در هم شکسته شدند. انحطاط، فساداخانی، انشعاب، تفرقه، ارتداد و پورنوگرافی جایگزین سیاست گردید. کشتی بسوی ایده آلیسم فلسفی شست می یابد؛ عرفان پردهای برای پوشش روحیات ضد انقلابی میگردد. ولی در عین حال همین شکست بزرگ به احزاب انقلابی و طبقه انقلابی درس حقیقی و سودمندترین درسهای یعنی درس دیالکتیک تاریخی، درس استنباط و توانائی و فن مبارزه سیاسی را یاد میدهد. دوستان در روزهای بدبختی شناخته میشوند. ارتش های شکست خورده خوب درس میگیرند.

تزاریسیم فاتح مجبور شد بقایای زندگی ما قبل بورژوازی و پاتریارکال را در روسیه با سرعت معوم سازد. تکامل بورژوازی روسیه با سرعت شگرفی به پیش کام برمیدارد. پندارهای غیر طبقاتی و ما فوق طبقاتی، پندارهای مربوط به امکان اجتناب از سرمایه داری بکلی باطل میشوند. مبارزه طبقاتی شکل بکلی تازه و بطریق اولی روشنتری بخود میگیرد.

احزاب انقلابی باید معلومات خود را تکمیل کنند. آنها طرز تعرض را آموختند. حالا میبایست بدین نکته پی ببرند که این علم باید با علم دیگری تکمیل گردد و آن اینکه چگونه باید صحبت عقب نشینی کرد. میبایست بدین نکته پی برده شود - وظیفه انقلابی با تجربه تلخ خود بدین نکته پی می برد - که بدون آموختن شیوه تعرض صحیح و عقب نشینی صحیح نمیتوان پیروز گردید. بین تمام احزاب شکست خورده ایوزیسیون و انقلابی، بلشویک ها از همه منظم تر عقب نشینی کردند و تلفات وارده به دارندش آنها از همه کمتر بود. هسته این ارتش بعد اکثر حفظ گردید. انشعاب در بین آنها (از لحاظ عمق و علاج ناپذیری) از همه کمتر بود. ضعف روحی آنان از همه کمتر و توانائی آنها برای اینکه فعالیت خود را با دامنه های بعد اکثر وسیع و بنحوی صحیح و مجدانه تجدید نمایند از همه بیشتر بود. و علت اینکه بلشویک ها بدین نتیجه نائل آمدند فقط آن بود که انقلابیون عبارت پردازی را که نمیخواستند به این نکته پی ببرند که باید عقب نشینی کرد، باید طرز عقب نشینی را بلد بود و باید حتماً شیوه کار علنی در ارتجاعی ترین پارلمانها، در ارتجاعی ترین سازمانهای اتحادیه ای، کلوپراچیوی، سازمانهای بیمه

مهاجر تهای اجنری، که تزاریسیم موجب آن بود، روسیه انقلابی در نیمه دوم قرن نوزدهم از لحاظ روابط بین المللی چنان غنی بود و از شکلهای و تئوریهی جنبش انقلابی در سراسر جهان چنان اطلاعات شگرفی داشت که هیچیک از کشورهای جهان بیای وی نمیرسید.

از طرف دیگر، بلشویسم که بر روی این پایه خازائی تئوریک پدید آمد، تاریخ عالی یانزده ساله ایرا (۱۹۰۳-۱۹۱۷) گنرانی که از لحاظ غنا تجربه در جهان همتا ندارد، زیرا هیچ کشوری طی این یانزده سال از لحاظ تحریکات انقلابی و سرعت و تنوع در تغییر شکلهای گوناگون جنبش از قبیل علنی و غیر علنی، آرام و طوفانی، زیر زمینی و آشکار، محفای و توده ای، پارلمانی و تروریستی، حتی بطور تقریب هم اینهمه حوادث بخود ندیده بود. در هیچ کشوری طی یک چنین فاصله زمانی کوتاهی وفور شکل ها و سایه روشنها و اسلوبهای مبارزه کلیه طبقات جامعه معاصر بدین پایه نرسیده بود. ضمناً این مبارزه بعات عقب ماندگی کشور و شدت ستگری تزاریسیم با سرعت خاصی نضج مییافت و با اشتیاق و موفقیت خاصی و آخرین کلام، تجربیات سیاسی امریکا و اروپا را در این رشته فرا میگرفت.

۳

مراحل عمده تاریخ بلشویسم

سالهای تدارک انقلاب (۱۹۰۳-۱۹۰۵). همه جا نزدیکی طوفان عظیمی احساس میگردد. همه طبقات در جنبش و تدارکند. مطبوعات مهاجرین در خارجه بنام مسائل اساسی انقلاب را از لحاظ تئوریک مطرح میسازند. نمایندگان سه طبقه اساسی و سه جریان سیاسی عمده یعنی جریان بورژوازی - لیبرال، جریان خرده بورژوازی - دموکراتیک (تحت عنوان جریان دموکراتیک و جریان سوسیال دموکراتیک) و جریان سوسیالیستی (رواوسیونرها) و جریان پرولاتری انقلابی، ضمن مبارزه بسیار شدیدی برسر نظریات برنامهای و تاکتیکی مبارزه آشکار آینده بین طبقات را پیشبینی کرده و آنرا تدارک می بینند. همه مسائلی را که مبارزه مساحانه توده ها در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ برسر آنها انجام میگرفت میتوان (و باید) در حالت جنبشی آن در مطبوعات آنزمان یافت. و اما بین این سه خط مشی عمده هر هر سه بخواهید صورتیتهای بینابینی، انتقالی و نیمه کاره هم وجود دارد. عبارت صحیحتر: در جریان مبارزه بین ارگانهای مطبوعات احزاب فراکسیون ها و گروهها آن خط مشی های مناسکی - سیاسی که واقعات طبقاتی هستند متبلور میگردد و طبقات سلاح مسلکی - سیاسی مورد لزوم خود را برای بهره ای آیند حتمی میکنند.

سالهای انقلاب (۱۹۰۵-۱۹۰۷). تمام طبقات آشکارا بیدار می آیند. همه نظریات برنامه ای و تاکتیکی در جریان عمل توده ها زاری میگردد. حجت و دامنه مبارزه اعتصابی در جهان سابقه نداشته است. اعتصاب اقتصادی به اعتصاب سیاسی و اعتصاب سیاسی به پیام

و غیره آموخت، بیرحمانه افشا و اخراج کردند.

سالهای اعتلا (۱۹۱۰-۱۹۱۴). ابتدا اعتلا با کنفی تصور ناپلیری انجام میگرفت. سپس بعد از حوادث لئا در سال ۱۹۱۲ (۳۰۲) تا اندازه‌ای سریعتر شد. بلشویک‌ها با رفع دشواریهای ناشونده‌ای منشویک‌ها را، که پس از سال ۱۹۰۵ دیگر تمام بورژوازی به بهترین وجهی به نقش آنها بعنوان عمال بورژوازی در جنبش کارگری پی برده بود و بهمین جهت هم به هزاران عنوان از آنها بر ضد بلشویک‌ها پشتیبانی میکرد، از صفوف خود طرد نمودند. ولی اگر بلشویک‌ها تاکتیک صحیحی بکار نمی بردند یعنی کار غیر علنی را با استفاده حتمی از «امکانات علنی» توأم نمیساختند هرگز به چنین نتیجه‌ای نائل نمی آمدند. بلشویک‌ها در مجلس پس ارتجاعی دوما رهبری تمام زمره کارگری را به دست خود گرفتند.

نخستین جنگ جهانی امپریالیستی (۱۹۱۴-۱۹۱۷). پارلمانتاریسم علنی، با وجود جنبه‌ی منتها درجه ارتجاعی «پارلمان»، سودمندترین خدمت را بحزب پرولتاریای انقلابی، یعنی بلشویک‌ها، مینماید. نمایندگان بلشویک به سبیری تبعید میگرددند. در مطبوعات مهاجرین ما تمام سایه روشتهای نظریات مربوط به سوسیال امپریالیسم، سوسیال شوینیسم، سوسیال یاتریوتیسم، انترناسیونالیسم بیگرونا پذیر، پاسیفیسم و نفی انقلابی پندارهای پاسیفیستی کاملاً انعکاس می یابند. ابلهان دانشمند و خاله زنکهای انترناسیونال دوم، یعنی کسانی که در مورد فراوانی «فراکسیون» در سوسیالیسم روس و شدت مبارزه در بین آنها با تحقیر و تفرعن روی ترش میکردند، هنگامیکه جنگ امکان «فعالیت علنی» تعریفی آنها را در همه کشورهای پیشرو از آنان بازستاند، نتوانستند، موجبات تبادل حتی تقریباً آزادانه (غیر علنی) نظریات و تنظیم آزادانه (غیر علنی) نظریات صحیح را آنطور فراهم سازند که انقلابیون روس در سوئیس و در یکسلسله از کشورهای دیگر فراهم ساختند. و بهمین جهت بود که سوسیال یاتریوت‌های علنی و «کائوتسکیست‌های کلیه کشورها بدترین خائنین نسبت به پرولتاریا از کار در آمدند. و اما یکی از علل اساسی این امر که بلشویسم توانست در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۲۰ پیروز گردد آنستکه بلشویسم از همان پایان سال ۱۹۱۴ بابتی، ردالت و فرومایگی سوسیال شوینیسم و «کائوتسکیسم» را (که لونگتیسیم (۳۰۳) در فرانسه و عقاید سران حزب مستقل کارگر (۳۰۴) و فابیان‌ها (۳۰۵) در انگلستان و توراتی در ایتالیا و غیره با آن مطابقت دارد) بی امان افشا میساخت و توده‌ها هم بعدها از روی تجربه شخصی خود بیش از پیش به صحت نظریات بلشویک‌ها یقین حاصل مینمودند. دومین انقلاب در روسیه (از فوریه تا اکتبر سال ۱۹۱۷). فرتوتی و فرسودگی تصور ناپلیری تزاریسیم نیروی تخریبی شگرفی را برضد خود وی بوجود آورد (بکک ضربات و سنگینی بار جنگ مشقتبار). طی چند روز روسیه به یک جمهوری بورژوا-دموکراتیک تبدیل گردید که در شرایط جنگ از هر کشور دیگری در جهان آزادتر بود. پیشوایان احزاب ایوزیسیون و انقلابی-هانگونه که در جمهوری‌های «قویا» پارلمانی مرسومست-به تشکیل دولت پرداختند و ضمناً داشتن عنوان پیشوایی حزب ایوزیسیون در پارلمان، ولو ارتجاعترین پارلمانها هم باشد، ایفای نقش آتی این پیشوایی را در انقلاب تسهیل مینمود.

تمام اطوار و حرکات، استدلال‌ها و سفسطه‌های قهرمانان اروپائی انترناسیونال دوم و مینیستریالیست‌ها و سایر دون فطرتان ایورتونیست را فرا گرفتند. تمام آنچه که ما اکنون در باره شیمنان‌ها و نوسک‌ها، کائوتسکی و هیلفردبنگ، رنر و لوسترلیتس، اتو بائوئر و فرینس آدلر، توراتی و لونگه، فابیان‌ها و سران حزب مستقل کارگر انگلستان میخوانیم، همه بنظر ما تکرار خسته کننده یا بر گردان یک نغمه آشنا و قدیمی می آید (و در حقیقت هم چنین است). همه اینها را منشویک‌ها بنا نشان داده اند. تاریخ مزاحی کرد و ایورتونیست‌های یک کشور عقب مانده را وادار نمود بر ایورتونیست‌های یکسلسله از کشورهای پیشرو سبقت جویند.

اگر تمام قهرمانان انترناسیونال دوم دچار ورشکستگی شدند و در مسئله مربوط به اهمیت و نقش شوراها و حکومت شوروی رسوائی بهار آوردند، اگر پیشوایان سه حزب بسیار مهمی که اکنون از انترناسیونال دوم خارج شده‌اند (یعنی حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان (۳۰۶) حزب لونگتیسیت‌ها در فرانسه و حزب مستقل کارگر در انگلستان) بنحو بسیار «مشعشعی» رسوائی بهار آوردند و در مورد این مسئله دچار گمراهی شدند، اگر همه آنها بنده خرافات دموکراسی خرده بورژوازی از آب در آمدند (کاملاً همانند خرده بورژوازی سال ۱۸۴۸ که خود را سوسیال دموکرات میخواندند)، همه اینها را ما قبلاً در مورد منشویک‌ها مشاهده کرده بودیم. تاریخ این مزاح را کرد که شوراها در سال ۱۹۰۵ در روسیه پدید آمدند و در فوریه-اکتبر سال ۱۹۱۷ منشویک‌ها، که بعلت عدم توانائی خود در درک نقش و اهمیت شوراها بورشکستگی دچار شده بودند، در آنها تقلب کردند، و اکنون اندیشه حکومت شوروی در سراسر جهان پدید آمده و با سرعت پیماندگی در بین پرولتاریای تمام کشورها اشاعه مییابد و ضمناً قهرمانان قدیمی انترناسیونال دوم هم، در نتیجه عدم توانائی خود در درک نقش و اهمیت شوراها در همه جا بهمانسان دچار ورشکستگی میگرددند که منشویک‌های ما بدان دچار گشتند. تجربه نشان داد که در برخی مسائل بسیار حیاتی انقلاب پرولتری، تمام کشورها ناگزیر همان راهی را در پیش دارند که روسیه پیموده است.

بلشویک‌ها مبارزه پیروزندانه خود را علیه جمهوری پارلمانی (در واقع) بورژوازی و علیه منشویک‌ها بر خلاف نظریاتی که ما اکنون غالباً در اروپا و امریکا بدان برخورد مینمائیم، خیلی با احتیاط آغاز نمودند و تدارک این مبارزه هم بهیچوجه کارساده‌ای نبود. ما در آغاز دوران مزبور مردم را به سرنگون ساختن دولت دعوت نمیکردیم، بلکه توضیح میدادیم که، بدون تغییرات مقدماتی در ترکیب اعضا و در روحیات شوراها، سرنگون ساختن دولت ممکن نیست. ما پارلمان بورژوازی، یعنی مجلس مؤسسان را، تحریم نمیکردیم، بلکه میگفتیم و از هنگام کنفرانس حزبی آوریل (۱۹۱۷) رسماً از جانب حزب اعلام داشته‌ایم که جمهوری بورژوازی با مجلس مؤسسان بهتر از چنین جمهوری بدون مجلس مؤسسان است و جمهوری «کارگری-دعقانی» یعنی جمهوری شوروی بهتر از هر جمهوری بورژوا دموکراتیک پارلمانی است. بدون یک چنین تدارک محتاطانه و مفصل و دوراندیشانه و دراز مدتی ما نمیتوانستیم نه در اکتبر سال ۱۹۱۷ به پیروزی نائل آئیم و نه این پیروزی را حفظ نمائیم.

خرده بورژوازی آن در بین اهالی از کشورهای اروپایی بیشتر بوده است. مع الوصف آنارشیزم در دوران هر دو انقلاب (۱۹۰۵ و ۱۹۱۷) و در دوران تدارک این دو انقلاب، نفوذ نسبتاً ناچیزی داشته است. این امر را بدون شک تا حدودی باید از خدمات بلشویسم دانست که همواره بی امانترین و آشتی ناپذیرترین مبارزه را علیه اپورتونیسم نموده است. اینکه میگویم «تا حدودی» بدان سبب است که نقش مهمتر را در امر تضعیف آنارشیزم در روسیه این کیفیت بازی کرد که آنارشیزم در گذشته (سالهای هفتاد قرن نوزدهم) امکان داشت باشکفتگی فوق العاده ای رشد نماید و نادرستی خود و بیصرفی خود را بعنوان یک ثوری رهبری کننده طبقه انقلابی آشکار سازد.

بلشویسم بهنگام پیدایش خود در سال ۱۹۰۳ سنت مبارزه بی امان علیه انقلابیگری خرده بورژوازی و نیمه آنارشیزمی (با مستعد به کرشمه بازی با آنارشیزم) را فرا گرفت. این سنت همواره در سوسیال دموکراسی انقلابی وجود داشت و در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ هنگامیکه شالوده حزب تودمای پرولتاریای انقلابی در روسیه ریخته میشد بویژه در بین ما استوار گشت. بلشویسم شیوه مبارزه علیه حزبی را که بیش از همه ترجیح تمایلات انقلابیگری خرده بورژوازی بود، یعنی علیه حزب «سوسیالیست رولوسیونرها» را در سه نکته عمده فرا گرفت و ادامه داد. اولاً این حزب، که مارکسیسم را نفی میکرد، با لجاج خاصی نمیخواست (و شاید صحیحتر باشد اگر بگوئیم

نمیخواست) به ضرورت محاسبه حد در حد ایزکتیف نیروهای طبقاتی و مناسبات متقابل آنان قبل از هر اقدام سیاسی، پی ببرد. ثانیاً این حزب «انقلابیگری» خاص یا «چپ روی» خود را در قبول ترور فردی و سو قصد میدانست که ما مارکسیستها جداً آنرا رد میکردیم. بدیهیست که ما ترور فردی را فقط از نظر صلاح کار رد میکردیم والا کسانی را که میخواهند ترور انقلاب کبیر فرانسه یا بطور کلی ترور از طرف حزب انقلابی پیروزمندی را، که در محاصره بورژوازی سراسر جهان است، «از نظر اصولی» تقیح نمایند. چنین افرادی راحتی پلخائف در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ هنگامیکه هنوز مارکسیست و انقلابی بود مورد استهزا و تحقیر قرار میداد. ثالثاً «سوسیالیست-رولوسیونرها» «چپ روی» خود را در این میدانستند که برخطاهای اپورتونیستی نسبتاً کوچک سوسیال دموکراسی آلمان پوزخند بزنند و حال آنکه خودشان در مورد مسائلی، از قبیل مسئله ارضی یا دیکتاتوری پرولتاریا، از اپورتونیستهای افراطی همین حزب تقلید میکردند.

بطور حاشیه متذکر میگردیم که تاریخ اکنون در مقیاسی بزرگ، در مقیاسی جهانی، عقیده ای را که ما همیشه از آن دفاع میکردیم تأیید نموده است و آن اینکه سوسیال دموکراسی انقلابی آلمان (در نظر داشته باشید که پلخائف نیز در سالهای ۱۹۰۰-۱۹۰۳ اخراج برنشتین را از حزب طلب میکرد و بلشویکها، که گمانکن این سنت را ادامه میدادند، در سال ۱۹۱۳ تمام پستی و دناات و خیانت لژین را افشا میساختند) به حزبی که پرولتاریای انقلابی برای نیل به پیروزی بدان نیازمند است، بیش از همه مشابَهت داشت. اکنون در سال ۱۹۲۰، پس از کلیه ورشکستگی های ننگین و بحرانیهای دوران جنگ و دوران نخستین سالهای پس از جنگ پنحوی روشن دیده میشود که در بین کلیه احزاب پاختری همانا سوسیال دموکراسی انقلابی

۴

بلشویسم در مبارزه با کدام دشمنان داخلی جنبش کارگری رشد یافت، تحکیم پذیرفت و آبدیده شد؟

اولاً و بطور عمده در مبارزه بر ضد اپورتونیسم که در سال ۱۹۱۴ بالمره به سوسیال شوینیسم بدل گردید و بالقطع علیه پرولتاریا به بورژوازی پیوست. این جریان بالطبع دشمن عمده بلشویسم در داخل جنبش کارگری بود. این دشمن در مقیاس بین المللی هم همچنان دشمن عمده باقی مانده است. بلشویسم نسبت به این دشمن بیش از همه توجه معطوف میداشت و میدارد. از این جانب فعالیت بلشویکها اکنون در خارجه هم بعد کافی خوب اطلاع دارند. ولی در باره دشمن دیگر بلشویسم در داخل جنبش کارگری وضع بر منوال دیگرست. در خارجه هنوز از اینموضوع خیلی کم اطلاع دارند که بلشویسم در مبارزه طولانی با انقلابیگری خرده

بورژوازی رشد یافته، قوام گرفته و آبدیده شده است. این انقلابیگری تا اندازه ای به آنارشیزم شباهت دارد و یا بعبارت دیگر چیزهایی از آنارشیزم اقتباس میکند و در کلیه نکات اساسی بر خلاف شرایط و مقتضیات مبارزه متین طبقاتی پرولتاری رفتار مینماید. از لحاظ ثوری برای مارکسیست ها کاملاً مسلح است - و تجربه کلیه انقلابهای اروپایی و جنبش های انقلابی کاملاً تأیید نموده است - که خرده مالک و صاحبکار خرده یا (این تیپ اجتماعی که در کلیه کشورهای اروپایی توده بسیار وسیعی را تشکیل میدهد) از آنجا که در شرایط سرمایه داری دائماً در معرض ستم بوده و غالباً زندگی پاشند و سرعت فوق العاده ای بوخامت میگراید و خود خانه خراب میگردد، لذا به آسانی به افراط در انقلابیگری دچار میشود ولی قادر نیست از خود متانت و تشکل و انضباط و پایداری نشان دهد. خرده بورژوا که از بدبختی های دهشتناک سرمایه داری دچار چون شده - پدیده ایست اجتماعی که، همانند آنارشیزم، ذاتی همه کشورهای سرمایه داریست، تا استواری این انقلابیگری، بی ثمری آن، خاصیت اینکه سرریها به تمکین و بیحالی و پندار بافی تبدیل گردد و حتی نسبت به جریانهای بورژوازی «مد روزه شیفتگی» بیقراره پیدا کند - همه اینها مطالبی است که همگان از آن با خبرند. ولی تصدیق ثوریک و انتزاعی این حقایق هنوز بهیچوجه احزاب انقلابی را از اشتباهات قدیمی که همواره به علل ناگهانی، یا شکل اندکی تازه و یا پوشش یا در محیطی بیسابقه و در شرایطی خود ویژه - کمابیش خود ویژه - بروز میکنند، رها نمیسازد.

آنارشیزم اغلب یکنوع کیشری در مقابل معاصی اپورتونیستی جنبش کارگری بوده است. هر دوی این پدیده های زشت مکمل یکدیگر بوده اند، و اگر در روسیه، باوجود آنکه نسبت عناصر

مشابهی وجود داشته باشد و سیر تکاملی آن در همین ست و با همین فواخت انجام گیرد، در این حدود عمل تحریم صحت خود را از دست میداد.

تحریم بلشویکی پارلمان در سال ۱۹۰۵ تجربه سیاسی فوق العاده گرانبهایی را بکنجینه پرولتاریای انقلابی وارد ساخت و نشان داد که، بهنگام در آمیختن شکلهای علنی و غیر علنی، پارلمانی و غیر پارلمانی مبارزه گاهی مفید و حتی ضروریست که ما بتوانیم از شکلهای پارلمانی مبارزه صرفنظر کنیم. ولی بکار بستن کورکورانه و تقلیدی و غیر نقادانه این تجربه در شرایط دیگر و اوضاع و احوال دیگر اشتباه فاحشی است. تحریم دوماء از طرف بلشویکها در سال ۱۹۰۶ نیز اشتباه ولی اشتباه کوچکی بود که به آسانی میشد آنرا رفع کرده اما تحریم سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ و سالهای بعدی آن اشتباهی بسیار جدی و رفع آن دشوار بود. زیرا در این دوران از یکطرف نمیشد انتظار اعتدالی بسیار سریع موج انقلابی و تبدیل آنرا به قیام داشت و از طرف دیگر لزوم در آمیختن فعالیت علنی و غیر علنی موضوعی بود که تمامی اوضاع و احوال تاریخی ناشی از رژیم سلطنت که شکل تازه بورژوازی به آن داده میشد، آنرا ایجاب میکرد. اکنون، وقتی بعقب مینگریم و به این دوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته که ارتباط آن با ادوار بعدی کاملاً آشکار شده است نظر میافکنیم، باروشنی خاصی دیده میشود که اگر بلشویکها ضمن مبارزه بسیار شدید از ضرورت حتی در آمیختن شکلهای علنی با شکلهای غیر علنی مبارزه و شرکت حتی در ارتجاعیترین پارلمان و در یکسلسله از مؤسسات دیگری، که قوانین ارتجاعی برای آنها وضع شده بود (صندوقهای بیمه و غیره)، دفاع نمیکردند، نمیتوانستند هسته محکم حزب انقلابی پرولتاریا را در سالهای ۱۹۰۸-۱۹۱۴ حفظ نمایند (و بطریق اولی نمیتوانستند آنرا مستحکم سازند، رشد دهند و تقویت نمایند).

در سال ۱۹۱۸ کار به انشعاب نکشید. کمونیستهای هچیه در آنزمان فقط یک گروه مخصوص یا «فراکسیون» را در داخل حزب ما تشکیل دادند و آنها نه برای مدتی مدید. در همان سال ۱۹۱۸ بر جسته ترین نمایندگان کمونیسم هچیه از رفیق رادک و رفیق بوخارین آشکارا باشتباه خود اعتراف کردند. آنها تصور میکردند که صلح برست برای حزب پرولتاریای انقلابی از نظر اصولی مصلحه غیرمجاز و زیانبخشی با امپریالیست هاست. این در واقع هم مصلحههای بود با امپریالیست ها، ولی اتفاقاً چنان مصلحههای بود و در چنان اوضاع و احوالی انجام گرفت که ضرورت حتی داشت.

اکنون وقتی من میخونم که مثلاً «سوسیالیست-رولوسیونرها» به تاکتیک ما در مورد امضا قرارداد صلح برست حمله میکنند یا وقتی تذکر رفیق لئسری را میخونم که ضمن صحبت با من گفت:

«آنچه که در مورد افراد صدق میکند، با تغییرات لازمه، در مورد سیاست و احزاب نیز صادق است. عاقل آنکسی نیست که اشتباه نمیکند. چنین کسانی یافت نمیشوند و ممکن نیست یافت شوند. عاقل کسی است که اشتباهاتی را که چندان مهم نیست مرتکب میشود و میتواند آنها را به آسانی و بر سرعت رفع نماید.

آلمان است که بهترین پیشوایان را تقدیم داشته است و زودتر از دیگران از نو بحال آمده، شفا یافته و نیرو گرفته است. این کیفیت خواه در حزب اسپارتاکیست ها (۳۰۷) و خواه در جناح چپ یعنی جناح پرولتری و حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان، که به مبارزه پیگیری علیه اپورتونیزم و سنت عنصری کائوتسکی ها، هیلفردینگ ها، لندبورها و کریسپینها مشغول است، مشاهده میگردد. اگر اکنون بدوران تاریخی کاملاً پایان پذیرفته یعنی بسوران از کمون پاریس تا نخستین جمهوری شوروی سوسیالیستی یک نظر کلی بیفکنیم، ملاحظه میکنیم که روش مارکسیسم نسبت به آنارشیزم شکل کاملاً معین و مسلمی بخود می گیرد. مارکسیسم سر انجام ذیحق در آمد و اگر آنارشیزم ها بحق و بجا به ماهیت اپورتونیستی نظریاتی که بین اکثر احزاب سوسیالیست در مورد دولت حکفرماست، اشاره میکردند، باید گفت که اولاً این ماهیت اپورتونیستی از تحریف و حتی پنهان داشتن مستقیم نظریات مارکس در مورد دولت ناشی میگردد (من در کتاب «دولت و انقلاب» خود متذکر شدم که بیل ۳۶ سال تمام از سال ۱۸۷۵ تا ۱۹۱۱ نامه انگلس را که در آن اپورتونیزم نظریات رایج سوسیال دموکراتیک در باره دولت بنحوی بس برجسته و شدید و بی پرده و روشن فاش میگردد، پنهان نگاهداشته بود): و ثانیاً همانا مارکسیستیترین جریانات موجوده در درون احزاب سوسیالیست اروپا و امریکا بودند که به سرهمترین و دامنه دارترین نحوی این نظریات اپورتونیستی را تصحیح کردند و حکومت شوروی و برتری آنرا نسبت به دموکراسی بورژوازی پارلمانی تصدیق نمودند.

در دو مورد، مبارزه بلشویسم علیه انحرافات هچیه حزب خود وی دامنه بسیار وسیعی پیدا کرد: یکی در سال ۱۹۰۸ برسر موضوع شرکت در ارتجاعیترین «پارلمان» و در مجامع علنی کارگری که ارتجاعیترین قوانین را برای آنها وضع کرده بودند و دیگری در سال ۱۹۱۸ (صلح برست) برسر موضوع جایز بودن فلان یا بهمان مصلحه.

در سال ۱۹۰۸ بلشویکهای هچیه، بعلم اینکه لجوجانه نمیخواستند به لزوم شرکت در ارتجاعیترین «پارلمان» پی برند از حزب ما اخراج شدند. هچیه ها، که در بین آنها عدد زیادی انقلابیون میز وجود داشتند که بعداً شرافتمندانه عضو حزب کمونیست بودند (و اکنون هم هستند)، متکی به تجربه موفقیت آمیزی بودند که از تحریم سال ۱۹۰۵ بمنت آمده بود. هنگامیکه تزار در اوت سال ۱۹۰۵ دعوت به تشکیل «پارلمان» مشورتی کرد، بلشویکها-علی رغم تمام احزاب اپوزیسیون و منشویکها-آنرا تحریم نمودند و انقلاب اکتبر سال ۱۹۰۵ واقعا هم بساط آنرا بر چید. علت صحت عمل تحریم در آنزمان این نبود که بطور کلی عدم شرکت در پارلمانهای ارتجاعی صحیح است، بلکه آن بود که وضع ایژکتیف آنزمان که کار را به تبدیل سریع اعتصابات توده‌ای به اعتصاب سیاسی و سپس به اعتصاب انقلابی و سرانجام به قیام منجر میساخت، صحیح تشخیص داده شده بود. ضمناً در آنزمان مبارزه برسر این بود که آیا امر تشکیل نخستین مجلس نمایندگان در دست تزار بماند یا اینکه کوشش شود تا ابتکار این عمل از دست حکومت کهنه خارج گردد. ولی در آن حدودی که اطمینانی نبود و نمیتوانست باشد که وضع ایژکتیف

آسانی نیست. ولی کسیکه بخواهد برای کارگران نیکبختی از خود اختراع کند که برای کلیه موارد زندگی، تصویبات قبلاً حاضر و آماده ای را در بر داشته باشد یا تضمین دهد که در سیاست پرولتاریای انقلابی هیچگونه دشواری و وضع پیچیده‌ای پیش نیاید، ویرا باید صاف و ساده شارلاتان نامید.

برای آنکه جای هیچگونه سوء تعبیری باقی نماند، سعی میکنم، ولو بطور خیلی مختصر هم شده، چند تز اساسی برای تحلیل مصالحه‌های مشخص ذکر نمایم.

حزبی که با امپریالیستهای آلمان در مورد امضا قرار داد صلح برست مصالحه نمود، از پایان سال ۱۹۱۴ در کردار بعملی نمودن انترناسیونالیسم خود پرداخته است. این حزب هراسی نداشت از اینکه شکست سلطنت تزاری را شعار خود قرار دهد و «دفاع از میهن» را در جنگ بین دو درنده امپریالیست مورد لعن و تقییح قرار دهد. نمایندگان پارلمانی این حزب، بجای اینکه راهی را در پیش گیرند که مقامات وزارت در دولت بورژوازی منتهی میگردد، راه سبیری را در پیش گرفتند. انقلابی که تزاریسم را سرنگون ساخت و جمهوری دموکراتیک را بوجود آورد، این حزب را در معرض آزمایش نوین و عظیمی قرار داد: این حزب بهیچگونه سازشی با امپریالیستهای خودی، تن در نداد، بلکه موجبات سرنگونی آنها را فراهم نمود و سرنگونشان ساخت. این حزب، پس از تصرف قدرت سیاسی، سنگ روی سنگ مالکیت ملاکی و سرمایه‌داری باقی نگذارد. این حزب پس از انتشار و فسخ قرار دادهای سرری امپریالیستها، بتمام ملل پیشنهاد صلح داد و فقط پس از آنکه امپریالیستهای انگلیس و فرانسه صلح را عقیم گذاردند و بلشویکها تمام آنچه را که در حیطه قدرت انسانیت برای تسریع انقلاب در آلمان و سایر کشورها بکار بردند، به زور گوئی درندگان برست تن در داد. صحت کامل چنین مصالحه‌ای که از طرف چنین حزبی در چنین شرایطی بعمل آمده بود روز بروز بر همه روشنتر و مبرهن تر میگردد.

منشویکها و اسارها در روسیه (مانند همه سران انترناسیونال دوم در سراسر جهان در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۲۰) کار را از خیانت آغاز نمودند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم به موجه جلوه‌گر ساختن «دفاع از میهن» یعنی دفاع از بورژوازی غارتگر خودی، پرداختند. آنها خیانت را ادامه دادند و با بورژوازی کشور خود ائتلاف نمودند و باتفاق بورژوازی خودی علیه پرولتاریای انقلابی کشور خود مبارزه پرداختند. ائتلاف آنها ابتدا با کرنسکی و گادت‌ها و سپس با کائچاک و دنیکین در روسیه، مانند ائتلاف همفکران خارجی آنان با بورژوازی کشورهای خود، گرویدن به بورژوازی برضد پرولتاریا بود. مصالحه آنان با راهزنان امپریالیسم از آغاز تا پایان عبارت بود از اینکه آنها خود را شریک راهزنی امپریالیستی میساختند.

رهبران تردیونیون‌های ما در انگلستان میگویند که وقتی مصالحه برای بلشویسم جایز بوده است برای آنها هم جائز است، معمولاً در پاسخ آنها مقدم بر هر چیز این مقایسه ساده و دهامه فهم را مینمایم:

فرض کنید که اتومبیل شما را راهزنان مسلح متوقف ساخته‌اند. شما پول و شناسنامه و طیانچه و اتومبیل را به آنها میدهید و از همنشین دلبنیر با آنان خلاص میشوید. بدون شك این يك مصالحه است. «Do ut des» (بتو پول، اسلحه و اتومبیل میدهم) «تاتو» بن امکان «بدهی» جان سالم بدر برم). ولی مشکل بتوان آدم عقل نپاخته ای را پیدا کرد که چنین مصالحه‌ای را «از نظر اصولی غیر مجاز» بخواند یا شخصی را که به چنین مصالحه‌ای تن در داده است همدست راهزنان بشمارد (ولو اینکه راهزنان پس از تصاحب اتومبیل و اسلحه بتوانند از آن برای راهزنیهای جدید استفاده نمایند). مصالحه ما با راهزنان امپریالیسم آلمان به چنین مصالحه‌ای شبیه بود.

و اما هنگامیکه منشویکها و اسارها در روسیه و شیمنانیتها (وتا حدود زیادی کائوتسکیست‌ها) در آلمان، اتو بوئر و فردریک آدلر (و بطریق اولی حضرات رنرها و شرکا) در اتریش، رهنودل‌ها و لونگه‌ها و شرکا، در فرانسه و فایبان‌ها و «مستقل‌ها» و «لیبورست‌ها» (۳۰۸) در انگلستان در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ و ۱۹۱۸-۱۹۲۰ با راهزنان بورژوازی خودی و گاهی بورژوازی دولت «متفق» علیه پرولتاریای انقلابی کشور خود مصالحه میکردند- همه این حضرات نقش هدستان راهزنان را ایفا مینمودند.

نتیجه روشن است: مصالحه را «از نظر اصولی» نفی کردن و هیچگونه مصالحه‌ای را بطور کلی جایز نشردن آنچنان عمل کودکانه‌ایست که حتی مشکل است آنرا جدی تلقی نمود. سیاستمداری که میخواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید باشد باید بتواند موارد مشخص اینقبیل مصالحه‌ای را که جایز نیستند و اپورتونیسیم و خیانت را منعکس میسازند تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد و تمام تیزی افشاگری بی امان و جنگ آشتی ناپذیر خود را علیه این مصالحه‌های مشخص متوجه سازد و اجازه ندهد که سوسیالیستهای پرتجربه «کارکنته» و ژژونیستهای پارلمان نشین با دلیل تراشی در باره «مصالحه بطور اعم» از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند و طفره روند. حضرات رهبران تردیونیونها در انگلستان و نیز جمعیت فایبان‌ها و حزب «مستقل» کارگر هانا با همین شیوه از زیر بار مسئولیت خیانتی که مرتکب شده‌اند یعنی از زیر بار مسئولیت تن در دادن به آنچنان مصالحه‌ای که معنای واقعی‌ترین اپورتونیسیم و خیانت و غمراست، شانه خالی میکنند.

مصالحه داریم تا مصالحه. باید توانست اوضاع و شرایط مشخص را در مورد هر مصالحه یا هر يك از انواع مصالحه‌ها مورد تحلیل قرار داد. باید یاد گرفت بین شخصی که به راهزنان پول و اسلحه داده است تا از میزان شر آنان بکاهد و امر دستگیری و تیرباران آنها را تسهیل نماید و شخصی که براهزنان پول و اسلحه میدهد تا در غنائم راهزانه شریک گردد، فرقی گذاشت. این يك مثال ساده کودکانه است و حال آنکه در سیاست کار همیشه به این

کمونیسم «چپ» در آلمان. پیشوایان - حزب - طبقه - توده

کمونیستهای آلمان که ما اکنون باید از آنها سخن گوئیم خود را «چپ» نمینامند، بلکه اگر اشتباه نکنم «اپوزیسیون اصولی» مینامند. ولی از شرح بعدی دیده میشود که علائم «بیماری کودکی چپ روی» کاملاً در مورد آنها صدق میکند.

رساله تحت عنوان «انشعاب حزب کمونیست آلمان (اتحاد اسپارتاکیستها)» که در آن از نظریه این اپوزیسیون دفاع میشود و توسط «گروه محلی فرانکفورت کنار ماین» منتشر گردیده است، با نهایت برجستگی، دقت، روشنی و باختصار ماهیت نظریات این اپوزیسیون را تشریح مینماید. نقل چند قسمت از آن برای آشنا ساختن خوانندگان با ماهیت این نظریات کافیت:

«حزب کمونیست حزب قاطعترین مبارزه طبقاتیست...»
«... از لحاظ سیاسی این دوران انتقالی (بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم) دوران دیکتاتوری پرولتاریاست...»

«... حال این سؤال پیش می‌آید که: چه کسی باید اجرا کنند دیکتاتوری باشد: حزب کمونیست یا طبقه پرولتر؟... آیا از نظر اصولی باید برای دیکتاتوری حزب کمونیست کوشید یا دیکتاتوری طبقه پرولتر؟...»

(تکیه روی کلمات همه جا مطابق با نسخه اصلیست.)

سپس نویسنده رساله مزبور «کمیته مرکزی» حزب کمونیست آلمان را متهم بدان میسازد که این «کمیته مرکزی» در جستجوی راههایی برای ائتلاف با حزب مستقل سوسیال دموکرات آلمان است و این «کمیته مرکزی» موضوع قبول اصولی کلیه وسائل سیاسی مبارزه و از آنجمله پارلمانتاریسم را فقط از آن جهت مطرح کرده است که تمایلات حقیقی و اصلی خود را با ائتلاف با مستقلاها استتار نماید. رساله سپس چنین ادامه میدهد:

«اپوزیسیون راه دیگری بر گزیده است. وی بر این عقیده است که مسئله سلطه حزب کمونیست و دیکتاتوری حزب فقط مسئله تاکتیکی است. بهر حال سلطه حزب کمونیست شکل نهائی هر نوع سلطه حزب است. از نظر اصولی باید در راه دیکتاتوری طبقه پرولتر کوشید. و همه اقدامات حزب، سازمان‌های آن، شکل مبارزه آن، استراتژی و تاکتیک آن را باید با این موضوع وفق داد. بدینجهت باید هرگونه مصالحه‌ای را با احزاب دیگر و هرگونه بازگشتی را بسوی شکل‌های مبارزه پارلمانی، که از لحاظ تاریخی و سیاسی کهنه شده است و هرگونه سیاست مانور و سازشکاری را با قطعیت تمام رد کرده. هروی اسلوبهای اختصاصاً پرولتری مبارزه انقلابی باید شدیداً تکیه نمود. و اما برای جلب وسیعترین معاضل و قشرهای پرولتری، که باید تحت رهبری حزب کمونیست مبارزه انقلابی بر خیزند باید شکلهای سازمانی نوینی بر پایه‌ای

بس وسیع و در حدودی بس پردامنه ایجاد گردد. این محل تجمع تمام عناصر انقلابی - اتحادیه کارگری است که برپایه سازمانهای کارخانهها قرار گرفته است. در آن باید تمام کارگرانیکه شعار: از سندیکاها بیرون! را پیروی کرده‌اند متحد گردند. در اینجا است که پرولتاریای مبارز وسیعترین صفوف ییکارجوی خود را تشکیل میدهد. قبول مبارزه طبقاتی و سیستم شوروی و دیکتاتوری برای ورود کافیت. تمام تربیت سیاسی بعدی توده‌های مبارز و ست یابی سیاسی در مبارزه و طبقه حزب کمونیست است که در خارج اتحادیه کارگری قرار دارد...»

«... بنابراین اکنون دو حزب کمونیست در مقابل یکدیگر ایستاده اند:

یکی حزب پیشوایان، که میکوشد مبارزه انقلابی را متشکل سازد و آنرا از بالا اداره نماید و به مصالحه و پارلمانتاریسم تن در میدهد تا اوضاع و احوالی بوجود آورد که به پیشوایان امکان دهد در يك دولت ائتلافی، که دیکتاتوری در دست وی باشد، داخل گردد.

دیگری حزب توده‌ای، که در انتظار اعتلای مبارزه انقلابی از پائین است و برای این مبارزه فقط اسلوب واحدی را، که بطور روشن ما را بسوی هدف می‌برد، میشتاسد و بکار می‌بندد و هرگونه اسلوب پارلمانی و ایورتونیستی را رد میکند: این اسلوب منحصر بفرد عبارتست از اسلوب سرنگون ساختن بیجود و اجرای بورژوازی تا سپس دیکتاتوری طبقاتی پرولتری برای عملی ساختن سوسیالیسم بر قرار گردد...»

«... آنجا دیکتاتوری پیشوایان - اینجا دیکتاتوری توده‌ها! چنین است شعار ما.»

این است مهمترین تزهایی که نظریات اپوزیسیون حزب کمونیست آلمان را توصیف مینماید.

هر بلشویکی که آگاهانه از سال ۱۹۰۳ در جریان تکامل بلشویسم شرکت داشته و یا از نزدیک ناظر آن بوده است پس از خواندن این استدالات بلافاصله خواهد گفت: «چه اباطیل کهنه شدایکه از مدتها پیش بگوش ما آشناست! چه کودکی عجیبی!»

حال استدالات مذکوره را از نزدیک مورد بررسی قرار دهیم. تنها همین طرح مسئله: «دیکتاتوری حزب یا دیکتاتوری طبقه؟ دیکتاتوری (حزب) پیشوایان یا دیکتاتوری (حزب) توده‌ها؟» گواهی است بر يك آشفتگی فکری بسیار عجیب و علاج ناپذیر. افراد بهبودد میکوشند چیز کاملاً ویژه‌ای از خود اختراع نمایند و از فرط تلاش در فضل فروشی وضع مضحکی پیدا میکنند. همه میدانند که توده‌ها به طبقات تقسیم میشوند: - که توده‌ها و طبقات را تنها وقتی میتوان در نقطه مقابل یکدیگر قرار داد، که بطور کلی اکثریت عظیمی را، بدون اینکه بر حسب مقام در نظام اجتماعی تولید قطعه قطعه شده باشد، در مقابل کاتگوریهایی قرار دهیم که مقام مخصوصی را در نظام اجتماعی تولید احراز می‌نمایند: - که طبقات را معمولاً و در اکثر موارد، لااقل در کشورهای متعین معاصر احزاب سیاسی رهبری مینمایند: - که احزاب سیاسی طبق معمول توسط گروههای کم و بیش ثابتی از با انوریته‌ترین،

معال است و این سیاستی بود که انترناسیونال سوم در پیش گرفت. در این مورد رساندن رشته سخن باینجا که دیکتاتوری توده‌ها و دیکتاتوری پیشوایان بطور کلی در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند نابخردی و سفاقت خنده آوری است. بویژه مضحك است که در عمل بجای پیشوایان سابق، که نظریاتشان در باره مسائل ساده مورد قبول هر انسانیت، پیشوایان جدیدی (در لفافه شعار: «مردم باد پیشوایان») بمیان میکشند که ترهات و لاطائلات مافوق الطبیعه‌ای را بر زبان میرانند. این اشخاص در آلمان عبارتند از لوفنبرگ، ولفهایم، هورنر (۱۹۱۰) کارل شریسر، فریدریک وندل و کارل لارلر (*). تلاشهای شخص اخیر برای عمیق نمودن مسئله واعلام اینکه احزاب سیاسی بطور کلی غیر لازم و «بورژوازی» هستند آنچنان حد اعلاهی مهمل باقی است که انسانرا غرق حیرت میسازد. اینجاست که این حقیقت آشکار میگردد که اگر شخص روی اشتباه خود اصرار ورزد و بخواهد آنرا ژرف اندیشانه مستدل سازد و تا آخر روی آن بایستد، از اشتباه کوچک همیشه اشتباهی مدهشی و فاحش پدید می آید.

نقی حزبیّت و انضباط حزبی - نتیجه‌ایست که برای اپوزیسیون حاصل آمد و این موضوع برابر است با خلع سلاح کامل پرولتاریا بنفع بورژوازی. این برابر است با همان پراکندگی، ناپایداری و ناتوانی خرده بورژوازی در نشان دادن متانت و اتحاد و عملیات موزون که هر آینه نسبت به آن سهل انگاری شود حتماً موجب فزای هرگونه جنبش انقلابی پرولتری میگردد. نقی حزبیّت از نقطه نظر کمونیسم بمعنای آنستکه از آستان ورشکستگی سرمایه‌داری (در آلمان) یکباره نه بمرحله نخستین و نه بمرحله وسطی بلکه بمرحله عالی کمونیسم بجهیم. ما در روسیه اکنون (سومین سال پس از سرنگون ساختن بورژوازی) نخستین گامهای انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، یا به نخستین مرحله کمونیسم را بر میداریم. طبقات باقیمانده‌اند و همه جا، پس از تصرف قدرت توسط پرولتاریا، سالها باقی خواهند ماند. شاید در انگلستان، که در آنجا دهقان وجود ندارد (ولی بهر حال در آنجا خرده مالک وجود دارد!) این مدت کوتاهتر باشد. معمو طبقات معنایش

(*) روزنامه کارگری کمونیستی (۱۹۱۱) (منتشره در هامبورگ در تاریخ ۷ فوریه سال ۱۹۲۰ در شماره ۳۲ ضمن مقاله‌ای بقلم کارل لارلر تحت عنوان «انحلال حزب») مینویسد: «طبقه کارگر نمیتواند دولت بورژوازی را بدون نابود ساختن دموکراسی بورژوازی منهدم نماید و نیز دموکراسی بورژوازی را نمیتواند بدون محو احزاب نابود سازد. آشفتنه‌ترین مغزها از بین سندیکالیستها و آنارشیهستهای کشورهای لاتین میتوانند رضایت خاطر حاصل نمایند زیرا آلمانیهای موفریکه ظاهراً خود را مارکسیست میخوانند (ک. لارلر و ک. هورنر، ضمن مقالات خود در روزنامه مذکور، با وقار خاصی میکوشند ثابت نمایند که خود را مارکسیستهای موفری میسرند. اینها بنحوی پس مضحك اباطیل عجیب بر زبان میرانند و بدینسان ناهمی خود را در مورد الفبای مارکسیسم آشکار میسازند) رشته سخن را بطالب بکلی ناشایسته‌ای میشانند. تنها تصدیق مارکسیسم انسان را از اشتباهات مضمون نمینارد. روسها این مطلب را بسیار خوب میدانند زیرا مارکسیسم در کشور ما بسیار زیاد جنبه مده بخود میگرفته است.

متنفذترین و مجربترین افرادی که برای پرمسئولیت‌ترین مقامات انتخاب میگرددند و پیشوا نامیده میشوند، اداره میگردند. همه اینها الفبا است. همه اینها ساده و روشن است. بجای این مطلب ساده چه احتیاجی بیک چنین قلبه‌گوئی و مغلق گوئی بود؟ از یکطرف ظاهراً افراد، هنگامیکه تبدیل سریع حالت علنی و غیر علنی حزب مناسبات معمولی و عادی و ساده بین پیشوایان و احزاب و طبقات را برهم زده است، گرفتار وضعیت سختی شده و سر درگم گشته‌اند. در آلمان نیز، مانند سایر کشورهای اروپائی، به فعالیت علنی و بانتخاب آزادانه و صحیح پیشوایان، در کنفرانسهای منظم حزبی و بازرسی راحت وآسان ترکیب طبقاتی احزاب از طریق انتخابات پارلمانی و میتینکها و مطبوعات و سنجش روحیات سندیکاها و سایر اتحادیه‌ها و غیره بیش از حد عادت کرده‌اند. ولی هنگامیکه، در نتیجه سیر طوفانی انقلاب و بسط دامنه جنگ داخلی، لازم آمد این وضع عادی تغییر یابد و فعالیت علنی سررها به فعالیت غیر علنی تبدیل گردد و این دو باهم آمیخته شود و به شیوه‌های «ناراحت کننده» و «غیر دموکراتیک» برگزینی یا تشکیل یا حفظ «گروههای رهبران» پرداخته شود. - آنوقت افراد دست و پای خود را گم کردند و به اختراع اباطیل ماورا الطبیعه پرداختند. محتمل است که «تریبونستهای هلند» (۱۹۰۹) که بدبختانه در کشور کوچکی دارای سنن و شرایط فعالیت علنی بسیار ممتاز و بسیار پایدار، متولد شده‌اند و هیچگاه ناظر تبدلات حالت علنی و غیر علنی نبوده‌اند، خود آشفته و دستپاچه شده و به پنداریافی های نابخردانه گمگ نموده‌اند. از طرف دیگر می بینیم که الفاظ «توده» و «پیشوایان»، که در دوران ما مده شده است، بدون هیچگونه تصق و هیچگونه ارتباطی استعمال میشود. افراد در باره حمله به «پیشوایان» و قرار دادن آنان در نقطه مقابل «توده» خیلی چیزها شنیده و سفت و سخت از بر کرده‌اند، ولی نتوانسته‌اند راجع به سرונה مطلب تعمق نمایند و موضوع را برای خود روشن سازند.

اختلاف بین «پیشوایان» و «توده‌ها» در پایان جنگ امپریالیستی و پس از آن با وضوح و شدت خاصی در کلیه کشورهای متظاهر گردید. علت اساسی این پدیده را مارکس و انگلس در سالهای ۱۸۵۲ - ۱۸۹۲ بارها در مورد انگلستان توضیح داده‌اند. موقعیت انحصاری انگلستان یک «قشر اشراف منش کارگری» نیمه خرده بورژوا و اپورتونیست را از میان «توده» بیرون میکشید. سران این قشر اشراف منش کارگری دائماً به بورژوازی می پیوستند و بطور مستقیم یا غیر مستقیم جیره‌بگور وی بودند. مارکس، بعلت اینکه برایشانی این خائنین آشکارا داغ تنگ میزد فقرت پرافتخار این نابکاران را بسوی خود جلب نمود. امپریالیسم نوین (قرن بیستم) موقعیت انحصاری ممتازی برای چند کشور پیشرو بوجود آورد و بر روی این زمینه همه جا در انترناسیونال دوم تیپ معینی از پیشوایان خائن و اپورتونیست و سوسیال شوینیست هویدا گردید که از منافع صنف خود و قشر اشراف منش کارگری خود دفاع میکردند. بالنتیجه بین احزاب اپورتونیست و «توده‌ها»، یعنی وسیعترین قشرهای زحمتکشان یعنی اکثریت آنان یعنی کارگرانیکه کمتر از همه مزد میگرفتند، جدائی افتاد. پیروزی پرولتاریای انقلابی بدون مبارزه با این بلا، بدون افشا نمودن و رسوا ساختن و اخراج سران اپورتونیست و سوسیال‌شیانکتار

این نیست که فقط ملاکین و سرمایه‌داران بیرون ریخته شوند. این کار را ما نسبتاً به آسانی انجام داده‌ایم. بلکه همچنین معنایش آنستکه مولدین کوچک کالانیز محو گردند و اما اینها را نمیتوان بیرون ریخت اینها را نمیتوان سرکوب نمود با آنها باید مدارا کرد. آنها را میتوان (و باید) اصلاح نمود و بشیوه نوین تربیت کرد ولی فقط ضمن یک کار سازمانی طولانی و بطئی و با احتیاط. آنها با طبع خرده بورژوازی خود پرولتاریا را از هر طرف در احاطه خود دارند و ویرا بدان آغشته میسازند و فاسدش میکنند و دائماً در بین پرولتاریا موجب بروز سست عنصری خرده بورژوازی، از هم پاشیدگی و انفراد منشی میشوند و شور او را بدل به یاس میکنند. مرکزیت و انضباطی اکید در داخل حزب سیاسی پرولتاریا لازم است تا بتوان در برابر این پدیده مقاومت کرد و نقش سازماندهی پرولتاریا را (که نقش عبده اوست) بشیوه‌ای صحیح و موفقیت آمیز و پیروزمندانه عملی نمود. دیکتاتوری پرولتاریا عبارت است از یک مبارزه سر سخت، خونین و بی خون، فیزی و صلح آمیز، جنگی و اقتصادی، تربیتی و اداری برضد نیروها و سنن جامعه کهنه، نیروی عادت میلیونها و دهها میلیون نفر. دهشتناکترین نیروهاست. بدون حزب آهنینی که در مبارزه آبدیده شده باشد، بدون حزبی که از اعتماد تمام عناصر پاکدامن طبقه خود برخوردار باشد، بدون حزبی که بتواند هواره مراقب روحیات توده باشد و در آن تأثیر نماید، انجام موفقیت آمیز چنین مبارزه‌ای محالست. غلبه بر بورژوازی بزرگ متمرکز هزار بار آسانتر از مغایه بر میلیونها خرده مالک و صاحبکار کوچک است، اینها با عملیات روزمره، معمولی، نامشهود، نامحسوس و متلاشی کننده خود همان نتایجی را حاصل میاورند که بورژوازی بدان نیازمند است و بورژوازی را احیاء می نماید. هر کس ولو اندکی انضباط آهنین حزب پرولتاریا را تضعیف نماید (بویژه در دوران دیکتاتوری پرولتاریا) عملاً علیه پرولتاریا به بورژوازی کمک میکند.

در ردیف مسئله مربوط به پیشوایان-حزب-طبقه-توده باید مسئله اتحادیه‌های «ارتجاعی» را نیز مطرح نمود. ولی بدون بخود اجازه میدهم، بر اساس تجربیات حزب خودمان، یکی دو تذکر استثنای دیگر بدهم. در حزب ما همیشه برضد «دیکتاتوری پیشوایان» حلالی میشده است؛ بیاد دارم که نخستین بار چنین حلالی در سال ۱۸۹۵ انجام گرفت و این هنگامی بود که هنوز رسماً حزبی وجود نداشت ولی در پتربورگ پیدایش یک گروه مرکزی آغاز شده بود و این گروه میبایست رهبری گروه‌های محلی را بعهده خود گیرد. در همین کنفره حزب ما (در آوریل ۱۹۲۰) ایوزیسیون کوچکی وجود داشت که آنها برضد «دیکتاتوری پیشوایان» و «الیکارشی» و غیره سخن میگفت. بدینجهت در «بیماری کودکی» «کمونیسم چپ» آلمانیها هیچ چیز شکفت آور و تازه و وحشتناکی وجود ندارد. این بیماری بدون خطر رفع میگردد و پس از آن بدن حتی قویتر هم میشود. از سوی دیگر تبدل سریع کار علنی و غیر علنی، که ضرورت «پنهان کردن» و اختفای خاص ستاد کل یعنی پیشوایان را ایجاد میکرد، گاهی منجر به حوادث بسیار خطرناکی برای ما میشد. بدترین حادثه این بود که در سال ۱۹۱۲ پرووکاتوری بنام مالیوفسکی وارد کمیته مرکزی بلشویکها شد. این شخص دهها تن از بهترین و با ایمان ترین رفقای

ما را بدام انداخت و بزندان با افعال شاقه دچار ساخت و مرگ بسیاری از آنها را تسریع نمود. و اگر او نتوانست بیش از این زیان برساند علتش آن بود که ما بین کار علنی و غیر علنی تناسب صحیحی بر قرار ساخته بودیم. مالیوفسکی، که عضو کمیته مرکزی حزب و نماینده دوما بود، برای جلب اعتماد ما میبایست با کمک کند تا روزنامه‌های یومیه علنی خود را که در دوران تزاریسیم هم قادر بودند علیه ایورتونیسم منشویکها مبارزه نمایند و مهانی بلشویسم را با شکلی چنانکه باید و شاید استتار شده تبلیغ کنند، منتشر سازیم. مالیوفسکی، در حالیکه با یک دست دهها تن از بهترین فعالین بلشویسم را بسوی زندان با افعال شاقه و مرگ رهسپار می نمود، میبایست با دست دیگر به تربیت دهها هزار بلشویک جدید از طریق مطبوعات علنی کمک کند. بد نیست اگر آن رفقای آلمانی (و نیز انگلیسی و امریکائی، فرانسوی و ایتالیائی)، که وظیفه دارند شیوه فعالیت انقلابی را در اتحادیه‌های ارتجاعی بیاموزند، در مورد این حادثه بخوبی بیاندیشند! بدون شک بورژوازی در بسیاری از کشورها، و از آنجمله در پیشروترین آنها، اکنون پرووکاتورهای را بیرون احزاب کمونیست میفرستد و خواهد فرستاد. یکی از وسائل مبارزه با این خطر در آمیختن ماهرانه کار علنی و غیر علنی است.

۶

آیا انقلابیون باید در اتحادیه‌های ارتجاعی فعالیت کنند؟

«چپهای» آلمان این موضوع را برای خود حل شده میدانند که باید بیچون و چرا باین پرسش پاسخ منفی داد. بعقیده آنان سخن آرائیها و عتاب و خطابیهای خشکین برضد اتحادیه‌های «ارتجاعی» و «ضد انقلابی» برای «اثبات» عدم لزوم و حتی مجاز نبودن فعالیت انقلابیون و کمونیستها در اتحادیه‌های زرد سوسیال سونیستی و سازشکار و لژیونی و ضد انقلابی کافیت (که هورنر این عمل را با موافقه خاص و سفاهت خاصی انجام میدهد).

ولی هر قدر هم «چپهای» آلمان به انقلابی بودن چنین تاکتیکی مطمئن باشند، در حقیقت امر این تاکتیک از بیخ و بن خطا بوده و جز عبارات پوچ هیچ چیز دیگری در بر ندارد.

(*) مالیوفسکی در آلمان اسیر بود. در دوران حکومت بلشویکها که وی پروسیه بازگشت، فوراً بدادگاه تسلیم شد و توسط کارگران ما تیرباران گردید. منشویکها بمناسبت این اشناء ما، که یک پرووکاتور عضو کمیته مرکزی حزب ما بود، باکین توزی خاصی با حمله میکردند. ولی هنگامیکه ما در دوران کرنسکی بازداشت و محاکمه رودزیانکو رئیس مجلس دوما را که از همان پیش از جنگ از عملیات پرووکاتور مالیوفسکی با خبر بود ولی این مطلب را به نمایندگان ترودویکها در مجلس دوما و به کارگران اطلاع نداده بود، خواستار ششیم آنوقت نه منشویکها و نه اسارها، که باتفاق کرنسکی در دولت شرکت داشتند، از این خواست ما پشتیبانی نکردند و رودزیانکو آزاد ماند و آزادانه به نزد دنیکین رفت.

هم نمیتوانستیم کشور را اداره نائیم و دیکتاتوری را عملی سازیم. معلومست که این ارتباط محکم در عمل عبارتست از یک کار بسیار بفرنج و متنوع در رشته ترویج و تبلیغ و مشاورات بموقع و متعدد نه تنها با رهبران اتحادیه‌ها بلکه همچنین با کارکنان متنفذ آنها و مبارزه قطعی علیه منشویکها، که هنوز هم عدای گریه بسیار ناجیز هواخواه دارند و باین هواخواهان خود انواع عملیات ضد انقلابی را از دفاع مسلکی از دموکراسی (بورژوازی) و موعظه استقلاله اتحادیه‌ها (استقلال در مقابل قدرت دولتی پرولتری) گرفته تا کارشکنی در انضباط پرولتری و غیره و غیره میآموزند.

ما ارتباط با «توده» را از طریق اتحادیه‌ها غیر کافی میدانیم. زندگی عملی در جریان انقلاب مؤسسه‌ای نظیر کنفرانسهای کارگران و دهقانان غیر حزبی را برای ما بوجود آورده است و ما میکوشیم از چنین مؤسسه‌ای از هر جهت پشتیبانی نائیم و آنرا بسط و توسعه دهیم تا پیوسته مراقب روحیات توده‌ها باشیم. به آنها نزدیک شویم، به در خواستهای آنان پاسخ گوئیم و از بین آنها بهترین کارکنان را برای مشاغل دولتی و غیره برگزینیم. در یکی از آخرین فرمانها در ماره تبدیل کمیساریای ملی کنترل دولتی به «بازرسی کارگری و دهقانی» باین قبیل کنفرانسهای غیر حزبی حق داده شده است اعضای مؤسسه کنترل دولتی را برای تحقیقات گوناگون و غیره انتخاب نمایند. سپس بدیهی است که تمام کار حزب از طریق شوراها انجام میگردد که توده‌های زحمتکششان را بدون توجه بتفاوت حرفه‌ها متحد میسازند. کنفرانسهای ولایتی شوراها آنچنان مؤسسات دموکراتیکی هستند که بهترین جمهوریهای دموکراتیک جهان بورژوازی نیز هنوز نظیر آنها را بخود ندیده‌اند. از طریق این کنفرانسها (که حزب میکوشد نسبت به آنها دقت حتی المقصور بیشتری مینول دارد) و نیز بوسیله اعزام دائمی کارگران آگاه بدهات برای انجام مشاغل گوناگون، نقش رهبری پرولتاریا نسبت بدهقانان ایفا میگردد و دیکتاتوری پرولتاریای شهری و مبارزه سیستماتیک با دهقانان ثروتمند و بورژوا و استثمارگر و محقر و غیره عملی میشود.

از نقطه نظر جریان اجرای دیکتاتوری چنین است مکانیسم عمومی قدرت دولتی پرولتری، هنگامیکه آنرا از «بالا» مورد بررسی قرار دهیم. امید است که خواننده بفهمد چرا در نظر یک بلشویک روس، که با این مکانیسم آشناست و ناظر آن بوده است که چگونه این مکانیسم طی ۲۵ سال از درون حوزهای کوچک غیر علنی و زیر زمینی پدید آمده است، تمام گفتگوهای مربوط به «ازبالا» یا «از پائین» و دیکتاتوری پیشوایان یا دیکتاتوری توده و غیره ناچار اباطیل خنده آور کودکانه ایست شبیه به مناقشه در باره اینکه آیا پای چپ برای انسان مفیدتر است یا دست راست.

اظهارات متکبران و بسیار دانشمندان و بیش از حد انقلابی جبهای آلمانی در باره اینکه کمونیستها نمیتوانند و نباید در اتحادیه‌های ارتجاع کارکنند و مافونند از این کار امتناع ورزند و باید از این اتحادیه‌ها خارج شوند و حتما یک «اتحادیه کارگری» کاملاً تر و تازه و شسته و رفته‌ای که توسط کمونیستهای بسیار نازنین (ولابد اکثراً بکلی جوان) اختراع شده باشد تشکیل دهند و غیره نیز در نظر ما

برای توضیح این مطلب من از تجربه خودمان شروع میکنم و این مطابقت دارد با طرح کلی این مقاله. که هدفش انطباق آن نکاتی از تاریخ و تاکتیک معاصر بلشویسم بر شرایط اروپای باختریت که دارای قابلیت انطباق همگانی، اهمیت همگانی و ناگزیری همگانی میباشد.

روابط بین پیشوایان-حزب-طبقه-توده و در عین حال روش دیکتاتوری پرولتاریا و حزب آن نسبت به اتحادیه‌ها اکنون در کشور ما بطور مشخص بدینترار است. دیکتاتوری توسط پرولتاریا که در شوراها متشکل است عملی میگردد. خود پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست بلشویک‌هاست که مطابق آمار کنفره حزبی اخیر (آوریل ۱۹۲۰) ۶۱۱ هزار عضو دارد. عدد اعضا حزب، خواه قبل از انقلاب اکتبر و خواه پس از آن، بسیار متغیر بوده و سابقاً حتی در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ بسی کمتر از این بوده است (۳۱۲) ما از توسعه بیش از حد حزب بیم داریم، زیرا جاه طلبان و شیادانی که فقط مستحق تیرباراندن حتماً تلاش میکنند تا خود را بحزب دولتی بچسباندند. آخرین باری که ما درهای حزب را کاملاً باز کردیم (فقط برای کارگران و دهقانان) در آنروزهائی بود (زمستان سال ۱۹۱۹) که بودنیچ بچند کیلومتری پتروگراد و دنیکین به آریول (تقریباً در ۲۵۰ کیلومتری مسکو) رسیده بود. یعنی هنگامیکه جمهوری شوروی را خطر موحش و مرگباری تهدید میکرد و ماجراجویان و جاه طلبان و شیادان و بطور کلی هیچ یک از افراد نا استوار بهیچوجه نمیتوانستند از پیوستن به کمونیستها جاه و مقامی انتظار داشته باشند (بلکه بیشتر میبایست انتظار دار و شکنجه را داشته باشد). حزب، که کنفره آن همه ساله تشکیل میگردد (در کنفره اخیر از هر هزار عضو یک نماینده شرکت داشت)، توسط یک کمیته مرکزی مرکب از ۱۹ نفر رهبری میشود. ضمناً کارهای جاری در مسکو توسط هیئتهائی از اینهم معنودتر یعنی توسط بااصطلاح «ارگ بورو» (بوروی سازمانی) و «یوایت بورو» (بوروی سیاسی) انجام میگردد که هر یک مرکب از ۵ عضو کمیته مرکزی هستند و در جلسه عمومی کمیته مرکزی انتخاب میگرددند. لذا چنین نتیجه میشود که یک «الیگارشی» کاملاً حسابی وجود دارد. هیچیک از مؤسسات دولتی در جمهوری ما هیچ مسئله مهم سیاسی یا سازمانی را بدون رهنمود کمیته مرکزی حل و فصل نمیتوانند.

حزب در کار خود مستقیماً به اتحادیه‌ها تکیه دارد. که اکنون طبق آمار کنفره اخیر (آوریل ۱۹۲۰) بیش از ۴ میلیون عضو دارند و رسماً غیر حزبی هستند. عملاً تمام ارگانهای رهبری اکثریت عظیم اتحادیه‌ها و البته در نوبت اول مرکز یا بوروی کل اتحادیه‌های سراسر روسیه (شورای مرکزی اتحادیه‌های سراسر روسیه) از کمونیستها تشکیل میگرددند و تمام رهنمودهای حزب را بموقع اجرا میگذارند. بالنتیجه من حیث المجموع یک دستگاه پرولتری رسماً غیر کمونیستی و نرمش دار و نسبتاً پیردامنه و بسیار نیرومند حاصل میاید که حزب بوسیله آن بطور محکمی با طبقه و توده مربوطست و دیکتاتوری طبقه بوسیله آن تحت رهبری حزب عملی میگردد. بدون ارتباط محکم با اتحادیه‌ها، بدون پشتیبانی پر حرارت آنها، بدون فعالیت بس فداکارانه‌ایکه آنها نه تنها در ساختمان اقتصادی بلکه همچنین در ساختمان نظامی ابراز داشته‌اند، بدیهی است که ما نه تنها دو سال و نیم بلکه دو ماه و نیم

چیزی جز ابطال کودخانه و خنمه آور نمیتواند باشد.

سرمایه‌داری بطور ناگزیر میراثی برای سوسیالیسم باقی میگذارد که از یکطرف عبارتست از آن نمایانگر قدیمی صنفی و حرفه‌ای بین کارگران که طی قرن‌ها پدید آمده است و از طرف دیگر عبارتست از اتحادیه‌هاییکه فقط خیلی آهسته و طی سالیان دراز میتوانند رشد یافته و به اتحادیه‌های تولیدی دارای وسعت بیشتر و جنبه صنفی کثیر بدل گردند و بدل خواهند شد (که دیگر تنها صنفا و پیشه‌ها و حرفه‌ها را در بر نگرفته بلکه رشته‌های تولیدی تام و تمامی را در بر میگیرند) و سپس از طریق این اتحادیه‌های تولیدی به نحو تقسیم کار بین افراد و تربیت و تعلیم و آماده ساختن افرادی بپردازند که از هر جهت تکامل یافته و از هر جهت ورزیده باشند و از عهدی هر کاری بر آیند. کمونیسم بسوی این مقصد میرود و باید برود و به آن خواهد رسید ولی فقط پس از سالیان متشادی، اگر خواسته باشیم همین امروز عملاً به نتایج آتی کمونیسم کاملاً تکامل یافته، کاملاً استوار شده و قوام یافته، کاملاً گسترش پذیرفته و نضج یافته دست یابیم درست مثل این خواهد بود که به کودک چهار ساله‌ای ریاضیات عالی بیاموزیم.

ما میتوانیم (و موظفیم) ساختمان سوسیالیسم را نه با مصالح پندار آمیز و نه با آن مصالح انسانی که خود ما مخصوصاً ایجاد نموده ایم، بلکه با آن مصالح آغاز کنیم که سرمایه‌داری برای ما به میراث نهاده است. بدون شک این کار بسیار دشوار است ولی هر نوع شیوه بر خورد دیگری نسبت به این وظیفه بعدی سبک‌فرازه است که حتی قابل بحث هم نیست.

در ابتدای تکامل سرمایه‌داری اتحادیه‌ها برای طبقه کارگر پیشرفت عظیمی بویزیرا انتقالی بود از حالت پراکندگی و ناتوانی کارگران به سر آغاز اتحاد طبقاتی. هنگامیکه عالیترین شکل اتحاد طبقاتی پرولترها، یعنی حزب انقلابی پرولتاریا (که شایستگی این عنوان را تنها وقتی خواهد داشت که بتواند پیشوایانرا با طبقه و توده در یک واحد کل و جدائی ناپذیر بیکبک مربوط سازد) آغاز پیدایش نهاد، اتحادیه‌ها ناگزیر رفته رفته برخی از صفات ارتجاعی و محدودیت صنفی و نهایتاً به برکنار ماندن از سیاست و تا حدودی کهنه پرستی خود و غیره را آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان تکامل پرولتاریا جز از طریق اتحادیه‌ها و همکاری متقابل آنان با حزب طبقه کارگر انجام نگرفته است و نمیتوانست انجام گیرد. تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا گام عظیمی است که پرولتاریا بعنوان یک طبقه بجلو بر میدارد و حزب باید پیش از پیش و نه تنها به شیوه پیش بلکه بشیوه‌ای نوین اتحادیه‌ها را تربیت نماید و آنها را رهبری کند ولی در عین حال فراموش ننماید که اتحادیه‌ها کماکان بعنوان «مکتب کمونیس» و آنها مکتب ضروری و مقدماتی برای عملی ساختن دیکتاتوری پرولتاریا بدست خود آنان و نیز بعنوان اتحاد ضروری کارگران جهت انتقال تدریجی زمام کلیه امور اقتصاد کشور بدست طبقه کارگر (نه اینکه حرفه‌های جداگانه) و سپس بدست تمام زحمتکشان باقی بوده و برای مدتی مدید باقی خواهند ماند.

برخی از جنبه‌های ارتجاعی اتحادیه‌ها، ب مفهوم فوق، در دوران دیکتاتوری پرولتاریا ناگزیر است. عدم درک این نکته دال بر عدم درک مطلق شرایط اساسی انتقال از سرمایه‌داری بسوسیالیسم است.

ترس از این جنبه‌های ارتجاعی و کوشش برای اجتناب از آن و فراموشی از آن بزرگترین سفاکت است، زیرا معنایش ترس از آن نقشی است که پیشاهنگ پرولتاری در امر تعلیم و تهذیب و تربیت و جلب عقب مانده‌ترین قشرها و توده‌های طبقه کارگر و دهقانان بزندگی نوین بر عهده دارد. از طرف دیگر موقوف نمودن امر اجرای دیکتاتوری پرولتاریا بزمانی که حتی یک کارگردارای تالیات محدود حرفه‌ای و خرافات صنفی و تردیونیونیستی باقی نماند اشتباهیست از آنهم فاحش‌تر. هنرمندی یک سیاستمدار (و درک صحیح وظایف از طرف یک کمونیست) در همین است که وی بتواند شرایط و لحظه‌ایرا که در آن پیشاهنگ پرولتاریا میتواند موفقانه قدرت حاکمه را تصرف نماید و ضمن این عمل و پس از آن میتواند بعد کافی از پشتیبانی قشرهای بعد کافی وسیع طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش غیر پرولتر بر خوردار گردد و سپس با تربیت و تعلیم و جلب توده‌های هر چه وسیعتر زحمتکشان، سلطه خود را حفظ نماید و تحکیم بخشد و توسعه دهد، بدرستی تشخیص دهد.

و اما بعد. در کشورهای مترقی‌تر از روسیه برخی از جنبه‌های ارتجاعی اتحادیه‌ها بی شک دارای تأثیری بمراتب شدیدتر از روسیه بوده و مینایست هم باشد. علت اینکه در کشور ما منشویکها تکیه‌گاهی در اتحادیه‌ها داشتند (و تا حدودی اکنون هم در عهد معبودی از اتحادیه‌ها دارند) محدودیت صنفی و خود خواهی حرفه‌ای و ایورتونیسیم است. در باختر منشویکهای آنجا بسی استوارتر در اتحادیه‌ها جایگیر شده‌اند، در آنجا یک قشر «اشراق منش کارگری» سندیکالیست، معبود، خود پرست، بیروح، آزمنده، خرده بورژوا و دارای روحیه امپریالیستی، که امپریالیسم آنها را خرید و فاسد نموده، پدید آمده است که بمراتب نیرومندتر از چنین قشری در کشور ماست. در این امر تردیدی نیست. مبارزه با هومبرس‌ها و آقایان ژونوها، هنرسونها، مرهیمها، لژینها و شرکاء در اروپای باختری بمراتب دشوارتر از مبارزه با منشویکهای ماست که یک تیپ اجتماعی و سیاسی کاملاً همگون را تشکیل میدهند. این مبارزه را باید بی امان انجام داد و حتماً آنرا همانطور که ما کردیم، تا مرحله رسوائی کامل و اخراج کلیه رهبران اصلاح ناپذیر ایورتونیسیم و سوسیال شوینیسیم از اتحادیه‌ها ادامه داد. مادامکه این مبارزه بمرحله معینی نرسیده است نمیتوان قدرت سیاسی را بتصرف در آورد (و نباید برای تصرف قدرت سیاسی اقدام کرد) و ضمناً این «مرحله معین» در کشورهای گوناگون و در شرایط مختلف یکسان نیست و فقط رهبران سیاسی فکور و مجرب و مطلع پرولتاریا در هر کشور جداگانه میتوانند آنرا بدرستی تشخیص دهند. (در کشور ما معیار موفقیت در این مبارزه ضمناً انتخابات مجلس مؤسسان بود که در نوامبر سال ۱۹۱۷، چند روز پس از انقلاب پرولتاری ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، انجام گرفت. منشویکها در این انتخابات بکلی در هم خورد شدند و در مقابل ۹ میلیون آراء بلشویکها فقط ۷۰۰ هزار رأی - که بانضمام آراء قفقاز ۱۰۴ میلیون رأی میشود - گرد آوردند رجوع شود به مقاله من تحت عنوان «انتخابات مجلس مؤسسان و دیکتاتوری پرولتاریا» مندرجه در شماره‌های ۷-۸ مجله «انترناسیونال کمونیستی».)